



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



زیارتگاه‌های اهل بیت

# جایگاه و زیارتگاه اهل بیت

مکتبنا  
کتابخانه و مرکز تحقیقات  
مطالعات اسلامی

تألیف: محمدرضا جیب، عبدالکرم غازی  
محققان: آیت‌الله شیخ محمدصادق  
مدرس: آیت‌الله العظمی، آیت‌الله العظمی

ترجمه: کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زیارتگاه های اهل بیت علیهم السلام جایگاه تعظیم شعائر الهی

نویسنده:

محمد رجب عبدالوهاب

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۱	زیارتگاه های اهل بیت علیهم السلام جایگاه تعظیم شعائر الهی -
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست
۲۵	دیباچه
۲۷	مقدمه
۳۷	فصل اول: نقد و بررسی دلایل حرمت بنا بر قبور
۳۷	گفتار اول: دلیل قرآنی
۴۱	گفتار دوم: ادله روایی
۴۱	۱- ویران کردن قبرها
۴۳	۲- ملعون بودن زائران قبرها
۴۳	اشاره
۴۴	بحران روش استظهار نزد سلفیه
۴۶	کرامت مرتفع بودن قبرها نزد بیشتر دانشمندان اهل سنت
۵۱	اختصاص ویرانی قبرها به قبور مشرکان
۵۱	علت منسوخ شدن نهی از زیارت قبرها
۵۳	اتفاق نظر بیشتر اهل سنت بر مطلوب بودن زیارت قبرها
۵۴	حکمت دستور ویران کردن قبور مشرکان
۵۵	اشکال های دلالت آیه ایستادن بر سر قبر
۵۵	آشکاری دلالت دو آیه بر سنت بودن زیارت قبرها
۵۶	حکمت دستور زیارت قبور پس از نهی از آن
۵۷	برداشت حرمت زیارت قبور از برخی روایت های دیگر
۵۸	مقید بودن حکمت نهی بانوان از زیارت قبرها

- ..... ۵۸ زیارت قبر حمزه از سوی حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام)
- ..... ۶۰ منسوخ شدن نهی از زیارت قبرها و ساختن آنها
- ..... ۶۱ ۳- نهی از مسجد قرار دادن قبور پیامبران در برخی روایات
- ..... ۶۱ اشاره
- ..... ۶۴ قرار دادن مجسمه ها همانند بت بر روی قبرها
- ..... ۶۵ حکمت نهی از محل سجده نماز قرار دادن قبرها
- ..... ۶۶ مسجد قرار دادن قبرها (یعنی نماز خواندن و سجده کردن روی قبرها)
- ..... ۶۷ ساختمان قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در صدر اسلام
- ..... ۶۸ محقق شدن «بت قرار دادن قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)» با اعتقاد به فرزند خدا بودن ایشان یا تعدد خدایان
- ..... ۶۹ مسجد قرار دادن قبرهای پیامبران یا اولیای الهی، یعنی اعتقاد به خدایی آنها
- ..... ۷۲ فتوای بیشتر دانشمندان اهل سنت در مورد حرام نبودن سفر به مساجدی غیر از مساجد سه گانه
- ..... ۷۴ فضیلت مسجد نبوی از سوی اهل بیت (علیهم السلام)
- ..... ۷۶ قوی تر بودن زندگی در سرای آخرت و برزخ از دنیا
- ..... ۷۹ ویژگی کافران، منافقان و مؤمنان درباره اصحاب قبور
- ..... ۸۰ پیامد ممانعت از زیارت قبور
- ..... ۸۳ فصل دوم: وجوب آبادسازی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) همانند حرم الهی
- ..... ۸۳ اشاره
- ..... ۸۵ گفتار اول: ادله منکرین زیارت قبور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام)
- ..... ۹۱ گفتار دوم: ولایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کامل کننده حج
- ..... ۹۳ گفتار سوم: رد ولایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، بازگشت به بت پرستی جاهلی
- ..... ۹۳ اشاره
- ..... ۹۴ برهان اول
- ..... ۹۷ برهان دوم
- ..... ۱۰۰ برهان سوم
- ..... ۱۰۰ اشاره
- ..... ۱۰۸ زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عترتش (علیهم السلام)، کامل کننده عبادات

- برهان چهارم ..... ۱۰۹
- اشاره ..... ۱۰۹
- هدف از اسکان هاجر و اسماعیل در کنار خانه خدا ..... ۱۱۰
- فرازی از دعای ندبه ..... ۱۱۵
- برهان پنجم ..... ۱۲۱
- اشاره ..... ۱۲۱
- سبع المثانی، فاتحه الكتاب ما در قرآن است ..... ۱۲۶
- نتیجه ..... ۱۳۰
- برهان ششم ..... ۱۳۱
- اشاره ..... ۱۳۱
- مقام ابراهیم (علیه السلام) ..... ۱۳۴
- بیانی دیگر برای آیه کریمه ..... ۱۳۶
- گفتار چهارم: تبرک جستن به مواضع پیامبران ..... ۱۳۸
- اشاره ..... ۱۳۸
- مثال اول: آیه ۳۱ سوره مبارکه مریم ..... ۱۳۸
- مثال دوم: احترام کردن صحابه در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ..... ۱۳۹
- مثال سوم: سامری و گوساله ..... ۱۴۰
- اشاره ..... ۱۴۰
- جریان سامری و گوساله در روایات شیعه و سنی ..... ۱۴۱
- گفتار پنجم: اهل بیت، پیامبران و اوصیای الهی (علیهم السلام)، معدن طهارت، برکت و قداست ..... ۱۴۲
- ۱- آیه تطهیر ..... ۱۴۲
- ۲- مریم (علیها السلام)، دختر عمران ..... ۱۴۳
- ۳- یوسف (علیه السلام) ..... ۱۴۴
- ۴- بقعه مبارکه ..... ۱۴۷
- گفتار ششم: اهل بیت (علیهم السلام) انوار الهی ..... ۱۵۰
- اشاره ..... ۱۵۰

- ۱۵۲ ..... انوار پنج گانه پیش گفته
- ۱۵۵ ..... ائمه نه گانه از فرزندان حسین (علیه السلام) در آیه نور
- ۱۵۶ ..... بیانی دیگر برای آیه مبارکه
- ۱۶۰ ..... خلقت نوری اهل بیت (علیهم السلام)
- ۱۶۳ ..... گفتار هفتم: توجه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام)، شرط قبولی عبادت
- ۱۶۳ ..... اشاره
- ۱۶۵ ..... همراه بودن نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) با بزرگ ترین عبادت ها
- ۱۶۶ ..... قرار گرفتن صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دیگر عبادت ها
- ۱۷۳ ..... برهانی دیگر: اطاعت از خدا، رسول و اولی الامر
- ۱۸۲ ..... گفتار هشتم: توسل، عبادت توحیدی
- ۱۸۲ ..... توسل، نشانه نزدیکی به حق تعالی
- ۱۸۵ ..... مشروط بودن طلب آموزش به توسل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
- ۱۹۳ ..... شرط بودن توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ۱۹۸ ..... توسل به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) میثاق تمام پیامبران
- ۱۹۹ ..... پیامبران بر دین پیامبر اسلام
- ۲۰۴ ..... شراکت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میثاق الهی
- ۲۰۹ ..... یکسانی اهل بیت (علیهم السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در طهارت
- ۲۱۰ ..... پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) کلمات تمام شده خداوند
- ۲۲۰ ..... سلام کردن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) به منزله زیارت
- ۲۲۱ ..... نابودی و قبولی اعمال
- ۲۲۳ ..... تکذیب آیات الهی، سبب از بین رفتن اعمال
- ۲۲۷ ..... توجه به جانشین خدا در همه حال، برای پذیرش طاعت ها و رسیدن به مقام های معنوی
- ۲۳۱ ..... جاودانگی رسالت و وساطت رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) در رساندن وحی الهی به تمام عالم ها
- ۲۳۴ ..... اصحاب کهف، نشانه هایی برای عالمیان
- ۲۳۴ ..... اشاره
- ۲۳۵ ..... زنده کردن مردگان از سوی خدا



- ۲۳۷ ..... حیات دوباره و معاد جسمانی
- ۲۳۹ ..... حدیث امام صادق (علیه السلام) در کتاب احتجاج
- ۲۴۳ ..... بزرگداشت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نوعی شرک!
- ۲۴۳ ..... اشاره
- ۲۵۱ ..... فتوهای شیطانی برای تخریب قبه نبوی
- ۲۵۴ ..... گفتار نهم: احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ۲۵۴ ..... اول: وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امام علی (علیه السلام) درباره محل دفن
- ۲۵۴ ..... اشاره
- ۲۵۵ ..... سیره و روش مسلمانان در مورد قبرهای پیامبران
- ۲۵۷ ..... عبادتگاه بودن قبرهای پیامبران در مسجدالحرام
- ۲۵۸ ..... حفظ قبرهای پیامبران از ویرانی، یا عمران و آبادسازی آنها
- ۲۵۸ ..... دوم: روضه شریف در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، جایگاهی برای عبادت مسلمانان
- ۲۵۸ ..... اشاره
- ۲۵۹ ..... برتری مشاهد مشرفه در نظر بیشتر دانشمندان اهل سنت
- ۲۶۰ ..... برتری خاک قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر سایر سرزمین ها
- ۲۶۱ ..... روضه شریف میان خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دربردارنده قبرهای فرزندان پاک ایشان
- ۲۶۵ ..... محل عبادت قرار دادن مدینه از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اضافه عبادتگاه قرار دادن قبر
- ۲۶۶ ..... تعیین محدوده روضه شریف
- ۲۶۹ ..... روایت هایی در مورد قداست زمین کربلا
- ۲۷۱ ..... سوم: اقامه ماتم و عزا کنار قبرهای اهل بیت (علیهم السلام)، سنتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
- ۲۷۱ ..... اشاره
- ۲۷۲ ..... برپایی دعا و انجام عبادت نزد قبرهای اهل بیت (علیهم السلام) از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ۲۷۳ ..... برخی از سنت های پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زیارت قبر مادرش (علیها السلام)
- ۲۷۶ ..... چهارم: جواز زیارت قبرها از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ۲۷۷ ..... پنجم: تعیین موسم حج برای زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از سوی خود ایشان
- ۲۷۷ ..... اشاره

انجام دادن حج و زیارت قبر پیامبر ..... ۲۷۹

واهل بیت ..... ۲۷۹

باعظمت تر بودن مسجد کوفه از بیت المقدس ..... ۲۸۲

آباد سازی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تداوم بخش شهادت دوم ..... ۲۸۳

از بین بردن قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به فراموشی کشاندن یاد اوست ..... ۲۸۴

ششم: وجود حیات برزخی برای اهل قبور ..... ۲۸۶

کتابنامه ..... ۲۸۹

درباره مرکز ..... ۲۹۹

## زیارتگاه های اهل بیت علیهم السلام جایگاه تعظیم شعائر الهی

### مشخصات کتاب

سرشناسه: عابدینی، حسین، ۱۳۴۹ -

عنوان قرارداد: مشاهدنا و قبور اهل البیت علیهم السلام مشاعر الهیه. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: زیارتگاه های اهل بیت علیهم السلام جایگاه تعظیم شعائر الهی [کتاب] / تالیف محمد رجب عبدالوهاب ؛ محاضرات محمد سند ؛ مترجم مجتبی باقری.

مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۲۷۹ ص.

شابک: ۷۸۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۵۴۸-۷

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه : ص. [ ۲۷۵ ] - ۲۷۹ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: گورها و گورستان ها -- زیارت -- احادیث

موضوع: گورها و گورستان ها -- زیارت -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده: عبدالوهاب، محمدرجب، گردآورنده

شناسه افزوده: باقری، مجتبی، ۱۳۵۳ - ، مترجم

رده بندی کنگره: BP۲۲۶/۷۴/س ۸۶م ۵۰۴۱ ۱۳۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۶

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۵۶۴۵۰

ص: ۱

اشاره



زیارتگاه های اهل بیت علیهم السلام جایگاه تعظیم شعائر الهی

تالیف محمد رجب عبدالوهاب

محاضرات محمد سند

مترجم مجتبی باقری.

ص: ۳



دبیاچه ۱۱

مقدمه ۱۳

فصل اول: نقد و بررسی دلایل حرمت بنا بر قبور

گفتار اول: دلیل قرآنی ۲۳

گفتار دوم: ادله روایی ۲۷

۱. ویران کردن قبرها ۲۷

۲. ملعون بودن زائران قبرها ۲۹

بحران روش استظهار نزد سلفیه ۳۰

کرامت مرتفع بودن قبرها نزد بیشتر دانشمندان اهل سنت ۳۲

اختصاص ویرانی قبرها به قبور مشرکان ۳۷

علت منسوخ شدن نهی از زیارت قبرها ۳۷

اتفاق نظر بیشتر اهل سنت بر مطلوب بودن زیارت قبرها ۳۹

حکمت دستور ویران کردن قبور مشرکان ۴۰

اشکال های دلالت آیه ایستادن بر سر قبر ۴۱

آشکاری دلالت دو آیه بر سنت بودن زیارت قبرها ۴۱

حکمت دستور زیارت قبور پس از نهی از آن ۴۲

برداشت حرمت زیارت قبور از برخی روایت های دیگر ۴۳

مقید بودن حکمت نهی بانوان از زیارت قبرها ۴۴

زیارت قبر حمزه از سوی حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) ۴۴

منسوخ شدن نهی از زیارت قبرها و ساختن آنها ۴۶

۳. نهی از مسجد قرار دادن قبور پیامبران در برخی روایات ۴۷

قرار دادن مجسمه ها همانند بت بر روی قبرها ۵۰

حکمت نهی از محل سجده نماز قرار دادن قبرها ۵۱

مسجد قرار دادن قبرها (یعنی نماز خواندن و سجده کردن روی قبرها) ۵۲

ساختمان قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در صدر اسلام ۵۳

محقق شدن «بت قرار دادن قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)» با اعتقاد به فرزند خدا بودن ایشان یا تعدد خدایان ۵۴

مسجد قرار دادن قبرهای پیامبران یا اولیای الهی، یعنی اعتقاد به خدایی آنها ۵۵

فتوای بیشتر دانشمندان اهل سنت در مورد حرام نبودن سفر به مساجدی غیر از مساجد سه گانه ۵۸

فضیلت مسجد نبوی از سوی اهل بیت (علیهم السلام) ۶۰

قوی تر بودن زندگی در سرای آخرت و برزخ از دنیا ۶۲

ویژگی کافران، منافقان و مؤمنان درباره اصحاب قبور ۶۵

پیامد ممانعت از زیارت قبور ۶۶

فصل دوم: وجوب آبادسازی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) همانند حرم الهی

گفتار اول: ادله منکرین زیارت قبور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) ۷۱

گفتار دوم: ولایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کامل کننده حج ۷۷

گفتار سوم: رد ولایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، بازگشت به بت پرستی جاهلی ۷۹

برهان اول ۸۰



برهان دوم ۸۳

برهان سوم ۸۶

زیارت قبر پیامبر و عترتش، کامل کننده عبادات ۹۴

ص: ۶

برهان چهارم ۹۵

هدف از اسکان هاجر و اسماعیل در کنار خانه خدا ۹۶

فرازی از دعای ندبه ۱۰۱

برهان پنجم ۱۰۷

سبع المثانی، فاتحه الكتاب ما در قرآن است ۱۱۲

نتیجه ۱۱۶

برهان ششم ۱۱۷

مقام ابراهیم (علیه السلام) ۱۲۰

بیانی دیگر برای آیه کریمه ۱۲۲

گفتار چهارم: تبرک جستن به مواضع پیامبران ۱۲۴

مثال اول: آیه ۳۱ سوره مبارکه مریم ۱۲۴

مثال دوم: احترام کردن صحابه در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۱۲۵

مثال سوم: سامری و گوساله ۱۲۶

جریان سامری و گوساله در روایات شیعه و سنی ۱۲۷

گفتار پنجم: اهل بیت، پیامبران و اوصیای الهی (علیهم السلام)، معدن طهارت، برکت و قداست ۱۲۸

۱. آیه تطهیر ۱۲۸

۲. مریم، دختر عمران ۱۲۹

۳. یوسف (علیه السلام) ۱۳۰

۴. بقعه مبارکه ۱۳۳

گفتار ششم: اهل بیت (علیهم السلام) انوار الهی ۱۳۶

انوار پنج گانه پيش گفته ۱۳۸

ائمه نه گانه از فرزندان حسين (عليه السلام) در آيه نور ۱۴۱

بياني ديگر براي آيه مبارکه ۱۴۲

ص:۷

خلقت نوری اهل بیت (علیهم السلام) ۱۴۶

گفتار هفتم: توجه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام)، شرط قبولی عبادت ۱۴۹

همراه بودن نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) با بزرگترین عبادت ها ۱۵۱

قرار گرفتن صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دیگر عبادت ها ۱۵۲

برهانی دیگر: اطاعت از خدا، رسول و اولی الامر ۱۵۹

گفتار هشتم: توسل، عبادت توحیدی ۱۶۸

توسل، نشانه نزدیکی به حق تعالی ۱۶۸

مشروط بودن طلب آمرزش به توسل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ۱۷۱

شرط بودن توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۱۷۹

توسل به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) میثاق تمام پیامبران ۱۸۴

پیامبران بر دین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ۱۸۵

شراکت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میثاق الهی ۱۹۰

یکسانی اهل بیت (علیهم السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در طهارت ۱۹۵

پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) کلمات تمام شده خداوند ۱۹۶

سلام کردن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) به منزله زیارت ۲۰۶

نابودی و قبولی اعمال ۲۰۷

تکذیب آیات الهی، سبب از بین رفتن اعمال ۲۰۹

توجه به جانشین خدا در همه حال، برای پذیرش طاعت ها و رسیدن به مقام های معنوی ۲۱۳

جاودانگی رسالت و وساطت رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) در رساندن وحی الهی به تمام عالم ها ۲۱۷

اصحاب کهف، نشانه هایی برای عالمیان ۲۲۰

زنده کردن مردگان از سوی خدا ۲۲۱

حیات دوباره و معاد جسمانی ۲۲۳

حدیث امام صادق (علیه السلام) در کتاب احتجاج ۲۲۵

ص: ۸

بزرگداشت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نوعی شرک! ۲۲۹

فتوهای شیطانی برای تخریب قبه نبوی ۲۳۷

گفتار نهم: احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۲۴۰

اول: وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امام علی (علیه السلام) درباره محل دفن ۲۴۰

سیره و روش مسلمانان در مورد قبرهای پیامبران ۲۴۱

عبادتگاه بودن قبرهای پیامبران در مسجدالحرام ۲۴۳

حفظ قبرهای پیامبران از ویرانی، یا عمران و آبادسازی آنها ۲۴۴

دوم: روضه شریف در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، جایگاهی برای عبادت مسلمانان ۲۴۴

برتری مشاهد مشرفه در نظر بیشتر دانشمندان اهل سنت ۲۴۵

برتری خاک قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر سایر سرزمین ها ۲۴۶

روضه شریف میان خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در بردارنده قبرهای فرزندان پاک ایشان ۲۴۷

محل عبادت قرار دادن مدینه از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اضافه عبادتگاه قرار دادن قبر ۲۵۱

تعیین محدوده روضه شریف ۲۵۲

روایت هایی در مورد قداست زمین کربلا ۲۵۵

سوم: اقامه ماتم و عزا کنار قبرهای اهل بیت، سنتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ۲۵۷

برپایی دعا و انجام عبادت نزد قبرهای اهل بیت از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۲۵۸

برخی از سنت های پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زیارت قبر مادرش (علیها السلام) ۲۵۹

چهارم: جواز زیارت قبرها از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۲۶۲

پنجم: تعیین موسم حج برای زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از سوی خود ایشان ۲۶۳

انجام دادن حج و زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) ۲۶۵

باعظمت تر بودن مسجد کوفه از بیت المقدس ۲۶۸

آباد سازی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تداوم بخش شهادت دوم ۲۶۹

از بین بردن قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به فراموشی کشاندن یاد اوست ۲۷۰

ششم: وجود حیات برزخی برای اهل قبور ۲۷۲

ص: ۹





خدای متعال، مسلمانان را به تعظیم شعائرش امر کرده و این کار را یکی از نشانه های تقوا برشمرده است. (۱) مسلمانان نیز در طول تاریخ، زیارت قبور اولیای الهی را از مصادیق بارز تعظیم شعائر دانسته اند؛ به ویژه در موسم حج که برای زیارت قبر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و دیگر اولیای مدفون در سرزمین حجاز، اهتمام زیادی داشته اند. ولی از حدود سه قرن پیش، با تسلط فرقه وهابیت بر سرزمین حجاز، از این امر عبادی جلوگیری شده و زیارت قبر اولیای الهی، یکی از مصادیق بدعت و شرک تلقی گردیده است.

آنچه در این نوشتار به قلم حضرت آیت الله «شیخ محمد سند» آمده، بحث و بررسی زوایای مختلف زیارت قبور و مسائل مربوط به آن است که استاد گران قدر، با بهره گیری از کتاب، سنت و دیگر منابع معتبر نزد مسلمانان به آن پرداخته و به شبهات طرح شده در این باب پاسخ داده اند.

پژوهشکده حج و زیارت، ضمن تقدیر و تشکر از مؤلف اثر که اجازه چاپ و ترجمه آن را مرحمت فرمودند، از خداوند متعال، طول عمر باعزت و توفیق خدمت

ص: ۱۱

به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را برای ایشان طلب می کند و امیدوار است که خداوند، این اثر را برای عموم مسلمانان، مفید و وسیله ای برای اتحاد هرچه بیشتر بین آنان قرار دهد.

انّه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت

گروه کلام و معارف

ص: ۱۲

شکر و سپاس بر خدای جهانیان و درود و سلام بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و خاندان پاک او و لعنت الهی بر تمامی دشمنان ایشان تا روز قیامت.

خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست که حصار مستحکم امت، فریادرس بیچارگان و درماندگان، پناهگاه گریختگان و نگهبان عصمت طلبان اند. خدایا بر محمد و آل محمد درود بسیار فرست که سبب خشنودی آنها و موجب ادای حق آنان بر ما گردد؛ به حول و قوه تو ای خدای عالمیان.

بحث از آداب و مراسم دینی به صورت عام، از مهم ترین مباحث اعتقادی مرتبط با معرفت خداوند عزوجل است که در نام و نشان های باعظمت پروردگار تجلی می یابد. در این باره پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) خطاب به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود:

سوگند یاد می کنم که این سه امر حق است: اول: تو و جانشینان پس از تو (ائمه طاهرين (عليهم السلام) عارفان بالله هستید که خداوند جز از طریق معرفت شما شناخته نمی شود. دوم: شما (ائمه طاهرين (عليهم السلام) عارفانی هستید که کسی به بهشت وارد نمی شود، مگر اینکه شما را بشناسد و شما نیز او را بشناسید. سوم: هیچ کس وارد دوزخ نخواهد شد، مگر کسی که منکر مقام شما شود و شما نیز او را نشناسید.<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۳

---

۱- (۱) خصال، شیخ صدوق، باب قول النبی ثلاث اقسام انهن حق، ص ۱۵۰.

بنابراین برای شناخت خداوند و پی بردن به عظمت او، راهی جز معرفت و توجه پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام)، فروتنی در برابر آنان و زیارت و توسل به ایشان وجود ندارد.

این سلسله بحث ها با بیان تحلیل ها و مطالب علمی، ما را به مسیر صحیح در راه شناخت ایشان (پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) می رساند. به علاوه، این مباحث نشان دهنده رتبه بالای اینان نزد خداوند عزوجل است. شناخت اهل بیت (علیهم السلام)، امنیت و رحمت الهی را می گستراند؛ به ویژه هنگام یادآوری آنها و زنده نگه داشتن آثار و گفتار و کردار آن بزرگواران. به امید آنکه شفاعت آنان در روز قیامت، از این دنیای فانی برای انسان باقی بماند.

حضرت امام حسین (علیه السلام) تنها به خاطر پاسخگویی به دعوت اهل کوفه و نامه نگاری آنها، به سمت مردم کوفه نرفت؛ بلکه مسئولیت بزرگ و تکلیف الهی برای ایستادگی به منظور اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از ثروت های از دست رفته مسلمانان و حقوق پایمال شده آنها بود که این امر را بر امام واجب کرد؛ ثروت هایی که در راه برپایی محافل خوش گذرانی و لهو و لعب صرف می شد و در همان زمان، فریاد مردم از فقر شدید بلند شده بود. حضرت حسین بن علی (علیه السلام) در کلام خود به این مسئله اشاره می کند و می فرماید:

دنیا دگرگون و زشت شد و خوبی و نیکویی آن پشت نمود و جز اندک رطوبتی که در ته ظرفی می ماند و زندگی پست و ناچیزی همانند چراگاهی ناگوار، از آن باقی نمانده است. آیا نمی بینید که به حق عمل نکرده و از باطل اجتناب نمی کنند؟! در این هنگام، مؤمن باید به لقای پروردگار خویش مشتاق باشد. من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز رنج و آزردهی نمی بینم. مردم، بندگان دنیا هستند و سخن از دین، لقلقه زبان آنها است (تنها بر زبان آنهاست)؛ مادامی که اسباب عیش آنها پیرامون آن (دین) فراهم است، در اطراف آن می چرخند و هنگامی که مورد ابتلاء و آزمایش قرار می گیرند، دینداران اندک هستند. (۱)

ص: ۱۴

---

۱- (۱) تحف العقول، ابو محمد حسن حرانی، ص ۲۴۵؛ مقتل الحسین، ابو مخنف لوط بن یحیی، ص ۸۶؛ تاریخ الأمم و الملوك، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، ص ۲۲۹.

از اینجا روشن می شود که انگیزه اساسی در نهضت مبارک سیدالشهداء (علیه السلام)، اصلاح و ترمیم فساد بود که سرچشمه آن انحراف از مسیر حق، زنده کردن بدعت ها، از بین بردن سنت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و گسترش فساد و انحراف دینی بود. این فساد با هدف ویران کردن عقاید مسلمانان و دور ساختن آنها از اهل بیت و خاندان رسالت (علیهم السلام) و زنده ساختن آداب دوران جاهلیت صورت گرفت.

نهضت حسین بن علی (علیه السلام) سهم بزرگی در آزاد کردن مسلمانان از ذلت بردگی، و مجال گسترده ای در بازگرداندن عزت و آزادی در برابر ظلم و ستم پیشگی دارد. نهضتی که علیه تبلیغات پوچ و مردود سلطنت و حاکمیتی که کینه و بغض اهل بیت (علیهم السلام) و خاندان پیامبر (علیهم السلام) را در جان ها می کاشت مبارزه می کرد. برخلاف تمامی تلاش ها که در دوران گذشته به منظور زشت و ناپسند جلوه دادن نام و یاد اهل بیت (علیهم السلام) صورت گرفت، نام و یاد و محبت آنان هیچ گاه نزد وجدان انسان های آزاده و پیروانشان از بین نرفت.

این نهضت مبارک حرکتی فراگیر به منظور تغییر اوضاع سیاسی و اجتماعی بود که نگهبانی الهی و مقدس آن را احاطه کرده بود و آموزه هایش را از آسمان فرامی گرفت. نهضتی که حامل پیامی جاودان برای تمامی افراد و گروه های حاضر و آینده بود. نهضتی که مسیر پشتیبانی و آزادی از غل و زنجیر و سلطه بردگی و بازگشت ذات انسان ها به سوی عزت و کرامت را هموار می ساخت. راهی که با پیروی از خط اصیل اسلامی که در امتداد مسیر رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) اوست جریان یافت.

از این طریق معلوم می شود که زنده نگه داشتن این فضیلت ها و ارزش هایی که در وجود امام (علیه السلام) تبلور یافته است، همان زنده نگه داشتن دین و شریعت است. در سخنان امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود:

پرهیزکار باشید و نسبت به یکدیگر، برادرانی نیکوکار و بامحبت در راه خدا باشید؛ از همدیگر دیدار کنید و با هم متواضع و باگذشت باشید؛ به ملاقات و زیارت همدیگر بروید و یاد ما را زنده نگه دارید. (۱)

همچنین حدیثی از امام رضا (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

هر کس به یاد مصیبت ها و اندوه ما بیفتد و گریه کند و دیگری را نیز بگریاند، در روزی که همه چشم ها گریان خواهد بود، چشم او نخواهد گریست و کسی که در محفلی بنشیند که در آن یاد ما زنده نگه داشته می شود، قلب او در روزی که قلب ها می میرد، نخواهد مرد. (۲)

در نتیجه زنده نگه داشتن این آداب و رسوم دینی، بدعت و شرک نیست، بلکه عین توحید و طاعت الهی است. در این بحث به زودی به بیان عظمت این آداب و رسوم پرداخته و بیان می داریم که اینها مصداق بارز و نمونه روشنی برای آموزه های دین است. این همان آداب و رسومی است که دین بزرگ اسلام برای ضرورت زنده نگه داشتن و عظمت دادن به آن، تمامی شکل ها و اسلوب های گوناگون را مطرح ساخته تا اینکه در بیشتر روش ها و منش های افراد و گروه ها جریان یابد.

کتابی که پیش روی شما خواننده گرامی است، حاوی مباحث مهمی در این زمینه است. اثری که بنیان گذار و ثابت کننده این است که تعظیم شعائر الهی، از نشانه های پرهیزگاری دل هاست و عمران و آبادسازی قبور انبیا و اوصیای ایشان در راستای مسیر توحید ناب الهی و برگرفته از عقاید ثابت و پایدار اسلامی است. این بحث از جمله مباحث اعتقادی است که استاد محقق، آیت الله شیخ محمد سند (حفظه الله) در میان جمعی از طلاب علوم دینی ایراد نمود و در این مباحث تأکید کرد که قبور مطهر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او (علیهم السلام) و مزارهای شریف ایشان، مشاعر الهی بوده و از روشن ترین

ص: ۱۶

---

۱- (۱) کافی، محمدبن یعقوب، ج ۲، ح ۱.

۲- (۲) عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ح ۴۸.

و بارزترین مصادیق کلام خداوند متعال به شمار می روند. خداوند در آیه ۳۲ سوره حج می فرماید: (ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)؛ «این است [مناسک حج]، و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست».

آیا این به سبب آن نیست که قبور مطهر ایشان، آموزه ای از آموزه های دین و حقیقتی از حقایق توحید است؟

بنابراین عمران و آبادسازی قبر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت طاهرین او (علیهم السلام) و حفظ و نگهداری آنها از فراموش شدن، از برترین عبادت ها خواهد بود؛ عبادتی که به وسیله آن، سایر عبادت ها نیز پذیرفته خواهد شد. چنان که به زودی این مطلب به اثبات خواهد رسید. ان شاء الله تعالی.

در آیین قانون گذاری دین مبین اسلام، قبور پیامبران مورد توجه و عنایت، و محل طواف است و این منافاتی با توحید کامل ندارد؛ به ویژه اینکه خداوند عزوجل به حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) امر به پاک سازی کعبه از شرک و مشرکان نمود، آنجا که در آیه ۱۲۵ سوره مبارک بقره می فرماید:

(وَعَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) (بقره: ۱۲۵)

و از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده گزاران [نماز گزاران] پاکیزه سازید.

با وجود قبرهای معلوم و مشخص پیامبران و جایگاه های مقدسی که برای ایشان ثابت است، منعی از تمسک کردن به اینها نرسیده است و این مطلب یعنی که این تمسک جوئی شرک نیست و آنچه این امر را تأکید می کند، این کلام خداوند عزوجل در آیه ۱۲۵ سوره بقره است که می فرماید: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضِلًّا)؛ «از مقام ابراهیم عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید».

در مورد تعبیر به مشاعر (که در عنوان کتاب آمده است) باید گفت، برخی از عالمان

مشهور به آن اشاره کرده اند که از آن جمله می توان به فقیه بزرگ و یگانه، شیخ جعفر کاشف الغطاء (رحمه الله) اشاره کرد که در کتاب خود «کشف الغطاء» می فرماید: «قبور ائمه (علیهم السلام) از نشانه ها و جایگاه های پرستش خداوند است و از این جهت، احکام مساجد بر آنها جاری می شود».<sup>(۱)</sup>

شیخ بزرگ، کاشف الغطاء، با این استدلال خود از سایر بزرگان متمایز شد و با اشاره به این مطلب که قبور ائمه (علیهم السلام) همچون مساجد است (چراکه این قبور محل عبادت و پرستش خداوند عزوجل است)، ثابت نمود که مشاعر، مختص به افعال حج یا عبادت نخواهد بود، بلکه گستره وسیع تری را شامل می گردد.

این عبادتگاه ها (قبور انبیا و ائمه طاهرين (علیهم السلام) به خودی خود به چنین موقعیتی دست نیافته اند، بلکه این موقعیت به سبب نصی از جانب خداوند عزوجل است. پس حرم بودن و جنبه وقف بودن آن مهم تر از دیگر موقوفات است؛ چنان که این امر در مورد مسجدالحرام و حرم مطهر نبوی (زادهما الله شرفا) جاری است. خداوند متعال به این بقعه های مبارک سوگند یاد کرده و فرموده است: (وَالتَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ \* وَ طُورِ سَيْنِينَ \* وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ)؛ «سوگند به انجیر و زیتون [یا سوگند به سرزمین شام و بیت المقدس] و سوگند به طور سینا و سوگند به این شهر امن [مکه]». (تین: ۱-۳)

خداوند به شهر انجیر (مدینه)، شهر زیتون (بیت المقدس)، طور سینا (کوفه) و شهر امن (مکه مکرمه) سوگند یاد کرده است؛ چنان که در روایتی از حضرت امام کاظم (علیه السلام) وارد شده است که فرمود:

خداوند چهار شهر را از میان تمامی شهرها برگزید و فرمود: (وَالتَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ \* وَ طُورِ سَيْنِينَ \* وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ) شهر انجیر مدینه است، شهر زیتون بیت المقدس، طور سینین کوفه و مراد از شهر امن همان مکه است.<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۸

۱- (۱) کشف الغطاء، ص ۵۴.

۲- (۲) معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۳۶۵؛ خصال، ص ۲۲۵؛ روضه الواعظین، نیشابوری، ص ۴۰۵.



این روایت از طریق خاصه (شیعه) است.

همچنین از طریق اهل سنت (عامه) نیز روایت نقل شده است، ولی با این تفاوت که تین را بیت الله الحرام تفسیر نموده و طور را نیز به کوهی که خداوند عزوجل با حضرت موسی (علیه السلام) تکلم نمود، تفسیر کرده اند.<sup>(۱)</sup>

منافاتی بین این دو روایت وجود ندارد، زیرا ممکن است مراد از وادی طور، همان وادی مقدس بین کوه طور و شهر کوفه باشد؛ چنان که برخی از مفسران آن را بیان کرده اند. در روایتی آمده است که محل قبر مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در ابتدای طور سینا قرار دارد؛ چنان که امام باقر (علیه السلام) فرمود:

در وصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده بود که پس از شهادت، مرا به خارج شهر کوفه ببرید؛ زمانی که گام هایتان در سراسیمی به حرکت در آمد و از مقابل، بادی به طرف شما وزیدن گرفت، آنجا مرا دفن کنید که آنجا ابتدای طور سیناست؛ پس حسنین (علیهما السلام) آن کار را انجام دادند.<sup>(۲)</sup>

نتیجه اینکه قرآن کریم تأکید می کند که سرزمین های مقدس و مبارکی وجود دارد که مورد تعظیم و احترام، و مایه تقرب به خداوند عزوجل است. این آیات (سوره مبارک تین) اقتضا می کند که بیان سوگند در صدد تعظیم این مواضع مقدس به دلالت التزامیه باشد؛ چرا که خداوند عزوجل این مواضع چهارگانه را مورد سوگند قرار داده و از این طریق به دلالت التزامیه، برای آن مواضع حرمتی قرار داده است و در نتیجه مورد توجه و عنایت، و محل تعظیم، اکرام و گرامیداشت خداوند متعال خواهد بود.

به منظور استفاده از این آیات که به عبادتگاه بودن قبور ائمه (علیهم السلام) دلالت دارد، نیازمند بیان مقدماتی هستیم که این نتیجه از آن به دست آید. ما در صدد بیان این قاعده فقهی هستیم که اصل و ریشه ای اعتقادی دارد و آن قاعده، این است که قبور مطهر و مزارهای شریف ائمه

ص: ۱۹

۱- (۱) زادالمسیر، ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۷۵.

۲- (۲) تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۳۷.

اطهار (علیهم السلام)، پرستشگاه های الهی است. این آموزه بزرگ دینی، شامل این معناست که عالم دارای حرمت هایی است. در مقابل، کسانی راه و روش بی احترامی به این حرمت ها را در پیش گرفته اند و از آنها [ائمہ (علیهم السلام)] به گونه ای یاد می کنند که خود به آن سزاوارترند. این افراد کلام باطلی را بر زبان خود جاری می سازند و مدعی هستند که قبرها و مزارهای ایشان، مظاهر شرک به خدا و نماد کفر و به مقام خدایی رساندن آنهاست.

به زودی در جزئیات بحث بیان خواهیم کرد که مدعیان این عقیده (که قبور اهل بیت (علیهم السلام) را نماد و مظهر بت پرستی می دانند) خودشان براساس نص قرآن کریم، هم نشینان بت ها هستند. در اینجا روایتی را از فقیهان امامیه شیعه و سنی یادآوری می کنیم که بیان می دارد این قبور مطهر و جایگاه های شریف، حرمتی همانند کعبه معظمه و بلکه بالاتر از آن دارند.

در این بحث با روشی خاص و پژوهشی عمیق و ایمان به رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و شهادت به ولایت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین او (علیهم السلام) بحث را آغاز خواهیم کرد. همچنین در راستای اثبات عقاید دینی، با استفاده از دلایل علمی، به رد شبهات و انتقادات وارده در مورد اعتقاد به توسل و تبرک خواهیم پرداخت.

در پایان بر خود لازم می دانم که قبل از هر چیز، شکر و سپاس خداوند عزوجل را به جا آورم که به من توفیق نگارش و انتشار این کتاب را عطا نمود و مراتب سپاس خود را از تمامی کسانی که در تحریر و نگارش این اثر مرا یاری کردند اعلام می دارم و به طور ویژه از جناب شیخ عقیل رضی، به خاطر تمامی تلاش هایی که در این خصوص انجام دادند، سپاسگزاری می نمایم.

از خداوند متعال مسئلت می دارم که به برکت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و مقام سیدالاولیاء حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، این اثر را اندوخته ای برای وقت نیاز (روز قیامت) خود و حضرت استاد شیخ محمد سند قرار دهد؛ پاداشی برای روزی که مال و فرزندان

برای کسی سودی نخواهد بخشید، مگر آن کس که با قلب سلیم به سوی پروردگار خویش بیاید.

درود و سپاس، مخصوص پروردگار جهانیان است و سلام و درود بر سید مرسلین، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و فرزندان برگزیده او (علیهم السلام).

محمد رجب

۱۲ ذی القعدة ۱۴۳۰

برابر با ۲۰۰۹/۱۰/۳۱ م.

ص: ۲۱



### کفتار اول: دلیل قرآنی

دلیل اولی که سلفی ها به شکل عام در انکار عبادت بودن زیارت قبور پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او (علیهم السلام) و قبور انبیا و اوصیا (علیهم السلام) به آن استناد می کنند، عبارت است از اینکه زیارت قبور و احداث بنا بر آن و استحکام بخشیدن به آنها، همان توسل به انبیا و اوصیا و طلب شفاعت از ایشان است. سلفی ها منکر توجه به انبیا و اوصیا (علیهم السلام) و طلب شفاعت از ایشان هستند و نه تنها منکر رکن بودن اینها (زیارت قبور انبیا و طلب شفاعت از ایشان) در دین می شوند، بلکه منکر تدین به اینها (جزء دین بودن) نیز هستند و از این جهت ویران کردن قبور انبیا و اوصیا را برای خود جایز می دانند، تا جایی که دستورهای صریح مبنی بر جواز تخریب قبر مطهر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) از ایشان صادر شده است.

پاسخ دلیل اول این است که طلب شفاعت و توسل و توجه به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او (علیهم السلام) تنها امری جایز و پسندیده نیست، بلکه تعدادی از آیات قرآن کریم بر این نکته دلالت دارد که طلب شفاعت و توسل به انبیا و اوصیا شرط قبولی اعمال، بلکه شرط قبولی ایمان است؛ چنان که در کلام خداوند متعال ذیل آیه ۴۰ سوره مبارک اعراف چنین آمده است:

(إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ)

کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند، [هرگز] درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود و [هیچ گاه] داخل بهشت نخواهند شد، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه، گنهکاران را جزا می دهیم.

آیه کریمه به ممنوعیت تکذیب و تکبر ورزیدن و روی گرداندن از آیات الهی اشاره دارد و می فرماید هر یک از اینها باعث هلاکت و نابودی خواهد شد. در این آیه، منظور از آیاتی که تکذیب می شوند، همان حجت های الهی هستند که از اخبار آسمان خبر می دهند. این آیات، انبیا و اوصیا (علیهم السلام) هستند؛ چنان که در مورد حضرت عیسی بن مریم (علیهم السلام) در قرآن کریم ذیل آیه ۵۰ سوره مؤمنون آمده است: (وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً)؛ «و ما فرزند مریم [عیسی] و مادرش را نشانه ای قرار دادیم».

عبارتی که در آیه ۴۰ سوره اعراف می فرماید: (وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا)، دربرگیرنده معنی روی گرداندن از آیات الهی در قالب تکبر ورزیدن است. این تعبیر را قرآن مجید به طور دقیق در مورد داستان ابلیس با حضرت آدم (علیه السلام) نیز آورده است؛ آنجا که در آیه ۳۴ سوره بقره فرمود: (أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ).

همچنین در مورد موضع منافقان در برابر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) در آیه ۵ سوره منافقون آمده است:

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ)

هنگامی که به آنان گفته شود: بیاید تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای شما استغفار کند سرهای خود را [از روی استهزا و کبر و غرور] تکان می دهند و آنها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند!

این آیه با تهدید در مورد تکذیبی که در مقابل تصدیق است و همچنین تکبری که در برابر خضوع و توجه به انبیا و اوصیاست، بیم می دهد.

هر یک از این دو رفتار (تکذیب و استکبار)، درهای آسمان را به روی ایمان و عمل بنده می بندد. کلید درهای آسمان برای فرستادن ایمان و عمل بنده به سوی حضرت حق، تنها ایمان به حجت های خداوند نیست، بلکه باید در برابر آنها فروتنی نشان داد و نسبت به آنها توجه ویژه داشت. در این صورت می توان به وسیله آنها به درگاه الهی متوسل شد.

آیات قرآن به روشنی بیان می کند که عقیده و عمل صالح باید به سوی درگاه الهی بالا برود؛ چنان که در آیه ۱۰ سوره مبارک فاطر آمده است: (إِلَيْهِ يَصِيءُ عَدُوُّ الْكَلِيمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ)؛ «سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد».

این آیه بیانگر این مطلب است که روی گرداندن از حجت های الهی و بی توجهی به آنها، ایمان را تباه می سازد؛ چه رسد به عبادت ها و اعمال.

عالم امامیه - رضوان الله تعالی علیهم - اگرچه ولایت اهل بیت (علیهم السلام) در ایمان و اعمال را شرط می دانند، ولی آیا این تعبیر، معنایی جز ایمان به اهل بیت (علیهم السلام) دارد؟ به نظر ما قول صحیح آن است که نه تنها شرط ایمان به اهل بیت کافی نیست، بلکه باید ولایت اهل بیت (علیهم السلام) در توسل و توجه به ایشان را نیز شرط دانست. تنها ایمان به اهل بیت (علیهم السلام)، بدون ایمان به تمام جنبه های ولایت و بدون داشتن رابطه و توسل به آنها و حرکت در مسیر ایشان، شرط ولایت آنان - که رکن ایمان و صحت اعمال و عبادات است - را محقق نمی کند.

دلیل این مطلب آیه ۵ سوره منافقین است که روگردانی منافقین از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و توجه نکردن به توبه را عامل سلب ایمان از آنها می داند. این آیه توسل به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و توجه به وسیله او به سوی خداوند متعال را رکن تحقق ایمان می داند؛

همچنین این آیه، توسل به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) را شرط تحقق ایمان بیان می کند. همچنین توسل به پیامبر شرط پذیرش توبه و بازگشت به سوی خداوند عزوجل است.

از اینجا دلالت آیات مربوط به مسئله شیطان و سرپیچی او از امر خداوند در مورد سجده به حضرت آدم (علیه السلام) و توجه به وسیله انسان به خدا که موجب تباهی ایمان ابلیس شد، روشن می گردد. خداوند متعال در آیه ۶۴ سوره مبارک نساء می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند [و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند]، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

آیه شریفه، چهار شرط را به ترتیب مد نظر قرار داده است؟

شرط اول: توجه کردن و پناه بردن و یاری خواستن از خداوند متعال، به واسطه پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله).

شرط دوم: طلب مغفرت از سوی فرد گنهکار.

شرط سوم: طلب شفاعت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و وساطت او نزد خداوند متعال، عامل پذیرش توبه گنهکاران امت است.

شرط چهارم: ترتیب این شرطها مهم است؛ همانند ترتیب در افعال نماز که اگر پیش از قرائت حمد و سوره به رکوع برویم، نماز باطل می شود.

این آیه شریفه، سنت جاری الهی تا روز قیامت است و جایگاه آن همانند مقام و منزلت سایر آیات و فرایض، وابسته به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) بوده یا با ایشان در ارتباط است؛ چراکه در کلام الهی ذیل آیه ۵۹ سوره نساء آمده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خداوند و رسول او را اطاعت کنید».



اطاعت از پیامبر تنها در زمان حیات شریف ایشان نیست، بلکه در زمان رحلت ایشان به ملکوت اعلیٰ نیز جریان دارد. چنان که خداوند در آیه ۷ سوره مبارک حشر می فرماید:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ)

آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید [و اجرا کنید]، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید و از [مخالفت] خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است.

آیات دیگری نیز در این خصوص وارد شده است. همان گونه که شهادت دوم (شهادت به رسالت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) در اذان) از ارکان توحید و رمز داخل شدن در جرگه اسلام تا روز قیامت است، این مسئله نیز اختصاصی به زمان حیات پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) در دنیا ندارد.

در بحث از آیات ذکرشده در مورد رکن بودن توسل و طلب شفاعت از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)، به این مسئله اشاره شد، ولی باید توجه داشت که رکن ندانستن توسل، التزام به شهادت دوم (رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به صورت پنهانی هدف قرار می دهد و از این روی در ادبیات آنها بیان نتایج و بازخوردهای شهادت دوم (رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مشاهده نمی کنید.

## گفتار دوم: ادله روایی

### ۱- ویران کردن قبرها

روایت ابی الهیاج الاسدی که احمد بن حنبل در مسند آن را نقل می کند: حدیث را وکیع از سفیان از حبیب از ابی وائل از ابی الهیاج الاسدی نقل می کند که:

علی (علیه السلام) به من گفت تو را به نمایندگی از خود می فرستم مطابق آنچه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا به آن فرستاد که تمامی تصاویر و تندیس ها را نابود کنی و همه قبرهای مرتفع را هموار سازی. (۱)

ص: ۲۷

---

۱- (۱) المسند، احمد بن حنبل، ج ۱، مسند علی بن ابی طالب.

این روایت را مسلم در باب امر به هموارسازی قبرها آورده (۱) و نسائی در سنن، در کتاب جنازه ها، باب ساعت هایی که دفن مردگان در آنها نهی شده است (۲)؛ همچنین حاکم نیشابوری در مستدرک در باب ویژگی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این روایت اشاره کرده است (۳).

بیان استدلال: استدلالی که اینان بیان می کنند، آن است که نهی وارد شده در مورد بلند ساختن قبرها با نهی از کشیدن تصاویر و پیکره ها که مانند بت لحاظ می شود، در یک سیاق بیان شده است و بر این مطلب دلالت دارد که ملاک نهی، همان شرک موجود در هر دو مورد است و ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه و محمدبن عبدالوهاب در کتاب کشف الشبهات، به این استدلال تمسک جسته اند.

در کتاب ها و منابع روایی ما (امامیه) شبیه این روایت آمده است، مانند آنچه که در کتاب وسائل الشیعه آمده است:

محمدبن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از حضرت اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا به سوی آن شهر فرستاد و فرمود: تمام تصویرها را نابود کن و همه قبرها را مسطح ساز و تمام سگ ها را بکش (۴).

صاحب وسائل در ذیل روایت می گوید: «دستور به چارگوش ساختن قبرها، پیش از این گذشت» (۵).

ص: ۲۸

---

۱- (۱) صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج النیشابوری، ج ۳، باب الأمر بتسویه القبر.

۲- (۲) سنن نسائی، ابوعبدالرحمن احمد النسائی، کتاب الجنائز، باب الساعات التي نهى عنها عن إقبار الموتى.

۳- (۳) المستدرک علی الصحیحین، الحاکم نیشابوری، ج ۱، باب صفه قبر النبی (صلی الله علیه و آله).

۴- (۴) وسائل الشیعه، الحرّ العاملی، ج ۳، باب عدم جواز نبش القبور.

۵- (۵) سنن أبی داوود، أبی داوود السجستانی، ج ۲، باب زیارت کردن زنان از قبرها.

یکی از دلیل های ایشان بر حرام بودن زیارت قبرها، این حدیث است که ابی داوود در سنن خود در باب زیارت کردن بانوان از قبرها آورده است. او روایت کرده که محمد بن کثیر از شعبه از محمد بن جحاده که می گوید:

شنیدم ابی صالح از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، زنان زیارت کننده قبرها و کسانی که در قبرستان، مسجد (محل نماز) احداث می کنند و بر آنجا چراغ می گذارند را لعن کرد. (۱)

حاکم نیشابوری نیز در مستدرک چنین روایت می کند:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زنانی را که به زیارت قبرها (قبرستان) می روند و نیز کسانی که در قبرستان، مسجد احداث می کنند و در آنجا چراغ می افروزند، لعن کرد. (۲)

احمد بن حنبل نیز در مسند خود از چند طریق نقل کرده است که می گوید، شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود:

برخی از سخنان، نیرویی همچون سحر کردن دارند، و بدترین مردم کسانی هستند که قیامت در زمان حیات آنها فرا می رسد و کسانی که قبرستان های خود را مسجد قرار می دهند. (۳)

مسلم نیز در صحیح خود نقل کرده که: «همانا پیشینیان شما قبرهای انبیا و صالحان را مسجد قرار می دادند؛ شما چنین کاری نکنید و من شما را از این کار نهی می کنم». (۴)

ترمذی می گوید: «نظر بعضی از علما این است که پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) اجازه زیارت اهل قبور را داده است و این اجازه، شامل مردان و زنان می شود».

برخی دیگر از علما می گویند: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) زیارت کردن قبرها از سوی بانوان را به جهت

ص: ۲۹

---

۱- (۱) آنچه بر این مطلب دلالت دارد، در حدیث ۵، باب ۹ از نماز بر جنازه ها و نیز در حکم به هموار نمودن در حدیث ۲۲، باب ۵ و حدیث ۵، باب ۲۱ از این باب ها و در حکم به مسطح نمودن قبرها در باب ۳۱ گذشت.

۲- (۲) مستدرک، ج ۱، باب امر به کندن کفش ها در قبرستان.

۳- (۳) مسند احمد، مسند عبدالله بن مسعود، ج ۱.

۴- (۴) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۸.

کم صبری و بی تابی آنها در برابر مصیبت ها نمی پسندید». ترمذی در کتاب خود (سنن) بابی را با این عنوان قرار داده است: «روایاتی که در زیارت کردن قبرها از سوی بانوان، آمده است» و در آن باب، زیارت عایشه از قبر برادرش عبدالرحمن را آورده است.

پاسخ استدلال به این احادیث: این استدلال بسیار عجیب است؛ زیرا مبتنی بر مقدمات خیالی و مورد اختلاف است که ظاهر حدیث، چیزی غیر از آن را بیان می کند. این حدیث بر چند وجه دلالت دارد که نزد علمای امامیه و اهل سنت نقل شده است؛ ولی منکران، ضعیف ترین وجوه را ذکر کرده و به آن استدلال نموده اند.

پس باید پرسید، چگونه عقیده ای را که به وسیله آن، گروه هایی از مسلمانان را تکفیر می کنند، بر چنین استدلال ها و احتمال هایی پایه ریزی می کنند؟ و نیز چگونه بر این پایه های سست و خیالی که هیچ برهانی از سوی خدا بر آنها نازل نشده، استدلال می کنند؟ این در صورتی است که تکفیر، حتی بر دلیل ظنی تام نیز پایه ریزی نمی شود، چه رسد به دلیل غیر تام؛ و حتی تکفیر هنگامی بر دلیل قطعی ضروری (بدیهی) مبتنی می شود که بداهت آن، شبهات موجود را رفع کند. پس چگونه ایشان از ملاک همگانی و عمومی در روش استدلال در شریعت و قواعد دینی خارج می شوند؟

### **بحران روش استظهار نزد سلفیه**

اول: در مورد نهی از نگهداری پیکره ها و تصاویر و امر به از بین بردن آنها - چنان که در روایت نسایی آمده است - باید گفت که این مسئله، مختص به بت ها نیست، بلکه از ظاهر روایت، این گونه برداشت می شود که بت ها مقصود نیستند؛ زیرا مأمور کردن ابی الهیاج، در زمان خلافت حضرت علی (علیه السلام) رخ داد و حضرت او را به سرزمین مشرکان نفرستاده بود. زیرا اگر این مأموریت به سرزمین مشرکان بود، در ابتدا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) امر به جهاد با مشرکان می داد تا مردم آن دیار، شهادتین بگویند و مسلمان شوند.

به علاوه، دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز متضمن این امر نیست و همچنین دستور علی (علیه السلام) به ابی الهیاج نیز دربرگیرنده آن نیست. روشن است که دستور از بین بردن پیکره ها در خانه ها، به سبب کراهت آن و نیز به خاطر حرام بودن ساخت پیکره ها و تصاویر موجودات زنده است و امر به محو کردن و نهی از ساخت پیکره ها و تصاویر از بحث شرک کاملاً به دور است.

دوم: بر فرض ما بپذیریم که نهی از ساختن تصاویر و تمثال ها و امر به از بین بردن آنها، درخصوص بت ها باشد، این امر چه ارتباطی با یکسان سازی قبرها دارد. زیرا وحدت سیاق، دلالتی بر وحدت متعلق در نهی ندارد؛ بلکه آخرین چیزی که دستاویز در وحدت می شود، آن وحدت (روش) در سیاق است که ضعیف ترین شواهد است و این وحدت (سیاق)، به منظور روشن شدن مفاد حکم است که آیا حکم ذکر شده در جملات بعدی، حکمی الزامی (وجوب)، مستحبی یا کراهتی است.

اما در مورد اینکه متعلق امر و نهی و نیز سبب هر دو، یکی باشد، باید گفت که این مسئله را نمی توان از وحدت سیاق برداشت کرد و این وحدت سیاق، مغایر با وحدت متعلق است؛ از این جهت هیچ ارتباطی بین دو نهی و دو امر نیست. آیا در کلام خداوند ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء نمی بینید که می فرماید: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)؛ «و پروردگارت فرمان داده، جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید».

آیا کسی می تواند ادعا کند، امر به نیکی به پدر و مادر از احکام اعتقادی است، یا اینکه ادعا کند این مسئله از ارکان توحید است، یا اینکه اگر کسی عاق والدین شود، کافر است؟ واقعیت این است که امر به نیکی به پدر و مادر، حکمی وجوبی نیست و امری مستحب است. درست است که عاق والدین شدن حرام است و از گناهان کبیره به حساب می آید، ولی از احکام مسائل اعتقادی نیست.

آنچه در مورد والدین حرام است، عاق شدن از سوی آنهاست؛ ولی این مسئله، به این معنا نیست که رعایت تمام مراتب احسان به آنها واجب است. از این جهت این احتمال در حدیث وجود دارد که هم سطح ساختن قبرهای مرتفع، حمل بر کراهت شود. این از جمله مسائل فراوانی است که در قرآن کریم، امر فرعی عطف بر امر اعتقادی شده است.

سوم: امر به برابر کردن قبرها در مقابل مرتفع ساختن (یعنی اشراف داشتن) قبرهاست، که عده زیادی هم سطح سازی (یعنی کاملاً صاف و هموار کردن) قبرها در مقابل بالا بردن آنها را از آن برداشت کرده اند، این مطلب را ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه (۱)، از گروهی از علمای اهل سنت نقل کرده و خودش نیز آن را پذیرفته است.

نووی در شرح مسلم (۲) آورده است:

«یأمر بتسویتها» و در روایت دیگر آمده «و لا قبرا مشرفا إلا سويته» یعنی سنت آن است که ارتفاع قبر از سطح زمین خیلی زیاد نباشد و به اندازه یک وجب بالاتر رود و روی آن صاف شود؛ این اعتقاد شافعی و موافقان اوست. قاضی عیاض از بیشتر علما نقل کرده که: «بهتر است ارتفاع قبر از سطح زمین بالاتر رود و این اعتقاد مالک است». مقصود از این گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «تمام تمثالها را محو کن» تغییر دادن صورت موجودات دارای روح است.

### **کرامت مرتفع بودن قبرها نزد بیشتر دانشمندان اهل سنت**

از سخن نووی، امور زیر نتیجه گرفته می شود:

اول: بیشتر دانشمندان اهل سنت، دستور هموارسازی قبرها را واجب ندانسته اند،

ص: ۳۲

---

۱- (۱) منهاج السنه، ابن تیمیه، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲- (۲) شرح صحیح مسلم، النووی، ج ۷، باب اللحد و نصب اللین علی المیت.

بلکه مستحب می دانند؛ از این رو بیشتر آنها به منظور مخالفت با رافضیان (از اتباع اهل بیت (علیهم السلام) بالا بردن قبرها را پذیرفته اند.

این مطلب بسیار عجیب است که سلفیه و وهابیت، ادعا کرده اند که امت اسلامی بر این مسئله که بالا بردن قبرها بدعت است، اتفاق نظر دارند و باید همه قبرها با زمین هموار شود. در سخن نووی نیز گذشت که بهتر آن است که قبرها با زمین هموار شوند، نه اینکه واجب باشد. همچنین نزد مذهب شافعی جایز است قبر را به اندازه یک وجب مرتفع سازند.

دوم: سخن نووی در مورد محو کردن پیکره ها، بر موجودات صاحب روح دلالت دارد نه بر بت ها. (۱)

عینی در کتاب عمده القاری در شرح بخاری در مورد مسئله بالا بردن قبر و هموارسازی آن می گوید: «قبر ابوبکر و عمر مرتفع است و این را ابونعیم در «المستخرج» روایت کرده است: «قبر ابوبکر و عمر مرتفع هستند». (۲)

ابراهیم نخعی می گوید:

کسی که قبر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و دو همراه او را دیده است، به من خبر داد که قبور آنها مرتفع و بالاتر از سطح زمین ساخته شده است و روی آنها سنگ مرمر سفید است. (منبع ذکر نشده)

شعبی می گوید: «قبور شهدای احد را مرتفع دیدم، و همچنین قبر عمر و ابن عباس مرتفع بود».

لیث می گوید: یزید بن ابی حبیب حدیثی برای من نقل کرد که:

مستحب است قبور مرتفع شوند، ولی خیلی بالا نرود و خاک زیادی روی آنها نباشد، و این نظر کوفیان، ثوری، مالک و احمد است و گروهی از شافعیه نیز آن را پذیرفته اند که یکی از

ص: ۳۳

---

۱- (۱) شرح صحیح مسلم، النووی، ج ۷، ص ۳۶.

۲- (۲) تحفه الأحوذی بشرح جامع الترمذی، المبارکفوری، ج ۴، باب ما جاء فی تسویه القبر؛ ص ۱۳۰، عمده القاری، العینی، ج ۸، ص ۲۲۴.

آنها مزنی است که می گوید: قبرها باید مرتفع باشد؛ زیرا مانع نشستن بر روی آنها می شود. اشهب و ابن حبيب نیز می گویند: بهتر آن است که قبر اندکی مرتفع از سطح زمین باشد و اگر خیلی مرتفع باشد نیز اشکالی ندارد. ابن طاووس گفته است: اگر قبر مقداری مرتفع باشد تا معلوم شود که قبر است، برای آنها پسندیده و خوشایند بود. (منبع ذکر نشده)

قاضی حسین نیز ادعا می کند یاران شافعی بر بالا بردن قبرها توافق نظر دارند. جواب وی را چنین داده اند که گروهی از پیشینیان شافعی، هموارسازی را پسندیده اند، چنان که شافعی بر آن تصریح دارد و ماوردی و دیگران نیز بر همین عقیده هستند. عینی در عمده القاری در توضیح این مطلب آورده است که شافعی می گوید:

قبرها باید هموار شود و بنایی بر آن احداث نشود و مرتفع نیز نباشد، و تنها به اندازه یک وجب از سطح زمین برجسته باشد. او در ادامه می گوید، به ما اخباری رسیده است که پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) قبر فرزندش ابراهیم را هموار کرد و سنگ ریزه هایی روی آن قرار داد و بر روی آن آب پاشید. (۱)

همچنین قبور مهاجران و انصار هموار است و مانند این مطلب از مالک نقل شده است. شافعی همچنین به آنچه که ترمذی از ابی الهیاج اسدی - که نام او حیان است - نقل می کند استدلال کرده است که حیان می گوید: «علی (علیه السلام) به من گفت: آیا تو را بر آنچه که رسول الله (صلی الله علیه و آله) مرا به آن آگاه ساخت، آگاه نکنم: تمامی قبرهای بلند و مرتفع را هموار سازم و تمثال ها را نابود کنم». (۲)

چنان که در سنن ابی داوود آمده است:

احمد بن صالح از ابی فدیک از عمرو بن عثمان بن هانی از قاسم روایتی نقل می کند که: به نزد عایشه رفتم و گفتم: ای مادر! پرده را از روی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دو همراهش برای من کنار بزن؛

ص: ۳۴

---

۱- (۱) عمده القاری، ج ۸، ص ۲۲۴.

۲- (۲) همان.



پس او پرده را از روی سه قبر کنار زد؛ قبرهایی که نه مرتفع بود و نه هم سطح با زمین و بر روی زمینی سرخ رنگ واقع شده بود. ابوعلی گفت: [عایشه] به من گفت: قبر جلویی از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. (۱)

در «المغنی» آمده است:

بلند بودن قبرها را ابوعلی طبری، ابوعلی بن ابهریره، جوینی، غزالی، رویانی و سرخسی اختیار کرده اند و قاضی حسین نیز اتفاق نظر ایشان را نقل کرده است؛ سپس حدیث ترمذی را تفسیر کرده است که مراد از قبور (مشرف) و آنچه در حدیث آمده است، قبرهای دارای بناست که به آن افتخار می شود. (۲)

سپس کلام سرخسی را بیان می کند که: «چهارضلعی ساختن قبر از نشانه های رافضیان است». ابن قدامه می گوید: «صاف و هموار ساختن قبر از نشانه های اهل بدعت است و مکروه می باشد». شوکانی در کتاب نیل الأوطار، سخنانی نزدیک به این مضمون نقل کرده و می گوید: «در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز در مدینه، قبری از سوی ولید بن عبدالملک ساخته شد که آن را بالاتر از سطح زمین ساختند». (۳)

ابن حجر در فتح الباری می گوید: «اینکه نماز خواندن در قبرستان مکروه است، دربرگیرنده نمازی است که روی قبر یا به طرف قبر یا میان دو قبر خوانده شود». (۴)

در این زمینه مسلم، حدیث مرفوعی را از طریق ابی مرثد غنوی نقل می کند که: «بر روی قبرها ننشینید و به طرف قبرها یا بر روی آنها نماز نخوانید». (۵)

در جواب می گویم:

ص: ۳۵

---

۱- (۱) سنن أبی داوود، ج ۲، باب الجنائز، باب المیت یصلی علی قبره بعد حین.

۲- (۲) عمدہ القاری، ج ۸، ص ۲۲۴.

۳- (۳) نیل الأوطار، ج ۴، باب اختلاف العلماء فی أفضلیه تسنیم القبر او تسطیحه.

۴- (۴) فتح الباری، ابن حجر، ج ۱، باب هل تنبش قبور مشرکی الجاهلیه.

۵- (۵) صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ج ۳، باب الصلاه علی جنازه فی المسجد.

این حدیث چنان که در ترجمه و شرح حال ابی مرثد غنوی آورده است، موافق با شرط بخاری نیست. به علاوه از عمر نقل کرده است که نهی از نماز خواندن بر روی قبر یا به سوی قبر، باعث باطل شدن نماز نخواهد بود. همچنین آورده است که انس بن مالک، مدت زیادی نماز خود را کنار قبر می خواند که اگر این عمل سبب باطل شدن نماز می شد، باید نمازش را اعاده می کرد. (۱)

به نظر ما از کلام ابن حجر و دیگران چنین به دست می آید که مشهور میان دانشمندان اهل سنت، به استثنای فرقه وهابیت و سلفیان، آن است که لعن به معنای کراهت است و به دور بودن از رحمت خدا تفسیر می شود (۲)؛ مانند آنچه که در مورد کراهت تنها خوردن و خوابیدن از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. ایشان فرمود: «کسی که به تنهایی غذا بخورد، به تنهایی مسافرت کند و به تنهایی بخوابد، از رحمت خدا به دور است». واژه لعن همانند نهی، به طور مطلق و گسترده در مورد کراهت به کار می رود و این نشان دهنده وجود اختلاف شدید میان وهابیت و دیگر مسلمانان در برداشت معانی واژه های روایات است.

چنان که در سخن العینی گذشت، قبر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) در صدر اسلام دارای بنا و از سطح زمین بالاتر بود. از کلام ابن حجر و العینی نیز مطالبی به دست می آید:

اول: بیشتر دانشمندان اهل سنت (مذاهب اربعه یا غیر آنها)، به جز سلفیه، بر این باور نیستند که دستور هموارسازی قبرها الزامی است. بر این اساس بالا بردن قبر یا مرتفع بودن آن به اندازه یک و جب را اجازه داده اند.

دوم: قبر مطهر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) در صدر اسلام به صورت مرتفع ساخته شده بود و

ص: ۳۶

---

۱- (۱) فتح الباری، ج ۱، باب هل تنبش قبور مشرکی الجاهلیه.

۲- (۲) لعن درجاتی دارد؛ یعنی دور بودن از رحمت پروردگار متعال دارای درجاتی است، چنان که قرب (در مقابل بعد و دوری) به پروردگار نیز دارای درجاتی است. به عبارت دیگر افعال انسان در تأثیرگذاری بر دوری از رحمت پروردگار، براساس شدت و ضعف آن متفاوت است. دوری حاصل از انجام یک مکروه ضعیف، کمتر از دوری حاصل از مکروه شدید است. همچنین این دوری به ترتیب در مورد حرام، گناه کبیره، کفر، انکار و عناد بیشتر است.

بنای آن در قرون اول و دوم (البته با اختلافاتی در میزان ارتفاع آن) چندین مرتبه بازسازی شد. قبرهای عمر، ابوبکر، مهاجران، انصار و شهدای احد - رضوان الله علیهم اجمعین - نیز مرتفع بود.

سوم: گروهی از ایشان، نهی از مرتفع بودن قبرها را با وجود اینکه نهی تنزیهی است، به این معنا گرفته اند که به آن ارتفاع قبر، افتخار شود و دچار تکبر شوند. چقدر فاصله است میان اینکه به ارتفاع قبر افتخار و تکبر شود یا اینکه آن را جزء شعائر دینی و یادآورنده نام پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او (علیهم السلام) بدانیم.

### **اختصاص ویرانی قبرها به قبور مشرکان**

حدیثی که بیان خواهد شد، با عبارت های مختلف و در تعدادی از منابع اهل سنت از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در تشییع جنازه ای بود که فرمود، کدام یک از شما داخل شهر می شود و همه بت ها را می شکنند و تمامی قبرها را با سطح زمین برابر می کند و همه تصاویر را از بین می برد؟ مردی از اصحاب پاسخ مثبت داد، اما پس از مدتی از ترس اهالی شهر بازگشت. پس حضرت علی (علیه السلام) فرمود: من چنین کاری را خواهم کرد. پس داخل شهر شد و پس از بازگشت عرض کرد، یا رسول الله! تمام بت ها را شکستم و همه قبرها را هموار کردم و تمام تصاویر را از بین بردم. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر کسی دوباره به ارتکاب چنین اعمالی اقدام کند، به آنچه بر من نازل شده، کافر گشته است. (۱)

### **علت منسوخ شدن نهی از زیارت قبرها**

واژه های روایت، در مورد خاص خود، بر قبور مشرکان دلالت دارد؛ چنان که برخی از احادیث پیش گفته که به آنها استدلال شد نیز در همین مورد است. مانند حدیثی که

ص: ۳۷

---

۱- (۱) مسند احمد، ج ۱، مسند علی بن ابی طالب.

ذکر شد، ابتدا نهی از زیارت قبرها وارد شده است، سپس با دستور به زیارت قبرها، منسوخ شده است.

در حقیقت نسخ وارد شده در اینجا، از باب تبدیل موضوع است؛ زیرا نهی اول در مورد زیارت قبرها، در صدر اسلام بوده و در خصوص قبور مشرکان بوده است؛ برخلاف دستور به زیارت قبور که در مورد قبرهای مسلمانان موحد است. در نتیجه چنان که در حدیث زیارت قبور مسلمانان در قبرستان بقیع خواهد آمد، سیره پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) این بود که هر شب اهل بقیع غرقدا را زیارت می کرد.

در ادامه برخی از قرینه های روایی را بیان خواهیم کرد که نشان می دهد نهی از زیارت قبور، مختص به مشرکان است. روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «من پیش از این شما را از زیارت قبرها نهی کردم، اما اکنون می گویم به زیارت قبرها بروید». نسائی نیز در سنن خود (باب زیارت قبور) این روایت را با الفاظ دیگری آورده است. همچنین مرحوم شهید اول در کتاب ذکر الشیعه فی احکام الشریعه، ذیل مبحث پنجم در زیارت قبور، این روایت را آورده است. (۱)

ابن ماجه روایتی را در باب زیارت قبور از یونس بن عبدالاعلی، از ابن وهب، از ابن جریح، از ایوب بن هانی، از مسروق بن اجدع، از ابن مسعود نقل کرده است که می گوید:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: من پیش از این شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اما حال می گویم به زیارت قبرها بروید، زیرا زیارت قبرها موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می شود. (۲)

همچنین روایتی را ابن ماجه از ابن ابی ملیکه از عایشه نقل می کند که: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه زیارت قبور را دادند».

ص: ۳۸

---

۱- (۱) ذکر الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۲، بحث پنجم، زیاره القبور.

۲- (۲) سنن ابن ماجه، محمد بن ماجه، ج ۱، باب زیاره القبور.

ترمذی روایتی را در باب جواز زیارت اهل قبور از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که ایشان فرمود:

من پیش از این شما را از زیارت قبرها نهی می کردم، اما به من اجازه زیارت قبر مادرم داده شد؛ حال شما نیز به زیارت قبرها بروید که سبب یادآوری آخرت می شود.

ترمذی می گوید: «در این باب، روایاتی از ابی سعید خدری، عبدالله بن مسعود، انس بن مالک، ابی هریره و ام سلمه وارد شده است». ابو عیسی می گوید: «حدیث بریده، حدیث صحیح است و علما با عمل به این حدیث، اشکالی در زیارت قبور نمی بینند و این نظر ابن مبارک، شافعی، احمد و اسحاق است».<sup>(۱)</sup>

از این جهت نزد اهل سنت، حکم نسخ «نهی از زیارت قبور» به «امر به زیارت قبور» معروف شده است. اگر در آنچه که شیعه امامیه و اهل سنت در مورد امر به زیارت قبور، پس از نهی نقل کرده اند، دقت کنیم، به خوبی روشن می شود که منسوخ شدن نهی با امر جدید، به علت دگرگون شدن موضوع مسئله است؛ چرا که نهی پیشین در مورد زیارت قبور در ابتدای بعثت، مربوط به قبور مشرکان و اهل جاهلیت بود؛ و از سوی دیگر دستور به زیارت قبور، مختص به قبور مسلمانان و اهل توحید است. استظهار پیشین از روایت و آنچه در ادامه خواهیم گفت، بیانگر این مطلب است.

مؤید دیگر این استظهار، روایت بخاری است که می گوید: «پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) به نبش قبر مشرکان، یعنی از بین بردن آثار، هموارسازی آنها و ساختن مسجد در محل آنها دستور دادند». بخاری در صحیح خود، بابی را با این عنوان نگاشته است: «آیا می توان قبور مشرکان را ویران و در محل آن مسجدی احداث کرد؟»

ص: ۳۹

---

۱- (۱) سنن ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی، ج ۲، باب ما جاء فی الرخصه فی زیاره القبور.

## حکمت دستور ویران کردن قبور مشرکان

از روایات پیش گفته، این گونه برداشت می شود که نهی از بزرگداشت و احترام به قبرها، در ابتدای بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است؛ زیرا هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حضرت علی (علیه السلام) را به یمن اعزام کرد، ابتدای عصر ظهور اسلام بود یا زمانی که حضرت علی (علیه السلام) ابوالهیاج را به سرزمین های اطراف فرستاد، به این علت بود که آن قوم از خطر نابودی به اسلام گرویده بودند. از سوی دیگر دستور به تخریب قبرها یا قبرهای بلند و امر به محو کردن و از بین بردن آثار آنها (قبور) به این علت بود که اولین مسلمانان با بستگان مشرک و بت پرست پیشین خود، قطع رابطه کنند تا از این راه، صاحبان قبرهای مشرکان پیشین، از آثار گذشتگان خود تاثیر نپذیرند. چنان که کلام خداوند متعال آیه ۱۱۳ سوره مبارک توبه به این مسئله اشاره می کند و می فرماید:

(مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ)

برای پیامبر و مؤمنان، شایسته نیست که برای مشرکان [از خداوند] طلب آمرزش کنند، هرچند از نزدیکانشان باشند؛ [آن هم] پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه، اهل دوزخ اند!

خداوند ذیل آیه ۸۴ سوره مبارک توبه نیز می فرماید:

(وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ)

هرگز بر مرده هیچ یک از آنان، نماز نخوان! و بر کنار قبرش، [برای دعا و طلب آمرزش] نایست! چراکه آنها به خدا و رسولش کافر شدند و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند!

این دو آیه به روشنی مردگان و قبرهای مشرکان را از مردگان و قبرهای مؤمنان جدا می سازد و در مورد مؤمنین، رفت و آمد و احترام به آنها را جایز دانسته، اما در مورد مشرکین جایز نمی داند.

این دو آیه بیان می کند که زیارت قبور و ایستادن و دعا کردن کنار آنها، بی گمان عملی عبادی و سنتی در اصل شریعت اسلام است. فحوای این دو آیه به منزله استثناء از عموم پیشین است که در تقدیر می باشد. علاوه بر این، دو آیه کریمه علت نهی از زیارت قبور منافقان را نیز دربردارد؛ چراکه آنان کافر و مشرک شدند و بیان علت، مخصّص و مفید تفصیل است.

### **اشکال های دلالت آیه ایستادن بر سر قبر**

اشکال اول: آیه مورد نظر در مقام بیان تفصیل بین زیارت قبور مشرکان و موحدان نیست؛ زیرا عنوان زیارت قبر با عنوان ایستادن بر سر قبر متفاوت است.

اشکال دوم: ایستادن بر سر قبر معمولاً پس از نماز و برای دفن میت صورت می گیرد، نه اینکه همیشه اتفاق بیفتد.

### **آشکاری دلالت دو آیه بر سنت بودن زیارت قبرها**

در پاسخ می گوئیم، کلام ایشان لجبازی آشکار است؛ زیرا زیارت قبر همان رفتن نزد قبر و ماندن کنار آن است، خواه بایستند یا بنشینند؛ یعنی ایستادن بر سر قبر جز با رفتن به کنار آن محقق نمی شود. در هر دو عنوان چه استعمال لفظ بعض و اراده کل شود و چه استعمال غایت و اراده معینا، وحدت مراد جاری است.

در توضیح مطلب باید گفت که ایستادن بر سر قبر، هدف و غایت برای رفتن است که با آن مقدمه زیارت حاصل می شود؛ زیرا رفتن بر سر قبر، بخشی از مجموع زیارت است. این مطلب شبیه آن چیزی است که در کتاب حج در مورد لفظ دو وقوف در عرفات و مزدلفه آمده است. مراد از این وقوف، بودن در آن مکان است، نه وقوف در مقابل نشستن. در نتیجه نهی از ایستادن بر سر قبر منافقان، به جهت نهی از دعا کردن و طلب رحمت برای ایشان است؛ مانند آنچه در مفاد آیه اول آمده است و این چیزی

است که هنگام زیارت قبرها صورت می پذیرد.

نفس وقوف (بدون دعا و طلب رحمت) در روایات نهی نشده است و هیچ کس صرف وقوف و نزدیک شدن به قبور مشرکان را حرام نمی داند، بلکه آنچه حرام است، ایستادن بر سر قبر مشرکان برای استغفار و دعا و طلب رحمت برای آنهاست. نفس سلام کردن بر اهل قبور نوعی دعا و طلب رحمت و سلامت (در برزخ) برای اهل قبور است و این کار، مرسوم ترین کاری است که هنگام زیارت قبرها صورت می گیرد. از این مطلب پاسخ اشکال دوم روشن می شود که دعا کردن بر میت، اختصاصی به مراسم دفن ندارد و مستمر و همیشگی است.

روایات مستفیضی وارد شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، هر هفته قبرستان بقیع را زیارت می کرد و بر مردگان سلام می داد، دعا می کرد، سوره حمد می خواند و می فرمود: «این کارها قبر آنها را نورانی و ظلمت را از آنها دور می کند». ایستادن پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر سر قبرها اختصاصی به مراسم دفن نداشت. همچنین آنچه که حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) در مورد زیارت قبر حضرت حمزه سیدالشهداء یا شهدای احد - رضوان الله علیهم - انجام می داد نیز به همین شکل بود.

آلوسی در تفسیر روح المعانی، نکته جالبی را از سیوطی نقل می کند که این آیه، علاوه بر اینکه نشان می دهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به زیارت قبر مادر گرامیش آمنه (دختر وهب) می رفت، بر این مطلب دلالت می کند که ایشان موحد بوده است؛ چراکه در روایت آمده است، پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) بارها قبر مادرش را زیارت کرد؛ هم در سال صلح حدیبیه و هم در هنگام بازگشت از غزوه تبوک که این مسئله در فصل دوم در دلایل وجوب خواهد آمد.

### حکمت دستور زیارت قبور پس از نهی از آن

العینی در عمده القاری می گوید:

نهی از زیارت قبور در صدر اسلام و زمانی بوده است که مردم هنوز با پرستش بت ها انس



داشتند و قبرها را مسجد قرار می دادند؛ ولی پس از آنکه پایه های دین اسلام مستحکم شد و دیگر قبرها را پرستش نمی کردند، حکم نهی از زیارت قبرها نسخ شد؛ زیرا زیارت قبور، یادآور آخرت است و موجب زهد در دنیا می شود.

العینی پیش از بیان این مطلب و در کتاب التوضیح می گوید: «امت اسلام بر جواز زیارت قبر مطهر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) اتفاق نظر دارند»<sup>(۱)</sup> و مطلبی که شیعه و سنی روایت کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قبر مادر گرامیش را زیارت می کرد نیز بیانگر این مطلب است.

### **برداشت حرمت زیارت قبور از برخی روایت های دیگر**

یکی از دلیل های منکران زیارت قبور، حدیثی است که ابوداود در سنن خود آورده است که: محمد بن کثیر از شعبه از محمد بن حجاجه از ابی صالح از ابن عباس حدیث نقل می کند که: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زنانی که قبرها را زیارت می کنند و بر سر قبرها چراغ می گذارند و آنجا را مسجد قرار می دهند، لعن کرده است»<sup>(۲)</sup>.

چنان که در سنن ترمذی (باب آنچه که در کراهت زیارت قبرها از سوی بانوان آمده است) می گوید: «قتیبه از ابو عوانه از عمر بن ابی سلمه از پدرش و او از ابوهریره حدیث نقل می کند که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زنانی را که به زیارت قبرها می روند، لعن کرد»<sup>(۳)</sup>.

حاکم نیشابوری نیز در المستدرک این روایت را نقل کرده است: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زنانی را که قبرها را زیارت می کردند و آنها را مسجد قرار می دادند و آنجا چراغ می افروختند، لعن کرده است»<sup>(۴)</sup>.

ص: ۴۳

---

۱- (۱) عمده القاری، ج ۸، ص ۷۰.

۲- (۲) سنن ابی داود، ج ۲، باب زیاره النساء للقبور.

۳- (۳) سنن ترمذی، ج ۲، باب ما جاء فی کراهیه زیاره القبور للنساء.

۴- (۴) المستدرک، ج ۱، باب الأمر بخلع النعال فی القبور.

در کتاب تحفه الأhoodی آمده است:

مؤید جواز زیارت قبور از سوی بانوان، حدیث انس بن مالک است که می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) زنی را در قبرستان دید که در کنار قبری گریه می کرد؛ خطاب به زن فرمود: تقوا پیشه کن و در مصیبت صبر داشته باش.... پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشستن زن در کنار قبر را نهی نکرد و تقریر ایشان حجت است. (۱)

بر این اساس روشن می شود که جلوگیری بانوان از زیارت قبرها، به خاطر بی تابی و شکیبیا نبودن آنها در مصیبت ها (۲) و سختی هاست. در غیر این صورت، زیارت قبور از سوی بانوان به منظور زنده نگه داشتن آموزه های دین و نام و یاد اولیای الهی، بی گمان از مظاهر بزرگ دین خواهد بود.

### زیارت قبر حمزه از سوی حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام)

بیهقی در کتاب السنن الکبری روایتی نقل می کند از حضرت جعفر بن محمد از پدرش امام باقر و ایشان از پدرشان حضرت سجاد و ایشان نیز از پدرشان سیدالشهداء (علیهم السلام) که: «فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هر جمعه، قبر عمویش حمزه را زیارت می کرد و در آنجا نماز می خواند و عزاداری می کرد». (۳)

حاکم نیشابوری در المستدرک می گوید: «آخرین راویان این حدیث همگی موثق هستند» و در ادامه می افزاید:

در مورد مسئله تشویق به زیارت قبور و پژوهش در ترغیب به مشارکت در این امر، کوشش های فراوانی انجام دادم و کسی که نسبت به گناهان خویش بخیل است (می خواهد گناهانش زودتر آمرزیده شود) باید بداند که زیارت قبور از سنت های قطعی است. (۴)

ص: ۴۴

۱- (۱) تحفه الأhoodی، ج ۴، باب ما جاء فی کراهیه زیاره النساء.

۲- (۲) احکام الجنائز، ص ۱۸۵، باب استدلال حافظ به علی زیاره النساء للقبور.

۳- (۳) السنن الکبری، البیهقی، ج ۴، باب ما یقول اذا دخل مقبره.

۴- (۴) المستدرک، ج ۱، باب کانت فاطمه (علیها السلام) تزور قبر عمها حمزه کل جمعه.

آنچه را که ابن حجر عسقلانی در تلخیص الحبیر (۱) و شوکانی در نیل الأوطار (۲) ذکر کرده اند و آنچه در کلام برخی از بزرگان در مورد نهی بانوان از زیارت قبور به خاطر بی تابی آنان بر مصیبت بیان کردیم، نمایانگر همین معنی است.

ترمذی در سنن از ابن عباس و حسان بن ثابت از ابو عیسی نقل می کند که این حدیث صحیح است. بعضی از اهل علم معتقدند که نهی بانوان از زیارت قبور، پیش از آن بود که پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) اجازه زیارت قبور را به همگان بدهد؛ در نتیجه پس از آن، بانوان و آقایان شامل این اجازه شدند. بعضی از اهل علم گفته اند: «ناخوشایند بودن زیارت قبرها از سوی بانوان از دیدگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به خاطر بی صبری و ناشکیبایی آنان است.» (۳)

در سنن نسائی روایتی به نقل از عبدالله بن بریده و او از پدرش نقل می کند که:

در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم که فرمود: من پیش از این شما را از خوردن گوشت قربانی منع کردم... و در ادامه فرمود: و شما را از زیارت قبرها منع نمودم؛ اما اینک می گویم هر کس که بخواهد، می تواند به زیارت قبرها برود، اما سخن زشت و ناپسند نگوید. (۴)

از روایت پیش گفته، این گونه برداشت می شود که بازداشتن از زیارت قبرها، به خاطر ترس از بیان سخن زشت و ناپسند با خدا یا اظهار افسوس و تأسف از قضا و قدر الهی است.

در کتاب تحفه الاحوذی از قول پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) آمده است که ایشان بانوان زائر قبرها را لعن کردند. قرطبی در ذیل این روایت می گوید:

از آنجایی که این واژه در قالب صیغه مبالغه به کار رفته، این لعن برای بانوانی است که فراوان به زیارت قبرها می روند و علت آن نیز شاید تباه شدن حق شوهر باشد؛ شاید هم علت آن، شیون و

ص: ۴۵

---

۱- (۱) تلخیص الحبیر، ابن حجر، ج ۵، باب المستحب فی حال الاختیار ان یدفن کل میت فی قبر.

۲- (۲) نیل الأوطار، ج ۴، باب تفصیل حکم زیاره القبور للنساء.

۳- (۳) سنن ترمذی، ج ۲، باب ما جاء فی کراهیه زیاره القبور للنساء.

۴- (۴) سنن نسائی، ج ۴، باب الساعات التي نهی عن إقبار الموتی فیهن.

فریادی است که زنان به راه می اندازند. در صورت اجتناب از این گونه موارد، زیارت قبرها برای بانوان اشکالی ندارد؛ زیرا مردان و بانوان به طور مساوی به یادآوری مرگ احتیاج دارند.<sup>(۱)</sup>

### منسوخ شدن نهی از زیارت قبرها و ساختن آنها

شوکانی در نیل الأوطار می گوید: «در بین احادیث وارد شده در مورد زیارت قبرها که به نظر می رسد متعارض است، این سخن (نسخ شدن نهی از زیارت قبرها)، سخن مطمئنی است».<sup>(۲)</sup>

او می گوید:

احادیثی که در مورد نهی از زیارت قبرها وارد شده، منسوخ است و ناسخ آنها این حدیث است که علقمه بن مرثد از سلیمان از بریده از پدرش و او از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود: «پیش از این شما را از زیارت قبرها نهی می کردم، اما اکنون می گویم، قبرها را زیارت کنید». خداوند متعال به پیامبرش اجازه زیارت قبر مادرش را اعطا کرد و این حدیث در صحیح مسلم و بخاری آمده است.<sup>(۳)</sup>

از این روایت این گونه برداشت می شود که دستور زیارت قبرها، منسوخ کننده دستور پیشین، یعنی نهی از زیارت قبرها و نهی از ساختن آنهاست. چنان که از ظاهر کلام ترمذی به نقل از بعضی از اهل علم، همین معنا به دست می آید. آنچه که از سخن قرطبی و شوکانی برداشت می شود، این است که نهی از زیارت قبرها و...

به خاطر بی تابی کردن و بیان افسوس و دلتنگی از قضا و قدر الهی است. روشن است که تمام موارد ذکر شده، از شعائر دینی (ساختن قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان) به دور است.

ص: ۴۶

---

۱- (۱) تحفه الأحوذی، ج ۴، باب ما جاء فی کراهیه زیاره القبور للنساء.

۲- (۲) نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۶۴.

۳- (۳) المستدرک، کتاب الجنائز، ح ۱۳۸۵.

یکی از روایت‌هایی که در صحیح بخاری نقل شده، این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در بیماری منجر به وفاتشان فرمودند: خداوند قوم یهود را لعنت کند که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند. (۱)

از عایشه روایت شده که می‌گوید:

وقتی بیماری، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دردمند کرده بود، ماریه همسر پیامبر از معبد یهودیان که در سرزمین حبشه دیده بود، صحبتی به میان آورد، و ام سلمه و ام حبیبه نیز که به سرزمین حبشه سفر کرده بودند از زیبایی‌ها و تصاویر و نقش‌ونگار آنجا حرف‌هایی زدند؛ در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله) سر مبارکش را بلند کرد و فرمود: «زمانی که انسان صالحی از اینان بمیرد، آنها بر قبر او مسجد احداث کرده و تصویر او را آنجا ترسیم می‌کنند؛ ایشان بدترین مخلوقات نزد پروردگارند». (۲)

در مسند احمد بن حنبل از عبدالله بن عییدالله و از عایشه روایت شده که هر دو گفتند: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بستر بیماری بود، پارچه‌ای سیاه‌رنگ و چهار ضلعی بر صورت مبارکش قرار داد؛ پارچه را از روی چهره اش برداشتیم و او می‌فرمود: خدا لعنت کند یهود و نصاری را که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند. عایشه می‌گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حاضران را از آنچه یهود و نصاری انجام می‌دادند بر حذر داشت. (۳)

این روایت با عبارت‌های دیگری از ابن عباس و عایشه در سنن دارمی نقل شده است که این دو می‌گویند:

زمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بستر بیماری بود، پارچه‌ای سیاه‌رنگ و چهار ضلعی بر صورت مبارکش گذاشته شد؛ هنگامی که اندوهگین شد، آن را از چهره برداشت و فرمود: لعنت

ص: ۴۷

۱- (۱) صحیح البخاری، ج ۵، باب مرض النبی (صلی الله علیه و آله) و وفاته.

۲- (۲) همان، ج ۲، باب فی الجنائز.

۳- (۳) مسند احمد، ج ۱، مسند عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب.

خداوند بر یهود و نصاری که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیگران را از آن اعمال برحذر داشت. (۱)

احمد بن حنبل از ابوهریره روایتی را در مسند خویش از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود: «خدایا قبر مرا بت قرار نده؛ خدا لعنت کند قومی را که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار می دهند». (۲)

عایشه نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بیماری پایان عمر خود فرمود: «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار دادند».

احمد بن حنبل در ذیل این روایت می گوید: «و اگر این لعن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نبود، قبرش را آشکار می کردند، ولی بیم آن می رفت که قبر ایشان نیز مسجد شود». (۳)

از مالک در الموطأ از زید بن اسلم از عطاء بن یسار روایت شده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«خدایا قبر مرا مانند بتی که پرستش شود قرار مده؛ خشم و غضب خداوند بر امتی که قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار دهند». ابن عبدالبر می گوید: «اختلافی در مرسل بودن حدیث از نظر مالک نیست». (۴)

احمد بن حنبل در مسندش از اباهریره نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «قبر مرا محل اجتماع خود قرار ندهید و خانه های خود را مقبره خود نکنید و در هر مکانی که هستید بر من درود بفرستید، چرا که درود شما به من می رسد». (۵)

در سنن ابی داوود از اباهریره نقل شده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خانه های خود را قبرستان نکنید و قبر مرا محل اجتماع قرار ندهید و [در هر مکانی که هستید]

ص: ۴۸

---

۱- (۱) سنن الدارمی، ج ۱، باب النهی عن اتخاذ القبور مساجد؛ السنن الکبری، ج ۴، باب ذکر ما کان یفعله رسول الله (صلی الله علیه و آله) فی وجعه.

۲- (۲) مسند احمد، ج ۲، مسند ابی هریره.

۳- (۳) همان، ج ۶، حدیث السیده عایشه.

۴- (۴) الموطأ، مالک بن انس، ج ۱، باب جامع الصلاه، ح ۴۱۴.

۵- (۵) مسند احمد، ج ۲، مسند ابی هریره.

بر من درود بفرستید، چرا که درود شما به من خواهد رسید»<sup>(۱)</sup>.

در مجمع الزوائد هیشمی از ابو عبیده روایتی نقل شده است که آخرین سخنی که بر زبان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) جاری شد، این بود:

یهود و نصاری را از سرزمین حجاز و جزیره العرب اخراج کنید و بدانید که بدترین مردم کسانی هستند که قبر پیامبران خود را مسجد قرار می دادند.

این روایت در مسند احمد، به دو طریق نقل شده است<sup>(۲)</sup>.

هیشمی در مورد این عبارت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «قبر مرا بت قرار ندهید»، از اباهریره نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «قبر مرا بت قرار ندهید؛ خدا لعنت کند مردمی را که قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار می دادند». این روایت را ابو یعلی نقل می کند و در سند آن اسحاق بن ابی اسرائیل قرار دارد<sup>(۳)</sup>.

حدیث عایشه را که پیش از این به آن اشاره کردیم، نسائی در سنن خود در باب نهی از مسجد قرار دادن قبرها آورده است<sup>(۴)</sup>. روایتی را که بیهقی در سنن خود در باب نهی از نماز خواندن به سمت قبرها آورده است، در مجمع الزوائد از قول اسامه بن زید نقل شده است<sup>(۵)</sup>.

مؤید این مطلب روایتی است که از قول ابن عباس در ذیل کلام خداوند متعال در آیه ۲۳ سوره مبارک نوح که می فرماید:

﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وُدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يُعُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾

ص: ۴۹

---

۱- (۱) سنن أبی داوود، ج ۱، باب زیاره القبور، ح ۲۰۴۲.

۲- (۲) مجمع الزوائد، الهیشمی، ج ۵، باب فی جزیره العرب و اخراج الکفره.

۳- (۳) همان، ج ۴، باب قوله (صلی الله علیه و آله) لا تجعل قبری وثنا.

۴- (۴) سنن النسائی، ج ۴، باب اتخاذ القبور مساجد.

۵- (۵) مجمع الزوائد، ج ۲، باب فی الصلاه بین القبور و اتخاذها مساجد.

و گفتند: دست از خدایان و بت های خود بردارید [به خصوص] بت های «وَد»، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید.

عطاء از ابن عباس نقل می کند که:

بت هایی که میان عرب ها در زمان حضرت نوح (علیه السلام) بود، هر یک به قبیله ای اختصاص داشت؛ بدین صورت که بت وَد به قبیله کلب در دومه الجندل، و بت سواع به قبیله هذیل، بت یغوث به قبیله مراد و سپس به قبیله بنی غطیف در سرزمین سبأ، بت یعوق به قبیله همدان و بت نسر به قبیله بزرگ آل ذی کلاع اختصاص داشت. این نام ها از آن مردان صالحی از قوم حضرت نوح (علیه السلام) بود. پس از آنکه آن ها از دنیا رفتند، شیطان به قوم آنها وحی کرد که بت هایی را در محل نشستن آنها بگذارند و هر یک از بت ها را به نام آنها بخوانند. آن قوم نیز چنین کردند و آن بت ها پرستش نشدند تا اینکه آن قوم از دنیا رفتند و پس از مدتی این جریان منسوخ شد و مردمان بعدی، بت ها را عبادت کردند. (۱)

ابن تیمیه در منهاج السنه اقرار کرده است که نهی وارد شده در مورد پرستش بت هاست، نه زیارت قبرها. (۲)

### قرار دادن مجسمه ها همانند بت بر روی قبرها

پاسخ ما به استدلال این احادیث این است که ظاهر این روایت ها بیان می دارد که نمی توان تصاویر و تمثال هایی به شکل صاحبان قبرها (انبیا (علیهم السلام) یا بندگان صالح) ترسیم کرد تا آن تصاویر و تمثال ها، بت محسوب شده و مانند الهه ای پرستش شوند؛ همانند آنچه که مشرکان انجام می دادند. این مسئله با عمران و آبادسازی قبر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عبادت و توجه به سوی خداوند متعال، تفاوت بسیار دارد. برای این پاسخ، شواهدی وجود دارد که به آنها اشاره می کنیم.

ص: ۵۰

---

۱- (۱) صحیح البخاری، ج ۶، ص ۷۳.

۲- (۲) منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۷.



اول: روایت‌هایی وجود دارد که وجوب آباد ساختن قبر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جواز عبادت و نیایش در آنجا را بیان می‌دارد. چنان که در روایت‌های مستفیض و متواتر از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: «میان منبر و خانه من باغی از باغ‌های بهشتی است». این روایت برای ایجاد انگیزه در مورد عبادت کردن نزد قبر شریف پیامبر است؛ چنان که در کلام الهی ذیل آیه ۱۲۵ سوره مبارک بقره آمده است: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا)؛ «مقام ابراهیم (علیه السلام) را محل نماز قرار دهید».

دوم: روایت‌هایی وجود دارد که مسلمانان را به زیارت نزد قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) تشویق می‌کند و زمان آن را پس از انجام اعمال حج اعلام می‌کند که در ادامه به آنها اشاره خواهیم کرد.

سوم: آنچه در الفاظ این دسته از روایت‌ها - که به آن استدلال کرده‌اند - آمده است به روشنی می‌گوید: «کسانی لعن شدند که تصاویری را به شکل پیامبران و صالحان ترسیم کرده و آنها را عبادت می‌کردند».

### حکمت نهی از محل سجده نماز قرار دادن قبرها

ابن حبان در کتاب صحیح خود روایتی را از ابن عباس نقل می‌کند: «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به قبر دورافتاده‌ای رسید؛ ایشان بر آن قبر نماز خواند و ما نیز با ایشان نماز خواندیم». ابوحاتم می‌گوید:

در این خبر، روشن است که نماز پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر قبر، در مورد قبر دورافتاده‌ای بوده است. لفظ «دورافتاده» بر این مطلب دلالت دارد که نماز بر قبر، جایز است؛ در صورتی که جدید باشد و در منطقه‌ای یا در میان قبرهایی واقع شود که نبش قبر نشده باشند. اما قبرهایی که نبش شده و خاک آنها زیر و رو شده است، خاک آنها نجس است و نماز بر نجاست جایز نیست؛ مگر اینکه انسان روی شیء پاک بایستد و بر قبر نبش شده نماز بخواند. (۱)

ص: ۵۱

---

۱- (۱) صحیح ابن حبان، ج ۷، باب إباحه الصلاة علی قبر المدفون.

## مسجد قرار دادن قبرها (یعنی نماز خواندن و سجده کردن روی قبرها)

مقتضای کلام ایشان آن است که حکم کراهت برای نماز خواندن و سجده کردن روی قبرها، به اعتبار نزدیک شدن به محل نجاست است.

به نظر من نهی از مسجد قرار دادن قبرها، در موردی است که روی قبرها تصاویر و تمثال‌هایی مانند بت قرار دهند. چرا که روایت نقل شده از عایشه و نهی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، به منظور برحذر داشتن مسلمانان از آنچه که یهود و نصاری با پیامبران خود انجام دادند نیز، به این معنا دلالت می‌کند. زیرا آنها بر کشیدن تصاویری برای حضرت عیسی مسیح و حضرت مریم (علیهما السلام) عادت داشتند. علاوه بر این نصرانیان این دو را با خداوند متعال، خدایان سه گانه به حساب می‌آورند و این تصاویر را عبادت می‌کردند؛ چنان که خداوند متعال در آیه ۱۷۱ سوره مبارک نساء می‌فرماید: (وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً)؛ «و نگویید خداوند سه گانه است».

شبهه این روایت‌ها، روایتی است که احمد بن حنبل در مسند خویش از ابی عبیده نقل کرده است که می‌گوید:

آخرین سخنی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر زبان مبارکش جاری ساخت این بود که فرمود: یهودیان حجاز و مسیحیان نجران را از جزیره العرب اخراج کنید و بدانید بدترین مردم کسانی هستند که قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار می‌دادند. (۱)

احمد بن حنبل وقتی روایتش از عروه بن زبیر و او نیز از عایشه را نقل کرده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در بیماری پایان عمر خود فرمود: «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبرهای پیامبران شان را مسجد قرار دادند» می‌گوید: «اگر این مسئله نبود، قبر ایشان آشکار می‌شد؛ چرا که بیم آن می‌رفت که قبر ایشان را مسجد قرار دهند». (۲)

ص: ۵۲

۱- (۱) مسند احمد، ج ۱، حدیث ابی عبیده بن الجراح.

۲- (۲) همان، ج ۶، حدیث السیده عائشه.

جواب مفصل برای روایت اول: این روایت یا بر عملکرد یهود و نصاری حمل می شود که عیسی و عزیر (علیهما السلام) را خدا می دانند یا بر معنایی دلالت می کند که برخی از شارحان حدیث ذکر کرده اند و آن معنا این است که لعن بر نمازگزاری که روی قبرها نماز می خواند و کسی که بر روی آنها می ایستد، به سب اهانت و هتک حرمتی است که به صاحب قبر صورت می گیرد.

### ساختمان قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در صدر اسلام

پاسخ به روایت دوم: سخن راوی در روایت دوم که نظر خود اوست، نه از روایت های نقل شده، اشتباه است؛ زیرا محل قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ابتدای دفن پیکر مطهر ایشان آشکار بود. چراکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اتاق مشترک میان خانه خود و حضرت فاطمه (علیها السلام) دفن شد. این همان جایی بود که ایشان قبض روح شد و محل دفن ایشان در محل کنونی، با تدبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در ظاهر به وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) انجام گرفت. در نتیجه محل قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای تمام مسلمانان سده اول مشخص بود.

این اتاق دارای بنایی بلند بود که دیوارهای آن بر قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) مانند ضریح و شبکه ها احاطه داشت.

در نتیجه، دفن پیکر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درون اتاق از ابتدای امر، ویژگی خاص قبر شریف ایشان است که بعدها با احداث بنایی استوار پیرامون آن و آشکار ساختن قبر شریف ایشان، محلی برای عبادت قرار گرفت. خداوند در مورد محل عبادت و پرستش قرار دادن این خانه در آیه ۳۶ سوره نور می فرماید: (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ)؛ «در خانه هایی که خداوند اذن فرموده، دیوارهای آن بالا رود».

پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز فرمود: «میان منبر و قبر من باغی از باغ های بهشت است».<sup>(۱)</sup>

ص: ۵۳

---

۱- (۱) سنن أبی داوود، ج ۲، باب زیاره النساء للقبور.

## محقق شدن «بت قرار دادن قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)» با اعتقاد به فرزند خدا بودن ایشان یا تعدد خدایان

گفتار یهودیان شبیه این مطلب است که حضرت عزیر را فرزند خدا می دانند؛ چنان که مؤید آن روایت عایشه بود که می گفت: «اگر چنین نبود (که قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بت قرار می دادند) قبر شریف ایشان آشکار می شد؛ چرا که بیم آن می رفت که قبر ایشان را مسجد قرار دهند». این سخن عایشه، باوجود اینکه قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) آشکار بود، به این معناست که مراد از آشکار شدن قبر و مسجد قرار گرفتن آن، قبله و معبود قرار دادن آن به واسطه نصب تمثال و تصویر روی آن است. همان گونه که نصاری در کلیساهایشان حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) را خدا قرار داده و تمثال او را مقابل خود برای عبادت نصب می کنند. به علاوه هر گونه تعظیم نسبت به فرد مقابل، بدون قصد و اراده اینکه او خداست، عبادت محسوب نمی شود؛ وگرنه دستور قرآن کریم به قبله قرار دادن مقام حضرت ابراهیم (علیه السلام)، باید عبادت ابراهیم (علیه السلام) باشد؛ ولی قرآن کریم از این سخنان به دور است.

آنچه که این برداشت را تأیید می کند، نزدیکی و ارتباط نهی از بت قرار دادن قبر و عملکرد یهود و نصاری در مورد قبرهای پیامبرانشان است. پیوستگی و ارتباط میان دو امر دلالت می کند که علت نهی از بت قرار دادن قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله)، احداث ساختمانی بر قبر مطهر ایشان برای عبادت خداوند در جوار آن نیست؛ بلکه مقصود حرکت نکردن به سوی عملکرد نصرانیان است.

مؤید این مطلب روایتی است که به طریق های گوناگون و متعدد نقل شده است؛ از جمله آنچه که در سنن بیهقی آمده است: انس بن مالک می گوید، روزی مشغول خواندن نماز بودم، در حالی که پیش روی من قبری بود و من متوجه آن نبودم. ناگهان عمر به من فریاد زد، قبر، قبر، گمان کردم که می گوید، قمر، قمر! اطرافیان به من گفتند مقصودش قبر است و من خود را از آن دور کردم. یعنی انس از قبر

عبور کرده و نماز خود را ادامه داده است. چنان که در روایت دیگری نیز آمده است که او نماز خود را قطع نکرد و آن را ادامه داد. (۱)

با توجه به این روایت بر لازم نبودن اعاده نماز استدلال کرده اند، اگرچه مکروه است. (۲)

این مسئله در عمده القاری از افراد زیادی مانند عبدالله بن عمر و گروهی از تابعین مانند حسن بصری و از شرح ترمذی و مالک نقل شده است: «نماز خواندن کنار قبر و قبرستان صحیح است». (۳)

در کلام ابن حجر بیان شد که اگر نماز خواندن به سوی قبر، سبب باطل شدن نماز می شد باید نماز را قطع می کرد. این در صورتی است که نماز خواندن به سوی قبر، عبادت صاحب قبر و نسبت خدایی دادن به آن نباشد.

### مسجد قرار دادن قبرهای پیامبران یا اولیای الهی، یعنی اعتقاد به خدایی آنها

کلام مؤلف عمده القاری که می گوید: «نماز خواندن میان قبرها مکروه است شامل مواردی است که نماز بر روی قبر یا به طرف آن یا میان دو قبر باشد. بیضاوی گفته است:

از آنجا که یهود و نصاری به منظور بزرگداشت مقام پیامبران خود به طرف قبور آنها سجده می کردند و آنها را قبله خود در نماز و مانند آن قرار می دادند و قبرها را همانند بت می پرستیدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را لعنت کرد و مسلمانان را از چنین کاری منع نمود. در نتیجه اگر کسی در کنار قبر بنده صالحی، یک مسجد احداث کند و با نزدیک شدن به او، قصد تبرک جستن نماید (نه اینکه به سوی او تعظیم کند و متوجه او شود) شامل لعن پیامبر (صلی الله علیه و آله) نخواهد بود. (۴)

ص: ۵۵

---

۱- (۱) السنن الکبری، ج ۲، باب النهی عن الصلاه إلى القبور.

۲- (۲) عمده القاری، ج ۴، ص ۱۷۲.

۳- (۳) همان، ج ۴، ص ۱۷۲.

۴- (۴) همان؛ فتح الباری، ج ۱، باب هل تنبش قبور مشرکی الجاهلیه.

در مورد حکمت نهی از نماز خواندن در قبرستان، نظرات متفاوتی وجود دارد؛ گفته اند که این مسئله، به این سبب است که زیر محل نماز فرد نجس است. قاضی حسین گفته است: «با قرار دادن زیراندازی پاکیزه، نماز خواندن کراهت نخواهد داشت». ابن رافعه در الکفایه می گوید: «آنچه کلام قاضی بر آن دلالت می کند، این است که کراهت نماز در قبرستان به خاطر احترام اموات است» (۱).

در ادامه صاحب عمده القاری از قرطبی نقل می کند:

آنچه که در روایت درباره قرار دادن تصاویر و تمثال ها بر روی قبرهای صالحان آمده، این است که پیشینیان آنها، آن تصاویر را کشیدند تا با آن شمایل مأنوس شوند و به یاد کارهای شایسته آنها بیفتند و مانند آنان تلاش کنند و خدا را در کنار قبرهای آنها عبادت کنند. بعد از آن گروه، عده ای دیگر جانشین آنها شدند و هدف آنها را فراموش کردند.

در این میان شیطان به وسوسه پرداخت که پیشینیان شما این تصاویر را عبادت و تعظیم می کردند و بدین وسیله آنان را به عبادت آن تصاویر تشویق کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) مسلمانان را از چنین مسئله ای بر حذر می داشت. زمانی که صحابه و تابعین به گسترش مسجد شریف نبوی (صلی الله علیه و آله) احساس نیاز کردند، در اطراف قبر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دیوارهای بلندی از چهار طرف احداث کردند تا اینکه قبر آن حضرت در دسترس مردم نباشد و چنین مسئله ای رخ ندهد. سپس العینی از ابن بطال نقل می کند که نهی وارد شده در روایت، به سبب آن است که قبرها و تصاویر را خدا قرار می دادند.

از شافعی و پیروانش نقل شده که ساخت مسجد بر روی قبرها مکروه است. سپس بیضاوی نهی را بر خدا دانستن حمل کرده و گفته است: اگر کسی در کنار قبر بنده صالحی مسجد احداث کند و با تقرب به او قصد تبرک نماید (نه اینکه به صاحب قبر

ص: ۵۶

تعظیم و توجه کند) وعده نقل شده از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شامل او نمی شود. (۱)

به اعتقاد من، سخنان ایشان به این معناست که از این نهی در روایت، معنی الوهیت اراده می شود، نه آن چیزی که سلفی ها فهمیده اند.

پاسخ دیگر اینکه بر فرض که ما موهوم بودن دلالت این احادیث را بپذیریم، احادیث زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آباد ساختن قبر ایشان و نیز اهل بیت آن حضرت، از چند جنبه، بر این امر مقدم است.

از سوی دیگر این روایات به حد تواتر رسیده است؛ چنان که در حدیث مستفیض آمده است: «میان قبر و منبر من باغی از باغ های بهشت است». مضمون این حدیث در طول قرن های گذشته، میان مسلمانان قطعی و بدیهی است. مؤید این مطلب سیره قطعی مسلمانان در سده های نخستین و رفت و آمد بر سر قبر حضرت ابراهیم (علیه السلام) و قبرهای سایر پیامبران (علیهم السلام) است. به علاوه این روایات در مورد زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اخص از روایات نهی کننده است. آیات قرآن کریم نیز مؤید این روایات است، مانند کلام خداوند در آیه ۱۲۵ سوره مبارک بقره که می فرماید: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلِّیًّا)؛ «مقام ابراهیم (علیه السلام) را محل نماز قرار دهید».

و همچنین خداوند در آیه ۳۶ سوره نور می فرماید: (فِی بُیُوتِ الَّذِیْنَ اللّٰهُ اَنْ تَرْفَعَ وَ یُذْکَرُ فِیْهَا اسْمُهُ)؛ «در خانه هایی که خداوند اذن فرموده، دیوارهای آن بالا رود».

روایاتی که دستور زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و احداث ساختمان بر آن را می دهد نیز روشن و آشکار است؛ در حالی که روایات نهی کننده از اینکه قبرهای پیامبران مسجد قرار گیرد جنبه های متعددی دارد و پیش از این بیان کردیم که روشن ترین آنها وجه دیگری است.

ص: ۵۷

مسلم در صحیح خود از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) روایتی نقل می کند که فرمود: «هیچ مسجدی شایستگی مسافرت و هجرت را ندارد، به جز سه مسجد: مسجد من (رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، مسجد الحرام و مسجد الاقصی».(۱)

این روایت را طبرانی در معجم الکبیر با همین عبارت از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.(۲)

همیشی نیز در مجمع الزوائد این روایت را نقل کرده است.(۳) همچنین بزاز این روایت را با این تقریب نقل کرده است که «نهی، دلالت بر حرام بودن سفر به قصد زیارت قبرها می کند».

جواب:

در ردّ این ادعا می گوئیم، پیش از این بعضی از جواب ها مطرح شد و به زودی برخی از پاسخ های استدلال به این حدیث و خلاصه آن را بیان خواهیم کرد.

### فتوای بیشتر دانشمندان اهل سنت در مورد حرام نبودن سفر به مساجد غیر از مساجد سه گانه

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): لا تشدّ الرجال الاّ الی ثلاثة مساجد: مسجدی هذا، والمسجد الحرام، والمسجد الاقصی.(۴)

اول: حرف «لا» در اینجا برای نهی نیست، بلکه برای نفی کمال تام بوده و در سه مسجد منحصر است که این مسئله به خاطر مرسوم بودن این استعمال در این معنی است. شاهد این مطلب، بیان این حدیث بدون حرف «لا» است؛ مانند «انما یسافر إلی الثلاثة» و نیز به گونه ای دیگر مانند «تشدّ الرجال إلی الثلاثة...». از این رو نووی در شرح مسلم می گوید:

ص: ۵۸

۱- (۱) صحیح مسلم، ج ۴، باب لا تشدّ الرجال الاّ الی ثلاثة مساجد و باب سفر المرأة مع محرم.

۲- (۲) المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۲، ص ۲۷۷ و ج ۲۲، ص ۳۶۶.

۳- (۳) مجمع الزوائد، ج ۴، باب قوله لا تشدّ الرجال.

۴- (۴) صحیح مسلم، ج ۴، باب لا تشدّ الرجال الاّ الی ثلاثة مساجد و باب سفر المرأة مع محرم.



آنچه نزد جمهور علما صحیح است و محققین و امام الحرمین این معنی را در نظر گرفته اند این است که: «سفر به غیر از این سه مسجد، نه حرام است و نه مکروه؛ بلکه مقصود این است که فضیلت تام، مخصوص قصد سفر به این سه مسجد است»<sup>(۱)</sup>.

دوم: مستثنی منه در جمله ذکر نشده است و باید آن را مقدر گرفت. اگر آن مقدر، لفظ مسجد باشد، معنی حدیث چنین خواهد بود که آهنگ سفر به سوی مسجدی نمی شود، مگر سه مسجد، این معنی بر مطلوب ایشان - که سفر به قصد زیارت قبرهای شریف ایشان است - دلالت نخواهد داشت.

اگر مقدر، به معنای سفری باشد که قربة إلى الله انجام می گیرد و در هیچ سفر دیگری، نباید قصد سفر قربة إلى الله کرد مگر برای سه مسجد، باید گفت که در این صورت، مقدر بدون شاهد و دلیل بوده و این تاویل گرای محض است. از سوی دیگر، ایشان در اسلوب و روش خود منکر تاویل گرای محض هستند و در پایه گذاری اعتقادات نادر خود - که با عقاید مسلمانان مخالف است - مرتکب آن می شوند. با وجود این نمی توان به آن پایبند بود، زیرا مستلزم تخصیص اکثر است که امری زشت و ناپسند می باشد.

در شریعت اسلام بر انجام سفرهایی با انگیزه صله رحم، دیدار برادران ایمانی، جهاد در راه خدا، تشکیل گروه های هم بستگی، طلب علم و نیکی، کمک کردن بر کارهای شایسته، مهاجرت به سوی خدا و رسول او و... تأکید و سفارش شده است. به علاوه اگر ما فرض بر تعمیم بگیریم، این عموم با رجحان زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تخصیص می خورد.

روایاتی که قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از مظاهر عبادت و پرستش می دانست، از این عموم حدیث (لاتشدد الرحال) به طور مطلق اخص است. به اضافه اینکه این روایات (که زیارت قبر پیامبر را از مظاهر عبادت می داند) با آیات قرآن مطابقت دارد؛ خداوند در

ص: ۵۹

---

۱- (۱) شرح صحیح مسلم، ج ۹، باب سفر المرأة مع المحرم إلى الحج و غیره.

آیه ۱۲۵ سوره مبارک بقره می فرماید: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصِیْلًا) ؛ «و مقام ابراهیم را محل نماز قرار دهید». و سخن خداوند در آیه ۳۶ سوره مبارک نور که می فرماید: (فِی بُیُوتِ اَذْنِ اللّٰهِ اَنْ تُزْفَعَ وَ یُذْكَرَ فِیْهَا اسْمُهُ) ؛ «در خانه های که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن بالا رود و در آن نام او ذکر شود». این مطلب در بحث قرآنی به طور مفصل بیان شد.

### فضیلت مسجد نبوی از سوی اهل بیت (علیهم السلام)

سوم: مستثنی شدن مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) (چنان که در روایت «لاتشد الرحال» آمده بود)، در حقیقت استثنا قهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قبرهای اهل بیت (علیهم السلام) اوست؛ زیرا مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سبب انتساب آن به خانه های او کسب فضیلت کرده است؛ شاهد این مطلب، سخنی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «میان منبر و خانه من باغی از باغ های بهشت است».

همانند کلام خدای متعال در مورد مسجد حضرت موسی (علیه السلام) در آیه ۸۷ سوره یونس که فرمود:

(وَ اَوْحٰیْنَا اِلٰی مُوسٰی وَ اَخِیْهِ اَنْ تَبۡوَا لِقَوۡمِکُمَا بِمِصْرَ بۡیُوتًا وَ اجْعَلُوۡا بُیُوتَکُمۡ قِبَلَهٗ وَ اَقِیۡمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِیۡنَ)

و به موسی (علیه السلام) و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود، خانه هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید و خانه هایتان را مقابل یکدیگر [و متمرکز] قرار دهید! و نماز را برپا دارید! و به مؤمنان بشارت ده [که سرانجام پیروز می شوند].

تقریب استدلال: مسجد نبوی منسوب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پسرعمویش علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؛ چنان که مسجد حضرت موسی (علیه السلام) منسوب به او و برادرش هارون است. همان گونه که حضرت موسی (علیه السلام) تمامی درهای ورودی به مسجد، به غیر از در خانه خود و هارون را بست، پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نیز فرمود: یا علی، تو در نزد من مانند هارون نزد موسی (علیه السلام) هستی؛ جز اینکه پس از من پیامبری نیست.

در نتیجه پاداشی دو چندان در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خاطر خانه های او به دست می آید و آنجا باغی از باغ های بهشت می شود.

به زودی خواهیم گفت که با عظمت ترین مکان های روضه شریف، همان خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خانه علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) است. خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) شامل خانه های فرزندان معصوم او می شود که در نتیجه تمام خانه های پیامبران، قبرهای ایشان، خانه های اهل بیت (علیهم السلام) و قبرهای آنها نیز جزء استثنای مسجد شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شوند.

چهارم: استحباب مسافرت به مسجد نبوی (صلی الله علیه و آله)، همراه با زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا مسجد در کنار قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفته است و رفتن به مسجد، با زیارت قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) همراه می شود. رفتن به مسجد الحرام نیز همین گونه است، زیرا ایشان فرمودند: «هر کس حج به جای آورد و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است».

کلام خداوند متعال ذیل آیه ۲۲ سوره مبارک فاطر که می فرماید:

(وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ)

و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند. خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می رساند و تو نمی توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته اند برسانی.

همچنین در آیه ۱۳ ممتحنه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ)

ای کسانی که ایمان آورده اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید؛ آنان از آخرت مأیوس اند، همان گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می باشند!

تقریب دلائل آیه اول: ظاهر آیه و آنچه از آن به ذهن می رسد، این است که مردگان قدرت شنوایی ندارند و انسان زنده نمی تواند با آنها سخن بگوید. در نتیجه راه ارتباط میان زندگان و مردگان قطع شده است؛ پس زیارت مردگان سودی نخواهد داشت و از

آیه دوم که خطاب آن به مؤمنان است، برداشت می شود که با قومی که مورد غضب خداوند قرار گرفته اند دوستی نکنند که این خود در نتیجه اعمال بد و زشت آنان در این دنیا، ناامید شدن از رحمت الهی و پاداش آخرت و به سبب نداشتن ذخیره ای از عمل صالح حاصل شده است. حال این عده از مردم، همانند کسی هستند که از مردگان و سرای آخرت ناامید شده است و به آنان در جلب منفعت یا دفع ضرر امیدی ندارد. این مسئله به سبب باور و اعتقاد ایشان است که مردگان از این دنیا جدا شده اند و فایده ای در زیارت آنان وجود ندارد.

علاوه بر دو آیه مذکور، در جایگاه استدلال از این حدیث شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز استفاده می شود که:

زمانی که فرزند آدم (علیه السلام) از دنیا برود، عمل او منقطع می شود، مگر از سه چیز: فرزند شایسته ای که برای او دعا کند، دانشی که از آن سود برند و صدقه ای که همواره جاری و مستمر باشد. (۱)

با این تقریب، زیارت اموات نفعی به حال آنها ندارد؛ زیرا عمل میت منقطع شده است و چیزی از زائر زنده به او نمی رسد. همچنین شخص زنده، پاداش یا منفعتی از مرده کسب نمی کند؛ زیرا مرده از او قوی تر نیست و نمی تواند عملی انجام دهد که خود یا دیگر انسان های زنده از آن بهره ای ببرند.

### **قوی تر بودن زندگی در سرای آخرت و برزخ از دنیا**

پاسخ استدلال قبلی این است که دلالت دو آیه مذکور به طور دقیق عکس آن چیزی است که در استدلال ایشان بیان شده است. آیه اول می گوید کسی که رسالت رسولان الهی و رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بشیر و نذیر بودن ایشان را تکذیب می کند، میت است، اگرچه به حسب ظاهر در دنیا زنده است. همچنین کسی که اهل ایمان و تصدیق است،

ص: ۶۲

---

۱- (۱) بحار الأنوار، المجلسی، ج ۲، باب ثواب الهدایه و التعلیم و فضلها.

زنده است و خداوند دینش را به او می فهماند، و اما کسی که تکذیب می کند، در کری و کوری مانند مرده ای است که اعضای او از حرکت افتاده است؛ نظیر آنچه در کلام خداوند ذیل آیه ۴۶ سوره حج آمده است که می فرماید:

(أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ)

آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند یا گوش های شنوایی که با آن [ندای حق را] بشنوند؟! چرا که چشم های ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دل هایی که در سینه هاست کور می شود.

قرآن کریم در این آیه، بر اعضای جوانحی روح که در صفت حیات و مرگ، از اعضای بدن و اندام دنیوی با اهمیت تر است، متمرکز شده است. مانند آنچه که در سخن پروردگار ذیل آیه ۷۲ سوره اسراء آمده که می فرماید: (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا)؛ «اما کسی که در این جهان [از دیدن چهره حق] نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر است».

مقصود از این کوری، نابینایی چشم ظاهری نیست، بلکه مراد کوری قلب است. بر این اساس در روایت آمده که شخص نادان، در میان دانشمندان همچون مرده ای در میان زنده هاست. همچنین انسان عالم میان افراد نادان، مانند زنده ای میان مردگان است.

مرگ و حیات روح با مرگ و حیات بدن متفاوت است. ادراک و شعور، حیات است و جهل و غفلت، مرگ. ایمان حیاتی اثرگذار، و کفر و تکذیب حق، مرگ است. این مانند تعبیر اصطلاحی قرآن کریم در مورد واژه قریه و قری (روستا و روستاها) و واژه مدینه (شهر) است. مانند آنچه در کلام خداوند در آیه ۱۳ سوره یس آمده که می فرماید:

(وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا - أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ)؛ «و برای آنها، اصحاب قریه [انطاکیه] را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند». و کلام خداوند در آیه ۲۰ سوره یس که

می فرماید: (وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ) ؛ «و مردی [با ایمان] از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید».

سه پیامبر الهی به شهری آباد فرستاده شده بودند؛ با وجود این، قرآن آن را روستا نامید، چراکه اهل آن کافر بودند. خلاف این مطلب در مورد مکانی است که مؤمن آل یس، حبیب نجار از آنجا آمده بود، و این به خاطر ایمان اهل آنجا بود. تمدن در قرآن کریم به معنای ایمانی است که مایه کمال و پیشرفت بشریت باشد و کفر، مایه تخلف و نابودی برای آنهاست. مانند لفظ بی سواد و دانش و دانش آموزی در قرآن کریم که به مردم مکه عنوان بی سواد اطلاق می شد، زیرا پیش از آن پیامبری میان آنها مبعوث نشده و کتابی نیز بر آنها نازل نشده بود. آنان اهل کتاب نبودند، یعنی اهل علم نبودند. شبیه این مطلب، در کلام خداوند در آیه ۶۴ سوره عنکبوت آمده است: (وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ) ؛ «فقط سرای آخرت، سرای زندگی واقعی است».

این آیه شریف بر این مسئله دلالت دارد که سرای آخرت، سرایی پر از نشاط و نیرو و نسیم زندگی بخش است. گویا سرای دنیاست که زندگی در آن به مرگ نزدیک تر از حیات است و سرای آخرت به زندگی نزدیک تر است تا مرگ. خداوند در آیه ۱۷ سوره اعلی می فرماید: (وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) ؛ «در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است».

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مردم بسان خفتگان اند؛ زمانی که مرگ آنها را فراگیرد، بیدار می شوند». منظور سخن خداوند و کلام رسولش این است که حواس پنج گانه انسان، در آخرت به مراتب قوی تر از سرای دنیاست.

کلام خداوند در آیه ۲۲ سوره ق نیز اشاره به این مطلب دارد: (فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصَّيْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) ؛ «ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت تیزبین است».

این آیه اشاره می کند که بینایی در سرای دنیا با پرده ای پوشیده شده است. شبیه این مطلب روایتی است از حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) که فرمود: «به درستی که شیرینی و تلخی

دنیا همانند خواب است». از مجموع آیات و روایات به دست می آید که ادراک و بینایی و شنوایی نزد اهل آخرت (اموات)، قوی تر و دقیق تر از ادراک اهل دنیا (زنده ها) است.

### ویژگی کافران، منافقان و مؤمنان درباره اصحاب قبور

آیه دوم، دلالتی روشن بر این موضوع دارد که کفار در اعتقاد خود نسبت به مردگان اشتباه می کنند؛ همانند خطای افرادی که به خاطر ناامیدی از آخرت، مورد غضب پروردگار قرار گرفته اند. این افراد (مغضوب علیهم) به سبب نداشتن ایمان به سرای آخرت، اعتماد و اطمینانی نسبت به وجود آخرت، حیات اخروی، پاداش الهی و رضوان و نعمت های پروردگار ندارند؛ در حالی که سرای آخرت حقیقتی واقعی است و از نظر جایگاه، بزرگی، گشایش، جمال، جلال و ارزش، باعظمت تر از دنیاست. مشمولان غضب پروردگار به سبب بی ایمانی دچار خطا و جهل در این باره شده اند؛ مانند جهل کافران به موقعیت اصحاب قبور. مردگان در برزخ هستند و اگر اهل نجات باشند، از نعمت های پروردگار بهره مند می شوند و اگر اهل عذاب باشند، دچار عقاب الهی می شوند. پس ناامیدی از مردگان، ویژگی کافران و منافقان است و این معلول نداشتن ایمان به آخرت است. این در حالی است که مردگان آرزوی داشتن رابطه و رفت و آمد با اینها را دارند.

داشتن ارتباط با مردگان، از ویژگی های مؤمنان به آخرت است. پس جای هیچ گونه شگفتی در شدت سخت گیری وهابیان در مورد زیارت اهل قبور و اولیا و برگزیدگان الهی نیست. این مسئله، معنای دیگری به غیر از رویارویی با ایمان به آخرت و معاد ندارد. این شبیه سخن کافران است:

(وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ)

آنها گفتند: چیزی جز همین زندگی دنیای ما در کار نیست؛ گروهی از ما می میرند و گروهی جای آنها را می گیرند و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی کند! آنان به این سخن که می گویند علمی ندارند، بلکه تنها حدس می زنند [و گمانی بی پایه دارند].

اینان حیات و زندگی را منحصر به سرای دنیا نمودند و منکر حیات اخروی و برزخ شدند: خداوند در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره مبارک فجر می فرماید:

(وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى \* يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي)

و در آن روز جهنم را حاضر می کنند. [آری] در آن روز، انسان متذکر می شود، اما این تذکر چه سودی برای او دارد؟! \* می گوید: ای کاش برای [این] زندگیم چیزی از پیش فرستاده بودم.

همچنین خداوند در آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون می فرماید:

(لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)

شاید در آنچه ترک کردم [و کوتاهی نمودم] عمل صالحی انجام دهم [ولی به او می گویند]: چنین نیست. این سخنی است که او به زبان می گوید [و اگر باز گردد، کارش همچون گذشته است] و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

### پیامد ممانعت از زیارت قبور

آیه پیش گفته، بر این مطلب دلالت دارد که مرگ، انتقال از خانه ای به خانه دیگر است و میت، خواستار بازگشت به دنیاست. چنان که در حدیث نبوی آمده است: «و همانا از خانه ای به خانه دیگر منتقل می شوید». انسان میت هنگام عبور از گذرگاهی که به برزخ منتهی می شود، سوگند یاد می کند و آیات و روایاتی که بر حیات برزخی دلالت می کند بی شمار است. در نتیجه ممانعت از زیارت قبور، روگردانی از توجه به آخرت و دعوت به اقامت در دنیا و ماندگاری در آن است.

در قرآن کریم، بارها از مرگ به وفات تعبیر شده است. وفات، توفی و وفاء، به معنی کمال و به کمال رساندن و به دست آوردن کمال است. چنان که در کلام خداوند



ذیل آیه ۳۷ سوره اعراف آمده است: (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ)؛ «تا زمانی که فرستادگان ما [فرشتگان قبض ارواح] به سراغشان روند و جانشان را بگیرند».

تعبیر به وفات، یعنی اینکه فرشتگان تمام ذات انسان را بدون هیچ نقصی استیفاء می کنند، و این عمل (استیفاء ذات انسان) از سوی فرشتگان به هنگام مرگ صورت می پذیرد و هیچ چیز از آن در دنیا باقی نمی ماند و به طور کامل به برزخ منتقل می شود. بنابراین، برخلاف آنچه منکران سرای آخرت معتقدند، ذات انسان هیچ گونه پراکندگی، نابودی و تغییری را نمی پذیرد. برای این کار، واژه «نزع» به معنی کندن به کار می رود؛ یعنی کندن روح از بدن و انتقال آن به بدن برزخی در برزخ. چنان که خداوند ذیل آیه اول سوره نازعات می فرماید: (وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا)؛ «سوگند به فرشتگانی که [روح مجرمان را از بدن آنها] به شدت برمی کشند».

برای این فعل کندن، انتقال و حرکت دادن نیز به کار می رود؛ چنان که در آیه ۲۹ و ۳۰ سوره قیامت آمده است: (وَ التَّقَاتِ السَّائِقَاتِ بِالسَّيَاقِ \* إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ)؛ «و ساق پاها [از سختی جان دادن] به هم بیچد. [آری] در آن روز مسیر همه به سوی [دادگاه] پروردگارت خواهد بود».

همچنین خداوند در آیه ۲۶ سوره قیامت می فرماید: (كَأَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ)؛ «هرگز چنین نیست [او ایمان نمی آورد] تا موقعی که جان به گلوگاهش برسد».

این آیات به کندن و جدا شدن روح و رسیدن آن به استخوان های ترقوه (گلوگاه) به هنگام مرگ و حرکت ذات و روح انسان به سوی خداوند، بدون هیچ گونه فنا و پراکندگی اشاره دارد. اگر بخواهیم به همه آیات اشاره کنیم، سخن به درازا خواهد کشید. پس اینها (وهابیان) با جلوگیری از زیارت قبور، درواقع از توجه مردم به مسیر آخرت ممانعت می کنند. یاد آخرت و مرگ، آنان را ناراحت ساخته و خواب را از چشمانشان می رباید. ایشان از مردم می خواهند که در دنیا مقیم شوند، سرگرم دنیا باشند و از سرای پاداش و مرگ غافل شوند. این دعوت ویرانگری است که فرزندان دنیا برای

مبارزه با فرزندان آخرت آن را ترویج می کنند. پیش از این در حدیث نبوی اشاره شد که حکمت زیارت قبور، آن است که یاد آخرت را در انسان زنده می سازد. پس اینها (وهاییان) با جلوگیری از زیارت قبور، در واقع یاد آخرت را منع می کنند.

این عملکرد وهاییان، برخلاف روایتی است که از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نقل شد؛ پیش از این گفتیم که دعا و طلب آموزش فرزند صالح، برای پدری که از دنیا رفته مؤثر است. این امر منحصر به دعای فرزند نیست، بلکه اشاره به دعای هر انسان صالحی دارد که دعای او در حق میت مستجاب شود. چنان که در روایت نبوی (صلی الله علیه و آله) از ابوهریره نقل شده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «این قبرها سرشار از ظلمت و تاریکی بر اهل آنهاست و خداوند عزوجل با دعای من، آن را نورانی می سازد». همان گونه که در مسند احمد بن حنبل و سنن ابی داوود آمده، حدیث شریف بیان می دارد که میت از دعای انسان های صالح بهره مند می شود. از سوی دیگر گاهی انسان از عمل مردگان (اگر از بندگان صالح خدا باشند) بهره می برد؛ چنان که آیه ۸۲ سوره کهف بر همین مسئله دلالت دارد و می فرماید:

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا

و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت و پدرشان مرد صالحی بود و پروردگار تو می خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند. این رحمتی از پروردگار بود و من آن [کارها] را خودسرانه انجام ندادم. این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها شکیبایی به خرج دهی.

محورهای بحث

تعیین موضوع بحث: ساختن قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) ایشان، از مظاهر پرستش الهی است. ما در چند محور به این مسئله خواهیم پرداخت:

اول: ساخت و آبادسازی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان مطهرشان (علیهم السلام)، از مظاهر عبادت پروردگار بوده و رکنی از آموزه های دین است.

دوم: نظرات شیعه و اهل سنت و دیگر مذاهب اسلامی در مورد این قاعده اعتقادی شریف را بیان می کنیم.

در بسیاری از کتاب های اسلامی در مورد کارهای این فرقه ناچیز که کمر به جنگ با حرم های اهل بیت (علیهم السلام) بسته اند و آنچه اینان در مکه و مدینه انجام می دهند، جست و جویهای زیادی کردم تا بتوانم شواهدی برای کارهای اینان بیابم. این گروه پرچم دار شعار مادی گرایی و حس گرایی شده اند و عقاید مسلمانان را با نام توحید تخریب می کنند.

از نتیجه این جست و جوها، این حکم به دست آمد که بر خلاف نظر این گروه، ساخت و عمران قبر پیامبر و عترتش (علیهم السلام) واجب و از شعائر الهی محسوب می شود.

در اینجا تذکر این نکته لازم است که درصدد بیان مشروع بودن و مشروع نبودن این قاعده شریف نیستم، چراکه تمامی فرقه های اسلامی بر مشروعیت این کار اتفاق نظر دارند؛ بلکه می خواهم بگویم که ساختن قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عترتشان (علیهم السلام) از آموزه های دینی و از شعائر الهی است و جایگاه و شرافت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از شرافت مکه والا-تر بوده و جنبه شعائری آن، حتی از کعبه و مسجدالحرام نیز بیشتر است. حتی زمانی که به نظرات گروهی از علمای مذاهب اسلامی مراجعه کنیم، درمی یابیم که ایشان بر اینکه اعضای شریف بدن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، والا تر و شریف تر از کعبه است، اتفاق نظر دارند و این مطلب نزد ایشان امری مسلم به حساب می آید. سمهودی نیز در ابتدای کتابش وفاءالوفاء، این مطلب را نقل کرده است.

هدف از این بحث، بیان حقیقت امور است؛ چنان که مذهب های چهارگانه، خاکی را که با یکی از اعضای شریف بدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) تماس داشته باشد، بر کعبه افضل دانسته و بر آن اجماع دارند، چه رسد به افضلیت بر مسجدالحرام. این مطلب نزد امامیه واضح و مسلم است. البته بعضی دلایل ضعیف و سست هم آورده شده که قول به برتری کربلای مقدس بر کعبه را منکر شده و عجیب دانسته اند؛ در حالی که روایات منصوص درباره این مطلب نزد ما شیعیان در حد مستفیضه و متضافره است و انکار این مطلب، انکار حقایق مسلم نزد امامیه است.

سوم: بیان و بررسی بعضی از وسوسه های باطل این فرقه در مورد این قاعده شریف و ذکر بعضی فتوهای شیطانی اینان. برای مثال، وهابیان اعتراف می کنند که اگر می توانستند، قبه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نیز تخریب می کردند. این فرقه، تعبیر شیطانی بسیاری برای از بین بردن دین و توحید به کار برده اند و ما برای رهایی از این فتنه، تنها به خدا پناه می بریم.

لازم به ذکر است که بگوئیم، بحث تنها در مورد زیارت اهل قبور و ساخت قبر نیست؛ هرچند آن هم پیروی همین بحث بوده و بی ارتباط با آن نیست؛ بلکه منظور ما،

بحث در خصوص زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عترت ایشان (علیهم السلام) است و اینکه این مطلب از قواعد شرعی و آموزه های دینی است.

### **گفتار اول: ادله منکرین زیارت قبور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام)**

حال بعضی از دلایل اینان که پرچم مادی گرای و حس گرایی را به نام توحید به دوش گرفته اند، ذکر می کنم:

اول: زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و زیارت قبور عترت ایشان، وسیله و شفیع قرار دادن آنان است و این به خیال ایشان شرک است.

شوکانی در درّ النضید می گوید: «اجماع صحابه در توسل به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و بندگان صالح بعد از ایشان اثبات شده است» (۱). پس کسی که منکر توسل به آن حضرت، بعد از مرگشان یا منکر توسل به ذات افراد صالح شود، خلاف اجماع عمل کرده که این رفتار، باطل و بنا بر نظر همگان، مردود است. بنابراین تمام علما، گفتار ابن تیمیه و پیروان او را رد می کنند؛ چرا که اینان، توسل را جایز نمی دانند.

مؤلف: زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تقرب جستن نزد خدا به واسطه این زیارت، نزد وهابیان شرک است؛ در حالی که این امر از امور توحیدی است و تقرب خداوند سبحان را به دنبال دارد. همچنین با نص قرآن کریم بیان خواهیم کرد که توسل و تشفع، تنها راه رسیدن به توحید است. پس این گروه اندک، توحید را شرک می دانند و پرچم مادی گرایی و حس گرایی را با نام توحید بلند می کنند.

دوم: در زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) ایشان، این بزرگان مورد خطاب قرار می گیرند و از ایشان طلب کمک می شود که تمام این مطالب به خیال وهابیان مختص خداست. آنان بر این باورند که گاهی در زیارت، بر قبر هم سجده می شود و زائر در

ص: ۷۱

---

۱- (۱) الدرّ النضید فی إخراج کلمه التوحید، باب التوسل إلی الله سبحانه بأحد من خلقه، ص ۶.

این اماکن، با حالت خشوع و خضوع وارد شده و گریه هم می کند و این امور نوعی خضوع در برابر غیر خداست.

این درحالی است که هیچ کس، حتی ابن تیمیه توسل را رد نمی کند، بلکه بر این امر به عنوان شعار دین تأکید نیز می کند. وی در کتابش «التوسل و الوسيله»<sup>(۱)</sup> آورده که سلف نیز توسل می کردند و از احمد بن حنبل در منسک المروزی، توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دعا و مانند آن را<sup>(۲)</sup> نقل کرده است. این عین عبارت احمد بن حنبل است که در منسک المروزی آمده است: «برای حاجت واسطه ای چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) فراهم کن تا خدا آن را برآورد» و این گونه ابن تیمیه جواب اخنائی را داده است.<sup>(۳)</sup>

از اقتضای این قاعده شریف روشن می شود که اینان با خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) جنگ کرده و نمی توان ادعایشان را حمل بر اجتهاد کرد.

سوم: زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تعظیم و بزرگداشت ایشان است که لازمه آن تذلل و تذلیل در برابر عظمت ایشان می باشد و تذلل و خشوع برای غیر خدا جایز نیست. همچنین ساختن قبر و سقف برای آنها، تزئین کردن آنها به طلا و نقره، روشن کردن چراغ در آن حرم ها و معطر کردن آن مکان ها، به طوری که مایه عظمت صاحب بقعه و قبر شود، جایز نیست.

در حقیقت ساخت بنا، نوعی عظمت برای قبور ایجاد می کند که اینها شرک و معارض توحید است.

چهارم: وهابیان به آیه ۱۸ سوره یونس استدلال کرده اند:

(وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)

ص: ۷۲

---

۱- (۱) التوسل والوسيله، ص ۹۸.

۲- (۲) منسک المروزی، المروزی، ص ۱۵۵.

۳- (۳) سوره الرد علی الاخنائی، ص ۱۶۸.

آنها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه سودی می بخشد و می گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند! بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می دهید که در آسمان ها و زمین سراغ ندارد؟! منزه است او و برتر است از آن همتایانی که قرار می دهند.

به گمان این جماعت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است، کسی که بین خود و خدا واسطه قرار دهد و از او طلب شفاعت کند، آن شخص را پرستیده و شریک خدا دانسته است؛ چراکه شفاعت طبق آیه ۲۵۵ سوره بقره که می فرماید: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) «کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟»، به طور کامل از آن خداست. بنابراین طلب شفاعت از پیامبران، بعد از مرگشان، ساخت حرم برای ایشان، قرار دادن چراغ در حرمشان، برپایی نماز در این مکان ها، نذر کردن، آنجا را محل اجتماع قرار دادن و برای آنجا خادم گماشتن، اعمالی هستند که پیامبران پیش از مرگشان از آنها خبر داده و با این کار تمام راه های منتهی به شرک را بسته و مسلمانان را از تمامی مظاهر شرک بر حذر داشته اند.

اینان با این منطق، تمام مسلمانان را تکفیر کردند و آیات قرآن را نیز تفسیر به رأی کرده و رساله های بسیاری در این موضوع نوشته اند. چنان که محمد بن امیر صنعانی می گوید:

دلیلی که نوشتن این رساله را بر من واجب کرد مسائلی بود همچون دیدن مشرک شدن مردم در شهرها، روستاها و بسیاری کشورها از جمله یمن، شام، مصر، نجد، تهامه و دیگر بلاد؛ همچنین اعتقاد مردم به قبور و به افرادی که مدعی علم به غیب هستند؛ در حالی که آنان اهل گناه بوده و اهل حضور در مسجد و انجام عبادت نیستند و به سنت و کتاب آگاهی نداشتند و از حساب و کتاب روز جزا نیز باکی ندارند. در نتیجه، هدف من این است که حق خدا را در انکار ایشان به جای آورم. (۱)

در کلام چنین افرادی دقت کنید و ببینید که چگونه تمام مسلمانان را تکفیر می کنند و آنان را متصف به این صفات زشت و ناپسند می دانند.

همچنین به آیات دیگری نیز استناد کرده اند؛ از جمله آیه ۲۲ سوره فاطر:

ص: ۷۳

(وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ)

و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند. خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند، و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند برسانی! بنابراین آنان که در قبرند، سود و زیانی نمی‌رسانند و نمی‌شنوند.

هرچند ما منظور آیه را از (مَنْ فِي الْقُبُورِ) خواهیم گفت، ولی کوتاه عرض می‌کنیم که اینان به آیات متشابه استدلال کرده‌اند و می‌خواهند فتنه‌انگیزی کنند و از تأویل آیات قرآن به نفع خود استفاده نمایند.

همچنین به آیه ۱۳ سوره ممتحنه استدلال کرده‌اند به:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَتَّبِعُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَّبِعُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید؛ آنان از آخرت مأیوس‌اند، همان‌گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند.

این خلاصه‌ای از آیه‌ای بود که اینان برای رسیدن به منظورشان به آنها استناد کرده بودند؛ اما این تمام حرفشان نیست و جنبه‌های دیگری نیز برای اثبات ادعایشان شبیه به همین مطالب ذکر کرده‌اند.

پنجم: در زیارت قبور، تبرک جستن به آنها به واسطه بوسیدنشان و دست کشیدن به آنها - به ادعای اینان - شرک است و نه مظهري برای توحید و عبادت خدا.

در اینجا ادعا می‌شود که قبر و شخص زیارت شده، به جای خدا خوانده می‌شود و زائران از او طلب می‌کنند که حاجاتشان را برآورده کند و مشکلاتشان را مرتفع نماید. زائران برای او نماز می‌خوانند و حیوان ذبح می‌کنند و از این قبیل اعمال که همه شرک بوده و جایز نیست.

ششم: اموالی که در این حرم‌ها هزینه می‌شود، اسراف بوده و براساس نص قرآن



غیرجایز و حرام است. منشأ این اشکال، پول پرستی و اهمیت نداشتن امور معنوی نزد ایشان است؛ چراکه روش اینان بر پایه جمع کردن مال است و اگر مانع زیارت می شوند، برای ذخیره کردن مال و خرج نکردن آن است که این مسئله، نشان می دهد که مال برای ایشان، همچون بت است.

هفتم: سفر به نیت زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا حضرت علی (علیه السلام) یا زیارت قبور ائمه بقیع (علیهم السلام)، حج است و آن هم حجتی برای غیر خانه خدا. از سوی دیگر طواف غیر کعبه نیز جایز نیست.

به اذن خدا بیان خواهیم کرد که زیارت و سفر به سوی این اماکن، از عبادت هایی است که بر آن اجماع شده است و زیارت این مشاهد شریف، مراسم و اعمالی همچون حج است که هم نزد امامیه و هم نزد اهل سنت منصوص و یقینی بوده و آن را از آداب زیارت خانه خدا دانسته اند.

هشتم: آباد ساختن قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قبور اهل بیت (علیهم السلام) ایشان، باعث تعطیلی مساجد و مانع انجام عبادت و اقامه نماز در آنها می شود. همچنین سفر برای زیارت این مشاهد، باعث تعطیلی حج و زیارت خانه خدا خواهد شد.

این ادعا در حالی است که تاکنون در هیچ سالی، حج خانه خدا (چه عمره چه حج واجب) از سوی شیعیان تعطیل نشده است.

نهم: مهم ترین دلیل وهابیان این است که این قبور از سوی زائران، قبله به حساب می آیند و برای این مدعای خود به کلام مرحوم مجلسی نیز استناد کرده اند که فرموده: «در زیارت، رو به قبر ایستادن لازم است؛ اگرچه موافق قبله نباشد... و قبله قرار دادن قبر از طرف زائر، مانند رو به قبله ایستادن است؛ چراکه مزور، وجه الله است و خدا به مردم امر کرده که در این حالت، رو به او یعنی مزور بایستند».<sup>(۱)</sup>

ص: ۷۵

مرحوم مجلسی نمی گوید در نماز رو به قبله ایستادن نیاز نیست و اگر پشت به قبله باشیم اشکالی نخواهد داشت یا اینکه بگویند زائر در نمازش قبر را قبله قرار دهد، بلکه منظور وی، رو به قبر ایستادن در هنگام زیارت است؛ و گرنه زائر هنگام نماز باید رو به قبله بایستد. بله ایشان می گویند در نماز هم بهتر است جلوتر از قبر نایستد بلکه رو به قبله و در سمت راست قبر باشد. اینها همه از آداب زیارت و احترام به قبر است. این مطالب از آیات قرآن و از جمله آیه ۱۲۵ سوره بقره که می فرماید: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا) «و از مقام ابراهیم (علیه السلام)، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید» استفاده می شود.

حال آیا کسی می تواند مدعی شود و بگوید که خداوند بر مسلمانان امر کرده تا مقام ابراهیم (علیه السلام) را به جای کعبه قبله قرار دهند؟ یا اینکه این ادعاها، از روی ظن و گمان بی اساس این فرقه کوچک و رهروانشان می باشد؟

دهم: وهابیان، مجموعه روایاتی را در مورد نهی از زیارت قبور یا ساخت قبرهایی که مورد پرستش و سجده قرار می گیرند، در کتاب هایشان آورده و به آنها استناد می کنند. در این روایات، پیامبر (صلی الله علیه و آله) انجام این امور شرک آلود و مخالف توحید را نهی کرده اند.

الف) حدیث معروف نبوی (صلی الله علیه و آله) که بخاری آن را نقل کرده: «خدا لعنت کند یهود و نصاری را که قبور پیامبرانشان را سجده گاه خویش گرفتند».(۱)

ب) از عایشه نقل شده که در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بعضی از زنان ایشان که به حبشه رفته بودند (یعنی ام سلمه، ماریه و ام حبیبه) از کنیسه ها، زیبایی ها و تصاویر نصب شده در آنجا تعریف کردند. ایشان سر بلند کردند و فرمودند: آنان وقتی مرد صالحی از میانشان فوت می کرد، بر قبرش مسجدی می ساختند. سپس در آنجا تصاویر را نصب

می کردند؛ آنان بدترین مردم نزد خداوند بودند. (۱)

ج) ابن عباس می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله)، زنان زیارت کننده قبرها و کسانی که آنجا را مسجد قرار می دادند و چراغ می گذاردند، لعن می فرمودند». (۲)

د) کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «خداوند ابا قحیف را بت قرار مده! خدا لعنت کند قومی را که قبور پیامبران را مسجد می کردند. بعد از من، قبرم را به عنوان بت قرار ندهید». (۳)

ه) کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «قبرم را محل اجتماع خود قرار ندهید و خانه هایتان را قبر قرار ندهید و هر جایی بودید بر من درود بفرستید درودتان به من خواهد رسید. نزد قبور، نه نماز بخوانید و نه عبادتی انجام دهید». (۴)

این خلاصه ای از روایاتی است که این گروه به آنها تمسک کرده اند و ما در بحث روایی، مفصل در توضیح این روایات و تعارض و جمع آنها با دسته دیگری از روایات که از نظر سند و دلالت قطعی هستند، بحث خواهیم کرد.

### گفتار دوم: ولایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کامل کننده حج

از جمله اسرار عظمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که بر مردم مخفی است و نزد خدا ثابت است، این مسئله است که هیچ عمل و عبادتی قبول نمی شود، مگر به ولایت ایشان؛ و اعمال حج نیز از همین قاعده پیروی می کنند.

حال کسی که این ولایت را نمی پذیرد و با آن ستیزه دارد، در واقع با شهادت اول ستیزه کرده که نتیجه اش می تواند رسیدن به همان بت پرستی جاهلی باشد و تمامی عبادت هایش، عبادت بت باشد که از آن به خدا پناه می بریم.

ص: ۷۷

---

۱- (۱) صحیح بخاری، ج ۲، باب فی الجنائز و ج ۴، باب هجره النبی.

۲- (۲) سنن نسائی، ج ۴، باب اتخاذ القبور مساجد؛ سنن أبی داوود، باب فی زیارت القبور، ح ۳۲۳۶.

۳- (۳) مسند احمد، ج ۲، باب مسند ابی هریره، ص ۲۴۶.

۴- (۴) همان، ص ۳۶۷.

البته این ولایت برای پیامبر، دائمی و ثابت است و تا زمانی که تکلیفی وجود دارد، این ولایت نیز ثابت است.

مقریزی در کتابش «إمتاع الأسماع»، کلام علامه زین الدین مراغی را می آورد که می گوید:

شایسته است هر مسلمانی، زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تقرب به خدا بداند و به آن اعتقاد داشته باشد، و سند این مطلب هم وجود روایات در این باره و کلام خدا در آیه ۶۴ سوره مبارک نساء است که می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ)؛ «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند [و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند]...» و اینکه از عظمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مرگشان هیچ کاسته نمی شود و کسی نمی تواند بگوید طلب مغفرت حضرت برای گنهکاران و یا زیارت ایشان مختص به حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. همچنان که بعضی از محققان، این گونه پاسخ داده اند که آیه، ثواب و رحیم یافتن خدا را به سه امر مشروط دانسته: آمدن این افراد نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله)، طلب مغفرت خودشان، و طلب مغفرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای ایشان. بدین ترتیب طلب مغفرت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، برای تمامی مؤمنان و مؤمنات انجام شده است؛ چراکه وی برای همه طلب مغفرت کرده است. خداوند در آیه ۱۹ سوره محمد می فرماید: (وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ)؛ «و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن». پس هنگامی که آمدنشان و طلب مغفرتشان حاصل شود، امور سه گانه مذکور که موجب پذیرش توبه از جانب خدا و جلب رحمتش می شود، تکمیل شده است. علاوه بر این، تمامی مسلمانان بر استحباب زیارت اهل قبور اجماع دارند؛ چنان که نووی آن را حکایت کرده و حتی ظاهریه آن را واجب دانسته اند. پس زیارت حضرت مطلوب است، چراکه زیارت قبور، تعظیم و احترام آنها و تعظیم و احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم واجب است. از این رو برخی از علما فرموده اند: «در زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تفاوتی بین زن و مرد نیست».<sup>(۱)</sup>

در فصل های بعدی بیان خواهیم کرد که ساخت مساجد، حتی مسجد الحرام و کعبه

ص: ۷۸

---

۱- (۱) إمتاع الأسماع، ج ۱۴، باب ذکر ما جاء فی زیاره قبر النبی (صلی الله علیه و آله).

نیز بدون ملحق کردن قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ساخت آنها در منطق قرآن، پرستش بت و شرک به خدا دانسته شده است. البته این مطلب بر خلاف ادعای این گروه اندک می باشد که مدعی شرک بودن این امور هستند و تنها کعبه را وسیله توجه بندگان به خداوند دانسته و توجه به خدا به وسیله غیر کعبه را شرک و بت پرستی می دانند. این در حالی است که حتی خودشان روایاتی دارند که می گوید، بدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کعبه نیز شریف تر است و مذاهب چهارگانه نیز بر این مطلب اجماع دارند.

### گفتار سوم: رد ولایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، بازگشت به بت پرستی جاهلی

#### اشاره

چه تفاوتی میان حج مسلمانان و حج دوران جاهلی که مشرکان قریش با بت پرستی انجام می دادند وجود دارد؟ مشرکان هم در امور عبادی حج، از جمله در طواف، سعی بین صفا و مروه، وقوف در عرفات و دادن قربانی در منا ممارست داشته و تمام این اعمال را انجام می دادند؛ همان گونه که در زمان ابراهیم خلیل (علیه السلام) انجام می شد.

مؤلف: مشرکان بدون هیچ تفاوتی، مانند مسلمانان در این امر ممارست داشته اند؛ ولی با این حال خداوند ایشان را در آیه ۲۸ سوره توبه نجس معرفی می کند:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَمِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)

ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان ناپاک اند؛ پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجدالحرام شوند و اگر از فقر می ترسید، خداوند هر گاه بخواهد، شما را به کرمش بی نیاز می سازد [و از راه دیگر جبران می کند]؛ خداوند دانا و حکیم است.

یعنی قرآن، نفس حجبی که مشرکان انجام می دادند و نمازها و ساخت بیت الله الحرام را به عبادت بت تعبیر کرده است. اینان از بت پرستی و شرک خارج نشده و به اسلام وارد نشده اند؛ چراکه ایمان به خدا جز با اقرار و اعتقاد و تسلیم بودن در برابر ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

حاصل نمی شود، پس اگر اسلام آوردنشان از شهادت دوم و اقتضائات آن خالی باشد، در واقع شهادت نخست آنان ابتر و بازگشت به بت پرستی جاهلی خواهد بود. این همان چیزی است که این گروه منحرف و دعوت کننده به بت پرستی جدید بدان معتقدند.

تفاوت میان حج مشرکان و مسلمانان، این بود که مشرکان با وجود اینکه اعمال حج را انجام می دادند و به آباد نمودن بیت الله الحرام نیز رسیدگی می کردند، حجشان مخالف امر الهی و بی ثمر بود؛ چراکه حجشان خالی از ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و در برابر ولایت آن حضرت تسلیم نبودند. همین تسلیم نبودن در برابر ولایت خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و اقرار نکردن به آن، در منطق قرآن و الفبای دین یکتا پرستی، شرک و بت پرستی به حساب می آید. اگر غیر از این بود، حج مشرکان می باید به خاطر آمدن آنها به سوی خانه خدا، مورد رضایت خدا واقع می شد و خدا آن را عبادت محسوب می کرد؛ در حالی که خداوند این عبادت را چنان که در آیه «۲۸ سوره توبه» گذشت، شرک و بت پرستی می داند.

از این برهان تاریخی دینی، روشن می شود این اعمالی که مشرکان قریش به حضرت ابراهیم (علیه السلام) نسبت می دادند، ساختگی بود؛ چراکه به دین خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) ملتزم نبودند و این عبادات را از ولایت حضرتش منقطع کردند. این در واقع بازگشت به بت پرستی جاهلی و دور شدن از شعائر دینی بوده است.

از برهان امام باقر (علیه السلام) در روایت صحیح السند اعلائی نیز روشن می شود که این کارها جاهلانه و مشرکانه است.

## برهان اول

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از فضیل می گوید:

امام باقر (علیه السلام) به مردمی که گرد کعبه طواف می کردند، نگاه کرد و فرمود: در زمان جاهلیت، این گونه طواف می کردند. همانا مردم دستور دارند که گرد کعبه طواف کنند و سپس سوی ما

کوچ کنند و ولایت و دوستی خود را به ما اعلام دارند و یاری خود را به ما عرضه کنند؛ سپس این آیه (۳۷ سوره ابراهیم) را قرائت فرمود: (فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)؛ «دل های برخی از مردم را متوجه آنها گردان» (۱).

در اصول کافی، حسین بن محمد از معلی بن محمد از علی بن اسباط از داوود بن نعمان از ابی عبیده از امام باقر (علیه السلام)، همانند روایت بالا نقل شده است. (۲)

در این برهان دینی تاریخی، امام باقر (علیه السلام) بت پرستی را در اصطلاح قرآن کریم بیان می دارند و می فرمایند که این افعال، کرداری جاهلانه و عبادت غیرخداست. هرچند اعمالی که مشرکان انجام می دادند، شبیه اعمال مسلمانان بود، ولی چون خالی از ولایت خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و پیامبران دیگر بود، در اصطلاح قرآن کریم، از آن به وثنیت و بت پرستی جاهلی تعبیر شده است. این در حالی است که حتی راه و روش مورد نظر قریش نیز که آن را منسوب به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می دانستند، خلاف این چیزی است که این گروه گمراه مدعی آن هستند.

اطاعت خدا از راه اطاعت اوامرش که از طریق ابواب الهی به دست می آیند، محقق می شود و اگر از راهی غیر این گرفته شود، دیگر نمی توان به آن طاعت خدا گفت؛ چنان که این گروه، این گونه عمل می کنند؛ زیرا راه اتصال به پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قطع کرده اند و کارهایشان مانند ابتدای جاهلیت است؛ در حالی که خدا آنها را به این رفتار امر نکرده است.

به همین دلیل، مدعی هستیم که اینان به اسم توحید و مبارزه با شرک، به بت پرستی و بی دینی فرا می خوانند. بنابراین توحید، هیچ منافاتی با داشتن ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ساخت و عمران قبر ایشان ندارد.

قریش می پنداشتند که آنان بر دین حنیف ابراهیمی هستند و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خارج از این

ص: ۸۱

۱- (۱) الکافی، ج ۱، باب أن الواجب علی الناس بعدما یقضون مناسکهم أن یأتوا الإمام، ص ۳۹۲.

۲- (۲) همان.

دین است؛ این در حالی است که قرآن، اعتقاد به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ولایت ایشان را ضروری دانسته و قطع ارتباط و رابطه با ایشان را بت پرستی و شرک معرفی می کند. مشکل این فرقه، دقیقاً همین است که معتقدند هرگاه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) قطع ارتباط کردی، موحد شده ای و به توحید راه یافته ای!

توحید حقیقی آن است که از راه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بدان برسی و راهنما و دعوت کننده به سوی حق، پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد. هر عبادتی که وصل به این عروه الوثقی نباشد، بی معنا خواهد بود. بنابراین قریشیان کافر برای خود عبادت هایی ساخته بودند و آنها را دینی می پنداشتند و حتی پایبند به انجام آن بودند. یکی از آن اعمال، طواف کعبه بود که به اعتبار مرکزیتی که برای آن قائل بودند و آن را قبله می دانستند، به آن احترام می گذاشتند. به همین علت وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بیت المقدس را قبله قرار داد، به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایراد گرفتند که در آیین ابراهیمی، کعبه قبله است و از این امر نتیجه گرفتند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دین اجدادشان خارج شده است. چنان که آیه ۱۴۴ سوره بقره نیز به این مطلب اشاره دارد:

(قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ)

نگاه های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان [برای تعیین قبله نهایی] می بینیم. اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن! و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، به خوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارش صادر شده [و در کتاب های خود خوانده اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله نماز می خواند] و خداوند از اعمال آنها [در مخفی داشتن این آیات] غافل نیست.



ظاهراً قریش و مشرکان برای خودشان روش هایی در انجام عبادات داشته اند که آن را به حضرت ابراهیم (علیه السلام) نسبت می دادند؛ ولی آن عبادات از ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) خالی بود. همچنین یکی از اسباب شرک آلود بودن عبادات یهود و نصاری در کنیسه ها و دیرها نیز این بود که آن عبادات، از ولایت خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) خالی بود و قطع ارتباط مساجد با ولایت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) که کاری جاهلی به حساب می آید نیز از همین نوع است. در نتیجه اینان توحید را با سخنانی پوچ و بت پرستانه از مضمون اصلی آن تهی می سازند.

## برهان دوم

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از زراره از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «مردم امر شدند که نزد این سنگ ها بیایند و طواف کنند؛ اما پس از آن نزد ما آیند و ولایت و ارادتشان را به ما ابراز بدارند و نصرتشان را به ما عرضه نمایند»<sup>(۱)</sup>.

در این برهان اعتقادی، امام بیان می دارند که در اصل، طاعت برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و با ولایت ایشان میسور است، نه به وسیله سنگ های کعبه. چنان که خداوند در آیه ۱۴۳ سوره بقره می فرماید:

(وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنُعَلِّمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ وَاِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً اِلَّا عَلٰى الَّذِيْنَ هَدٰى اللّٰهُ)

و ما، آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی می کنند، از آنها که به جاهلیت باز می گردند، مشخص شوند. و مسلماً این حکم، جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود.

ص: ۸۳

در اصل هدف از دستور توجه به قبله در عبادات، اطاعت از رسول خداست (صلی الله علیه و آله)، نه آنچه اینان - که توحید را قطع ارتباط با پیامبر و خروج از ولایت ایشان در عبادات می دانند - یعنی قطع کنندگان واسطه های الهی و درب های ارتباط مخلوقات با خدا، ادعا می کنند و وساطت و توجه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مردود می دانند؛ چراکه این کار خود، عین بت پرستی است.

در منطق قرآن، اقرار نکردن به ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تسلیم نبودن در برابر ایشان و مقاومت در برابر ولایتشان، بت پرستی قلمداد شده است؛ چراکه این کار فرمانبری از غیر خداست. کلمات اهل بیت (علیهم السلام) نیز به این مطلب قرآنی اشاره دارد. انسان ناچار است برای ارتباط با خدا، واسطه ای را بین خود و خدایش قرار دهد و اگر این کار را انجام ندهد، از کجا می تواند به دستورات و ارشادات و خواسته های پروردگارش پی برد و برایش روشن شود که این گونه گمانه زنی های شیطانی، عبادتی بت پرستانه است. دلیلش هم این است که چون از ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) خالی است و برگرفته از اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست و برای خدای متعال انجام نشده اند، بت پرستی خوانده می شوند. حتی طواف خانه خدا، اگر از راه دستورات الهی به دست نیامده باشد، طواف سنگ و اطاعت غیر خدا به حساب می آید.

کسی که ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عترت ایشان را انکار کند، خدا را معصیت کرده و دسترسی اش به دستورات خدا نیز قطع شده است. بنابراین امام باقر (علیه السلام) این عمل را عمل جاهلی دانسته اند و این گونه عبادات خالی از ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به بت پرستی تعبیر کرده اند.

این مطلب، همان کلام خدا در آیه ۱۴۳ سوره بقره است که می فرماید:

(وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ)

و ما، آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی (صلی الله علیه و آله) می کنند و آنها که به جاهلیت باز می گردند، از یکدیگر مشخص شوند. و مسلماً این حکم، جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود. [این را نیز بدانید که نمازهای شما در برابر قبله سابق، صحیح بوده است] و خدا هرگز ایمان [نماز] شما را ضایع نمی گرداند؛ زیرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است.

این برهان قرآنی، بیانگر روح معنای بت پرستی در ماجرای تغییر قبله است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، بیت المقدس را قبله قرار داده بودند و این امر برای قریش و غیرقریش دشوار بود و برای همین، قرآن در آیه این گونه تعبیر کرد: (وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَىٰ)؛ «و مسلماً این حکم، جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود».

از این برهان قرآنی روشن می شود که انجام عبادت و برپایی نماز به سوی قبله، هدف اصلی نیست؛ بلکه هدف اساسی از این امر، اطاعت و تدین به ولایت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) است و این ولایت، قبله واقعی و اصلی در عبادات است و در غیر این صورت عبادت، عبادت بت خواهد بود.

امام باقر (علیه السلام) به همین معنا اشاره دارند، زمانی که از ایشان می پرسند:

یابن رسول الله، چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) به قبله اول امر فرمودند؟ حضرت فرمود: به خاطر این آیه:

(وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا) یعنی بیت المقدس، تا معلوم شود چه کسی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تبعیت می کند - هرچند می دانست که کعبه قبله خواهد بود - در حالی که اهل مکه، قبله بودن کعبه را می پسندیدند، خدا آنها را با امر به قبله ای که دوست نمی داشتند به تبعیت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) توجه می دهد و زمانی که اهل مدینه بیت المقدس را برای قبله می پسندیدند، به آنها امر شد کعبه را قبله در نظر بگیرند تا روشن شود چه کسی در آنچه دوست ندارد، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی می کند که او موافق و تصدیق کننده ایشان می باشد. (۱)

ص: ۸۵

خداوند در آیه ۱۴۳ سوره بقره می فرماید:

(وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ)

و ما، آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی می کنند، مشخص شوند.

این ماجرای قرآنی به روشنی نشان می دهد که توحید در عبادت و پیروی از دستورات خدا، نه تنها در بی اعتنایی به ولایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیست، بلکه اطاعت و تبعیت از خدا، در گروی داشتن ولایت کسی است که هدایتگر به سوی اطاعت از خداست. آیه ۸۰ سوره نساء می فرماید:

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا)

کسی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و کسی که سر باز زند، تو را نگهبان [و مراقب] او نفرستادیم [و در برابر او، مسئول نیستی].

اگر این گونه نباشد، این عبادت ها از قبیل نماز خواندن و به سوی کعبه ایستادن و طواف کردن، همگی عبادت جاهلی و بت پرستانه خواهند بود. بر این اساس در ابتدای بحث در جواب سخنان طولانی اینان گفتیم که بدون ضمیمه کردن اقتضائات و نتایج شهادت دوم (شهادت به رسالت)، حتی شهادت به وحدانیت خدا نیز نوعی بت پرستی و تنها شهادتی زبانی خواهد بود و باید این دو شهادت را به یکدیگر ضمیمه کرد.

از این برهان قرآنی که اهل بیت (علیهم السلام) آن را تبیین کرده اند، به دست می آید که توحید در عبادت و ترک بت پرستی حقیقی، جز با اقرار و تسلیم در برابر ولایت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) ایشان میسر نمی شود.

**برهان سوم**

**اشاره**

آیه ۳۰ سوره بقره می فرماید:

(وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)

ص: ۸۶

[به خاطر بیاور] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی [نماینده ای] قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! [زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خون ریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است] ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم و تو را تقدیس می کنیم. خداوند فرمود: من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.

در این برهان، قرآن کریم داستان ابلیس ملعون را که در بیش از هفت سوره ذکر شده، یادآور می شود و این رخداد درحقیقت شروع خلافت بشری را بیان می کند؛ چراکه می فرماید: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ). این آیه اسرار بزرگی را در دل دارد که بسیار بلند و مترقی اند که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خطبه معروف قاصعه در نهج البلاغه به آن اشاره می فرمایند. ایشان یادآور این رخداد شده و شیطان ملعون را توصیف می کنند:

پس شیطان دشمن خدا و پیشوای متعصب ها و سرسلسله متکبران است که اساس عصیّت را بنا نهاد و بر لباس کبریاپی و عظمت، با خدا در افتاد. لباس بزرگی را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را از تن در آورد. آیا نمی نگرید که خدا به خاطر خودبزرگ بینی، او را کوچک ساخت؟ و به جهت بلندپروازی، او را پست و خوار گردانید؟ پس او را در دنیا طردشده و آتش جهنم را در قیامت برای او مهیا فرمود.

خداوند اگر اراده می کرد، آدم (علیه السلام) را از نوری می آفرید که چشم ها را خیره کند، زیبایی اش عقل ها را مبهوت سازد و عطر و پاکیزگی اش حس بویایی را تسخیر کند؛ اگر چنین می کرد، گردن ها در برابر آدم (علیه السلام) فروتنی می کردند و آزمایش فرشتگان برای سجده آدم (علیه السلام) آسان بود. اما خداوند مخلوقات خود را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش می کند تا بد و خوب مشخص شود و تکبر و خودپسندی را از آنها بزدايد و خودبزرگ بینی را از آنان دور کند. پس، از آنچه خداوند نسبت به ابلیس انجام داد، عبرت بگیرید؛ زیرا اعمال فراوان و کوشش های مداوم او را با تکبر از بین برد. او شش هزار سال عبادت کرد که مشخص نیست از سال های دنیا یا آخرت

است؛ ولی با ساعتی تکبر، همه را نابود کرد. چگونه ممکن است پس از ابلیس، فرد دیگری همان اشتباه را تکرار کند و سالم بماند؟

سپس فرمود: ای بندگان خدا! از دشمن خدا پرهیز کنید؛ مبادا شما را به بیماری خود مبتلا سازد و با ندای خود، شما را به حرکت در آورد و با لشکرهای پیاده و سواره خود، بر شما بتازد. (۱)

از میان تعابیر قرآنی روشن می شود که عبادت شیطان، کفر به پروردگار است؛ چون او رهاکننده و منکر ولایت ولی خدا شده است. چنان که آیه ۱۲ سوره مبارک اعراف می فرماید:

(قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ)

[خداوند به او] فرمود: در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از گل.

و همچنین آیه ۳۴ سوره بقره می فرماید:

(وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ)

و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید! همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، [و به خاطر نافرمانی و تکبرش] از کافران شد.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

شیطان به سجده در برابر آدم (علیه السلام) امر شد؛ پس عرض کرد: پروردگارا به عزت قسم، اگر مرا از سجده به آدم معاف بداری، به گونه ای عبادت می کنم که تا به حال کسی این گونه عبادت نکرده باشد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: من می خواهم همان طور که امر کردم و خواستم اطاعت شوم. (۲)

این دقیقاً همان چیزی است که سلفیه گرفتارش هستند؛ آنها ولایت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) را به این دلیل که عبادت غیرخدا شرک و کفر است، انکار می کنند و خدا را آن گونه که خود می خواهند و می پسندند اطاعت می کنند، نه آن گونه که خدا می خواهد. از آنچه

ص: ۸۸

۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

۲- (۲) بحار الأنوار، ج ۱۱، باب هل كان إبليس من الملائكة ام لا عن قصص الانبياء و روی نظيره عن تفسير العياشي ايضا، ص

ذکر شد، روشن می شود که آنچه اینان به آن معتقدند و باور دارند، همان بت پرستی جدید است.

اگر عبادت کننده ای بخواهد معبودش را آن چنان که خودش می پسندد عبادت کند، در واقع خودش و هوای نفسش را عبادت کرده و آن را بر خواسته معبودش مقدم داشته است. برای همین خداوند در این خطاب توحیدی، شیطان را این گونه خطاب می کند: «همانا من طاعت را آن گونه که خواسته ام می پسندم، نه آن گونه که تو می پسندی».

خداوند در آیه ۳۴ سوره بقره، شیطان را بعد از عبادت شش هزارساله اش چنین توصیف می کند: (أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ)؛ «ابلیس سر باز زد و تکبر ورزید، [و به خاطر نافرمانی و تکبرش] از کافران شد». البته این بعد از انکار و رد کردن ولایت ابوالبشر آدم (علیه السلام) از سوی او بود که خدا بر آن امر کرده بود. این در حالی است که با منطق این گروه، عبادت شیطان، عبادت مخلصانه و بی اعتنا به واسطه است، ولی خدا آن را شرک و کفر معرفی کرده است.

این خطاب «و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم (علیه السلام) سجده و خضوع کنید!» که در این آیه آمده، یک نمونه و مصداق برای هر شخصی است که به مقام خلیفه الهی رسیده باشد؛ چنان که فرمود: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) این سجود مختص به آدم (صلی الله علیه و آله) نیست، بلکه در مورد هر خلیفه ای از خلفای الهی صدق می کند. در واقع آیه می فرماید، آن هنگام که به فرشتگان و هر مؤمنی گفتیم بر خلیفه خدا که در محمد (صلی الله علیه و آله)، ابراهیم خلیل (علیه السلام) و داوود (صلی الله علیه و آله) تجلی پیدا کرده است سجده کنید، من، تو و اولوالعزم را که مقام و منزلتی والاتر از آدم (صلی الله علیه و آله) دارند، خلیفه قرار می دهیم که البته این مطلب از بیان قرآنی این آیه به دست می آید.

در عبارت (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ) خداوند نمی فرماید، می خواهیم پیامبر یا رسول قرار بدهیم، بلکه می فرماید خلیفه قرار می دهیم؛ یعنی قدرت تصرف و اصلاح به

او - یعنی امام - می دهد و او را جانشین خویش روی زمین قرار می دهد. خداوند، فرشتگان و تمامی مخلوقاتش را گوش به فرمان خلیفه اش قرار می دهد و به آنها خطاب می کند که بر ابراهیم، عیسی و نوح (علیهم السلام) سجده کنید؛ یعنی در عبادات و طاعاتتان به چه کسی توجه کنید؟ به خلیفه و یار و دوست خدا.

اگر خداوند تبارک و تعالی این گروه ناچیز را به سجده کردن در برابر آقای پیامبران، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) امر می کرد و می فرمود که در طاعات و عباداتشان متوجه ایشان باشند، اینان اولین کسانی بودند که ابا می کردند و استکبار می ورزیدند و همراه ابلیس (لعنت خدا بر او باد) با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) محاربه می کردند و همان گونه که ابلیس تکبر ورزید و از سجده کردن به آدم (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) ابا داشت، اینان نیز تکبر می ورزیدند. آیه مذکور به نص قرآن کریم در آیات دیگر و به نص حدیث نبوی که شیعه و غیر شیعه آن را متواتر دانسته اند، شامل اهل بیت (علیهم السلام) نیز می شود.

جابر بن سمره می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حجه الوداع شنیدم که فرمود:

این دین بعد از من دچار هیچ کژی نشده و آسیب هیچ دشمنی به آن نخواهد رسید و همواره بر بدخواهانش چیره خواهد آمد تا وقتی که از امت من دوازده خلیفه بیایند. سپس چیزی فرمود که متوجه نشدم؛ پس به پدرم گفتم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه فرمود؟ گفت، حضرت فرمود: همه آنها [خلفای من] از قریش اند. (۱)

پس هر کسی که عنوان خلیفه الهی در زمین بر او صدق کند، مصداق این آیه کریمه خواهد بود: (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ)؛ چراکه در آیه ۱۲۴ همین سوره بقره، خطاب به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)

من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم! ابراهیم (علیه السلام) عرض کرد: از دودمان من [نیز امامانی

ص: ۹۰



قرار بده [ خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی رسد! ] و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام اند.]

در نتیجه به مقام امامت و خلافت، کسی جز برگزیدگان و پاکان از فرزندان اسماعیل و ابراهیم (علیهما السلام) دست نمی یابند. خداوند متعال در آیه ۷۸ سوره مبارک حج می فرماید:

(وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ)

او شما را برگزید، و در دین [اسلام] کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد. از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید. خداوند شما را در کتاب های پیشین و در این کتاب آسمانی، «مسلمان» نامید تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم. پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و به خدا تمسک جوید که او مولا و سرپرست شماست! چه مولای خوب، و چه یاور شایسته ای.

این گزینش و انتخاب از جانب خداوند عزوجل، در مورد فرزندان پیامبر اکرم (علیهم السلام) نیز جاری و ساری است؛ چراکه ایشان فرزندان ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) هستند و همچنین رسول مورد نظر در دعای ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام)، که در آیه ۱۲۴ سوره بقره به آن اشاره شد، از میان ایشان است. به این ترتیب این ویژگی و دستور الهی در کلام خداوند در آیه (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ) ثابت است و البته این دستور و عهد، شامل حال ستمگران نمی شود.

از آیات دیگر به دست می آید که دستور به سجده، فقط متعلق به حضرت آدم (علیه السلام) نبود؛ آیات ۷۱ و ۷۲ سوره ص می فرماید:

(إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ \* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ)

و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل می آفرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید.

یعنی خدای تبارک و تعالی امر کرده، به این خلیفه ای که از جنس خاک است، سجده کنید؛ پس بشر نیز مأمور به اطاعت و سجده در برابر اوست.

کسی به جز برگزیدگان خدا به این جایگاه بلند نخواهد رسید؛ چنان که قرآن کریم در آیه های تطهیر، مباحله، مودت، فیء، انفال، خمس و بسیاری از آیات دیگر این مطلب را بیان کرده است که این جایگاه به پیامبران و اوصیای آنها اختصاص دارد. امام رضا (علیه السلام) نیز زمانی که به محمد بن فضل امر کردند تا دانشمندان و متکلمان را در خانه حفص بن عمیر در کوفه جمع کند، به این مطلب اشاره کرده، و فرمودند:

ای مردم! آیا منصف ترین مردم کسی نیست که با دشمن خود از کتاب و دین و ملت و شریعت او استدلال کند؟ جواب دادند آری. سپس فرمود: پس بدانید امام نیست، مگر کسی که قیام کند به آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) قیام نموده، هنگامی که متصدی امامت شده است. شایسته امامت نیست، مگر کسی که با تمام ملت ها، درباره امامت با برهان استدلال کند. رأس الجالوت پرسید آن استدلال برای امامت چیست؟ فرمود: اینکه عالم به تورات، انجیل، زبور و قرآن کریم باشد؛ با اهل تورات از تورات آنها؛ با اهل انجیل از انجیل آنها، و با اهل قرآن از قرآن آنها دلیل و برهان بیاورد؛ تمام لغات را بداند، به طوری که هیچ زبانی نباشد که از آن اطلاع نداشته باشد و با هر قومی به زبان خودشان صحبت کند. با تمام این اوصاف نیز باید پرهیزگار و پاکیزه از هر ناپاکی و مبرا از هر عیب باشد؛ عادل، منصف، حکیم، رئوف، مهربان، بخشنده، عطوف، راست گو، خیرخواه، نیکوکار، امانت دار، مطمئن، کاردان و توانا باشد.

نصربن مزاحم از جای برخاست و گفت: درباره جعفر بن محمد (علیهما السلام) چه می فرمایی؟ فرمود: چه بگویم درباره پیشوایی که تمام امت محمد (صلی الله علیه و آله) گواه اند بر اینکه دانشمندترین مردم زمان خود بود. پرسید: درباره موسی بن جعفر (علیهما السلام) چه می گویی؟ در جواب فرمود: او نیز مانند جعفر (علیه السلام) بود. [نصر] گفت: مردم درباره او در شگفت بودند. حضرت فرمود: موسی بن جعفر (علیهما السلام) مدتی میان مردم

زندگی کرد؛ با نبطی ها به زبان خودشان، با خراسانیان به [فارسی] دری؛ با رومیان به زبان رومی و با سایر اقوام به زبان خودشان صحبت می کرد. دانشمندان جهان از یهود و نصاری خدمتش می رسیدند و با آنها از کتاب های خودشان و به زبان خودشان احتجاج می نمود.

پس زمانی که مدت عمرش به پایان رسید و زمان وفاتش نزدیک شد، غلامی از طرف ایشان نزد من آمد و پیغامی به این مضمون آورد: پسرم اجل من سر آمده و عمرم تمام شده؛ تو وصی و جانشین پدرت هستی. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگام وفات، علی (علیه السلام) را خواست و سفارش هایی به ایشان نمود. ایشان به علی (علیه السلام) صحیفه ای را واگذار کرد که در آن نام هایی ثبت شده بود که به پیامبران و اوصیای الهی اختصاص داشت. سپس فرمود: یا علی، نزدیک من بیا؛ سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سر حضرت علی (علیه السلام) را به طور کامل پوشاند؛ آن گاه فرمود: زبانت را بیرون بیاور؛ آن گاه با انگشترش زبان علی (علیه السلام) را مهر کرد؛ سپس فرمود: علی زبانت را در دهانت قرار ده و بمک و آنچه در دهان خود یافتی بلع. علی (علیه السلام) دستور پیغمبر را اجرا کرد. آن گاه فرمود: خداوند به تو فهمانید آنچه به من فهمانیده و بینش تو را به اندازه من قرار داده و دانش تو را نیز به همان مقدار که به من داده عنایت کرد. به جز اینکه پیغمبری بعد از من نخواهد بود. هر یک از امامان نیز همین گونه اند؛ بعد از درگذشت موسی بن جعفر، من به هر زبانی آشنا شدم و به تمام کتاب ها اطلاع پیدا کردم.<sup>(۱)</sup>

از میان این کلمات و آیات روشن آشکار می شود که سجده، کنایه از اطاعت مطلق و بی چون و چرا، تسلیم محض بودن و انتهای فروتنی است که مسئله مخصوص آدم (علیه السلام) هم نیست. توحید در عبادت با توجه به ولی خدا، برای خداوند حاصل می شود و این معنای حقیقت قبله است؛ نه اینکه معنای کعبه، همان سنگ ها و طواف به دور آن باشد. این مطلب درست از کلام خدا به دست می آید که در آیه ۱۴۳ سوره بقره فرمود:

(وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنُعَلِّمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ)؛ «و ما، آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی می کنند، مشخص شوند».

ص: ۹۳

---

۱- (۱) بحار الأنوار، ج ۴۹، باب وروده ۷ بالكوفه.

همان گونه که ذکر شد، نص صریحی در کلام خداوند متعال وجود دارد که می فرماید: «و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم؛ برای آدم (علیه السلام) سجده و خضوع کنید!»؛ یعنی او (آدم) را قبله خود قرار داده و ولایت او را وجهه عبادت خود قرار دهید.

همچنین این برهان قرآنی ثابت و روشن، دلالت می کند که توحید در عبادت، در پرتو توجه به ولی خدا و خلیفه و حجت از جانب او برای خدا محقق می شود، نه با قطع توجه و ارتباط با اولیای خدا.

### زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عترتش (علیهم السلام)، کامل کننده عبادات

در «عیون الأخبار» و «علل الشرائع» شیخ صدوق از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «هرگاه یکی از شما به حج مشرف شد، حجش را با زیارت ما تمام کند؛ چرا که زیارت ما کامل کننده حج است.» (۱)

شیخ صدوق در «خصال» به استناد خودش از علی (علیه السلام) در احادیث اربعه مائه نقل می کند که فرمود:

زمانی که به قصد خانه خدا عزم سفر می کنید، حج خود را با زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تمام کنید؛ چرا که ترک آن جفاست و به آن مأمور شده اید و با زیارت قبوری که بر شما حقی از جانب خدا دارند و خدا شما را به آنها ملزم ساخته، حج را تمام کنید و نزدشان از خدا طلب روزی کنید. (۲)

از این روایات و همچنین قرائن دیگر که ذکر شد، روشن می شود که شخص مسلمان، باید تمامی عبادت هایش، اعم از زکات و روزه را به زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ضمیمه کند و در حقیقت زیارت، تمام کننده و کامل کننده این عبادت هاست. در غیر این صورت، اعمالش پذیرفته نشده و از بین می رود. خداوند در آیات ۳۵ و ۳۶ سوره مبارک ابراهیم (علیه السلام) می فرماید:

ص: ۹۴

---

۱- (۱) عیون أخبار الرضا، ج ۱، باب فی ذکر ثواب زیاره الإمام؛ علل الشرائع، باب العله التي من أجلها وجبت زیاره النبی و الأئمه بعد الحج فليختم حجّه بزیارتنا.

۲- (۲) الخصال، حدیث الأربعمائه، ص ۶۱۶.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ \* رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلَّلَنِي كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

[به یاد آورید] زمانی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! این شهر [مکه] را شهر امنی قرار ده! و من و فرزندانم را از پرستش بت ها دور نگاه دار \* پروردگارا! آنها [بت ها] بسیاری از مردم را گمراه ساختند. هر کس از من پیروی کند، از من است و هر کس نافرمانی کند، تو بخشنده و مهربانی.

## برهان چهارم

### اشاره

خداوند در آیه ۳۷ سوره ابراهیم (علیه السلام) می فرماید که ابراهیم (علیه السلام) چنین با پروردگار خود نجوا کرد:

(رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنَدَهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند. تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز.

در این آیه که می فرماید: (رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ)، «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم.» منظور مسجد الحرام، کعبه و حرم مکی است.

در تفسیر عیاشی آمده:

از فضل بن موسی کاتب از ابی الحسن موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرمود: زمانی که ابراهیم، اسماعیل و هاجر را در مکه ساکن کرد و خواست با آنها خداحافظی کند و برگردد، آنها گریه کردند. ابراهیم (علیه السلام) پرسید، چرا گریه می کنید؟ من شما را در بهترین سرزمین، نزد خداوند و در حرم او جای دادم! هاجر عرض کرد: ای ابراهیم، فکر نمی کردم که پیامبری چون تو چنین کاری انجام بدهد؟ فرمود: مگر چه کردم؟ هاجر عرض کرد: زن و بچه ای ضعیف را که هیچ چاره ای ندارند، بدون هیچ مونس و آبی و هیچ زراعتی و شیری برای دوشیدن، تنها رها کنی. امام (علیه السلام)

فرمود: ابراهیم (علیه السلام) زمانی که این حرف ها را شنید، متأثر شد و چشمانش اشک آلود گشت و تا در بیت الله رفت و دو طرف درب کعبه را گرفت و عرض کرد:

(رَبَّنَا إِنِّي أَسِيَكْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ) (ابراهيم: ۳۷)

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند. تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را بجای آورند. (۱)

### هدف از اسکان هاجر و اسماعیل در کنار خانه خدا

هدف از اسکان هاجر و اسماعیل (علیه السلام) و فرزندانش در کنار خانه خدا، در سرزمینی که نه کشاورزی و نه دامی در آن هست، چه بود؟ (رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ)؛ «تا نماز را برپا دارند». هدف از آن، اقامه امر دین و استحکام معارف آن و آبادانی مسجد بود. این امر جز با اقامه نماز و حج و آدابش و هر آنچه باعث آبادانی امور دین و مسجد می شد، تحقق نمی یافت.

آیا هدف نهایی از اسکان اسماعیل (علیه السلام) و مادرش هاجر، چیزی غیر از نسل ابراهیم (علیه السلام) بود که همان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتشان (علیهم السلام) هستند، تا نماز و تمام مظاهر عبادت را نزد بیت الله الحرام و در سرزمین مقدسی که بدون زراعت است برپا دارند. آیا هدفی غیر از این و بعد از این وجود دارد؟

جواب: عبارتی که در آیه ۳۷ سوره ابراهیم (علیه السلام) می فرماید: (فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)؛ «تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز»، بیانگر همان ثمره و نتیجه نهایی است. در کلمه «فاجعل» ثمره ای که از ابتدای کلام به دنبال آن بودیم بیان شده است، که روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز کلمات آیه را توضیح می دهد.

ص: ۹۶

این آیه بیت الغزل کلام الهی است که می فرماید: «تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز».

چنان که بر فقیه هم لازم است تا برای رسیدن به ماهیت احکام شرعی، تمام قرائن موجود در قرآن کریم و نصوص وارده را جمع کرده و ملاحظه کند.

مفاد و نص این آیه کریم، چنان که امام باقر (علیه السلام) هم بیان فرموده اند، از آیات حج محسوب می شود که شایسته است فقها از این آیه در مجموع آیات حج غافل نباشند.

این آیه می گوید که حج هدفی دارد؛ زیرا آنچه اقامه و بدان عمل می شود و نزد بیت الله الحرام و وادی مقدس بنا می شود، هدفش در این کلام الهی که می فرماید: «تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز» ذکر شده است. یعنی متوجه چه کسانی ساز؟ فرزندان و نسل اسماعیل و ابراهیم (علیهما السلام). «تهوی الیهم» یعنی با قلب هایشان به آنان میل داشته باشند و ولایت ایشان را داشته باشند؛ یعنی متوجه آنان باشند و محبت قلبی به ایشان داشته باشند.

خدای متعال در آیه ۲۳ سوره شوری می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ «بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیت]». «علیه اجرا» (یعنی مزدی بر رسالت) یعنی هدف از اعمال حج ولایت داشتن به اهل بیت (علیهم السلام) است.

این آیه بر لزوم داشتن مودت اهل بیت (علیهم السلام) صراحت دارد و بیان می دارد که مودت اهل بیت (علیهم السلام) کامل کننده نماز، طواف، اعتکاف و در واقع تمامی عبادت هاست. چنان که در بیان آیه قبل گذشت، خدای متعال در آیه ۱۲۵ سوره بقره فرمود: (طَهَّرْنَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ)؛ «خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید».

مفاد این آیه در آیه ۱۴۳ سوره بقره به صورت صریح آمده است:

(وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنُعَلِّمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ)

و ما، آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، مشخص شوند.

مشاهده می کنید که چگونه آیات، شاهد یگدیگر می شوند و یکدیگر را تفسیر می کنند و هماهنگ و متحدند.

سؤال دیگر: چه چیز نماز و عبادت ها و رو به قبله شدن را کامل می کند؟ اینکه مردم به ایشان رو کنند و به نسل ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) مایل شوند و اهل بیت (علیهم السلام) همان فرزندان مسلمانی هستند که حتی برای لحظه ای مشرک نبوده اند. این همان دعا و درخواست ابراهیم (علیه السلام) از خداوند بود. قرآن در آیات ۱۲۸ و ۱۲۹ سوره بقره می فرماید:

(رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ \* رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ)

پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، به وجود آور و طرز عبادت ما را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر که تو توبه پذیر و مهربانی \* پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز.

همچنین برای این امت، ویژگی هایی است که منطبق با عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشد. هدف از حج و عبادت نیز همین امت دانسته شده است و با محبت، ولایت و زیارت ایشان حج کامل می شود.

آیا ممکن است که این دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) مستجاب نشود و در نسل اسماعیل (علیه السلام)، امتی مسلمان و موحد نباشد و همگی مشرک باشند؛ همانگونه که این گروه گمراه - که به ابوطالب، عبدالمطلب و سایر پدران و اجداد پیامبر جسارت می کنند - ادعا می نمایند؟



اینها همه در کنار این آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره زخرف قرار می‌گیرد که می‌فرماید:

وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ لِاٰبِيْهِ وَ قَوْمِهٖ اِنِّىۡۤ اَبْرَاۡءٌ مِّمَّا تَعْبُدُوْنَ \* اِلَّا الَّذِيۡ فَطَرَنِيۡ فَاِنَّهُ سَيَّهِّدُنِيۡ \* وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِىۡ عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ  
يَرْجِعُوْنَ

و به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم (علیه السلام) به پدرش [عمویش آزر] و قومش گفت: من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم \* مگر آن کسی که مرا آفریده، که او هدایت‌م خواهد کرد \* او کلمه توحید را کلمه پاینده‌ای در نسل‌های بعد از خود قرار داد؛ شاید به سوی خدا باز گردند.

خداوند آن را سخن جاویدانی در فرزندان و نسلش - که حتی لحظه‌ای نیز به خدا شرک نوزیدند - قرار داد و در نسلش امتی موحد و مسلمان قرار داد که از ویژگی‌های خاصی برای امامت و خلافت الهی برخوردار باشند. این امامت در نسل او باقی است تا دل‌های مردم به ایشان میل و سوق پیدا کند.

این همان دعای ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح (علیهما السلام) است که از خدا خواستند تا در فرزندانشان، امتی مسلمان و خداپرست قرار داده و امامت را نیز در نسلشان جاویدان کند. از این مطلب، آشکار می‌شود که باید مجموع آیات را با هم دید و در مقام تبیین حقیقت حج و اهداف آن، نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا کرد. کعبه نیز مرکزیتی را که به دست آورده به خاطر محبت این نسل است. «تهوی الیه» در آیه، به معنای ولایت ایشان و راه رسیدن به معارف دین است.

(فَاجْعَلْ اَفْنَدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِيۡ اِلَيْهِمْ)؛ «تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز».

این درخواستی از جانب ابراهیم (علیه السلام) است تا خدا قلب‌های مردم را متوجه ایشان کند، نه متوجه کعبه، چرا که اگر مرادش بیت بود، ضمیر «إلیه»، مفرد می‌آمد و امام باقر (علیه السلام) نیز در برهان پیش گفته به همین مطلب اشاره فرمود: «همانا مردم امر شدند تا دور این سنگ‌ها بگردند و سپس نزد ما آیند و ولایتشان را به ما اعلام کنند. این همان هدف اصلی طواف و سایر عبادت‌هاست».

بر خلاف ادعای این گروه ناچیز که توحید در عبادت را بغض و نفرت و قطع ارتباط با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عترتشان معرفی می کنند و ساختن قبر ایشان را شرک می دانند، آیه ۱۴۳ سوره مبارکه بقره می فرماید: (وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنُعَلِّمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ) ؛ «و ما، آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی می کنند، مشخص شوند».

همچنین آیه ۳۷ سوره ابراهیم (علیه السلام) که می فرماید: (فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ) ؛ «تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز»، همراه آیه ۲۳ سوره مبارک شوری که می فرماید: (قُلْ لَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ؛ «بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیت]»، لزوم مودت اهل بیت (علیهم السلام) را بیان می دارد. از بارزترین مصادیق مودت اهل بیت (علیهم السلام) زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عترتشان (علیهم السلام) است؛ یعنی این آیه بعد از آیه قربی، دومین آیه ای است که تصریح بر مودت و محبت اهل بیت (علیهم السلام) دارد؛ چراکه ابراز محبت به اهل بیت (علیهم السلام) و زیارت قبورشان، از فطرت انسانی نشأت می گیرد.

یکی از شواهد فطری بودن این مسئله، اقدام اسماعیل (علیه السلام) است؛ زمانی که پدرش ابراهیم (علیه السلام) برای زیارت و دیدار او با ساره خداحافظی کرد. این داستان را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابان از امام صادق (علیه السلام) با اختلاف در برخی کلمات نقل کرده و در آخر آن آورده است:

هنگامی که شوهرت اسماعیل آمد، به او بگو پیرمردی اینجا آمد و تو را توصیه کرد که در خانه ات را عوض کنی. می گوید اسماعیل آمد و خود را بر جایگاه پدر انداخت و آنجا را می بوسید و می گریست. (۱)

مجلسی نیز در بحار این گونه نقل کرده است:

زمانی که ابراهیم (علیه السلام) آمد و به در خانه اسماعیل رسید، به همسرش گفت: شوهرت کجاست؟

ص: ۱۰۰

---

۱- (۱) مجمع البیان، الطبرسی، ج ۱، باب و إذ جعلنا البیت مثابه للناس.

عرض کرد: برای صید از خانه خارج شده و این شاء الله تا لحظاتی دیگر باز می گردد. شما از مرکب پایین بیا (رحمت خدا بر شما باد)... تا اینکه ابراهیم (علیه السلام) فرمود: زمانی که شوهرت آمد، سلامم را به او برسان و بگو: درگاه خانه ات محکم و پابرجا باشد. زمانی که اسماعیل (علیه السلام) آمد، بوی پدرش را حس کرد و به همسرش فرمود: آیا کسی نزدت آمد؟ عرض کرد: بله پیرمردی که نیکوترین مردم در صورت و خوش بوترین شان بود آمد و این گونه فرمود... و من سرش را شستم و اینجا جای قدم های او در مقام است. اسماعیل (علیه السلام) به او گفت: او پدرم ابراهیم (علیه السلام) بوده است.

در نتیجه در وجود پیامبران نیز این فطرت بشری وجود دارد: «پس اسماعیل (علیه السلام) بر جای پای پدر افتاد و گریه کرد و آن را بوسه زد». اسماعیل (علیه السلام) چون دارای جایگاه پیامبران آگاه و از فطرت وحیانی برخوردار است، در نتیجه این عمل او، توحید محض و عبادت مخلصانه به درگاه خدای سبحان است.

آیا کسی می تواند مدعی شود که اسماعیل (علیه السلام) زمانی که خود را بر جایگاه پدرش ابراهیم خلیل (علیه السلام) انداخت و گریه کرد، مشرک شد و این عمل او منافی توحید به خدا بود؟

آغاز دعای ندبه نیز به همین معنا اشاره دارد و جایگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را بیان می دارد و اینکه اجر و مزد رسالت ایشان، محبت و مودت اهل بیتشان (علیهم السلام) است؛ همان طور که آیه ۲۳ سوره شوری می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ «بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم]».

### فرازی از دعای ندبه

ای خدا چرا رسول به سوی ما نفرستادی که ما را از جانب تو به نصیحت ارشاد کند؟ و چرا پیشوا نگماشتی که ما از آیات و رسولانت پیروی کنیم، پیش از آنکه به گمراهی و ذلت افتیم. بنابراین در هر زمانی رسولی فرستادی تا آنکه امر رسالت به حبیب گرامیت، محمد (صلی الله علیه و آله) منتهی شد و چون تو، او را به رسالت برگزیدی، سید و بزرگ خلائق بود و خاصه پیغمبرانی که به رسالت انتخاب فرمودی و برتر از هر کس که برگزیده توست و گرامی تر از تمام پیامبرانی که

معتمد تو بودند. بدین جهت او را بر همه رسولانت مقدم داشتی و بر تمام بندگان از جن و انس مبعوث گردانیدی و شرق و غرب عالمت را زیر قدم فرمان رسالتش گستردی و بُراق را مسخّر او فرمودی و روح پاک وی را به سوی آسمان خود به معراج بردی و علم گذشته و آینده تا انقضای خلقت را به او به ودیعت سپردی. آن گاه او را به واسطه رعب و ترس دشمن از او، بر دشمنان پیروز گردانیدی و جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان با اسم و رسم و مقام را گرداگردش فرستادی و به او پیروزی دینش را بر تمام ادیان عالم به رغم مشرکان وعده فرمودی. این پیروزی پس از آن بود که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را تو با فتح و ظفر به خانه کعبه، مکان صدق اهل بیت (علیهم السلام) باز گردانیدی و برای او و اهل بیتش (علیهم السلام)، آن خانه مکه را اول بیت و نخستین خانه برای عبادت بندگان مقرر فرمودی و وسیله هدایت عالمیان گردانیدی که آن خانه، آیات و نشانه های آشکار ایمان و مقام ابراهیم خلیل (علیه السلام) بود و محل امن و امان بر هر کس که در آن داخل می شد و درباره خاندان رسول (علیهم السلام) فرمودی: البته خدا از شما اهل بیت رسول، هر رجس و ناپاکی را دور می سازد و کاملاً پاک و مبرا می گرداند؛ آن گاه تو ای پروردگار، در قرآنت اجر و مزد رسالت پیغمبرت (صلی الله علیه و آله) را محبت و دوستی امت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) قرار دادی؛ آنجا که فرمودی: بگو ای رسول ما: که من از شما امت، اجر رسالتی جز محبت نزدیکان و خویشاوندانم نمی خواهم. (۱)

کلمات دعا نشان می دهد که کعبه برای پیامبر قرار داده شده و به واسطه پیامبر و اهل بیتش (علیهم السلام) بر شرافت آن افزوده شده است. این مطلب همان مضمون آیه ۳۷ سوره ابراهیم (علیه السلام) است که می فرماید:

(رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيْتِي بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)

پروردگار! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز.

ص: ۱۰۲

اراده الهی چنین رقم خورد که کعبه، مرکزی برای عبادت شود و فرزندان اسماعیل (علیه السلام) در آن سرزمین ساکن شوند تا این آموزه های دینی، همواره برپا باشند. مکه، پایتخت دینی جهان اسلام، به وسیله نسل ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) زنده شد. در این امر پیوندی میان نسل اسماعیل و ابراهیم (علیهما السلام) و احیای شعائر و آموزه های دین وجود دارد که در نتیجه توجه به کعبه در حج و نماز - که در واقع همان توجه به خود خداست - پدید می آید. البته این توجه به واسطه توجه به فرزندان ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) حاصل می شود. آیه ۳۷ سوره ابراهیم می فرماید: (فَاجْعَلْ أَفْنَدَهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ)؛ «تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز».

نتیجه: این آیه به سه بخش تقسیم می شود:

بخش اول: خداوند می فرماید:

(رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنَدَهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ)

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز.

استقرار فرزندان ابراهیم خلیل (علیه السلام) در سرزمینی خشک و بی آب و علف نزد خانه و حرم الهی، با همه سختی هایی که هاجر و فرزند شیرخوارش متحمل شدند، به دستور الهی و اطاعت از امر خدا صورت گرفت.

این دستور به خودی خود و با فهم و درک بشری، خارج از طاقت و توان به نظر می رسد؛ حال چگونه است که پیامبری از پیامبران الهی، همسر و فرزند شیرخوارش را در سرزمین بی آب و علفی برده و در آنجا به حال خود رها کند؟ این دستور همانند دستوری است که به ابراهیم (علیه السلام) برای ذبح فرزندش داده شد که انجام دستور الهی است.

بخش دوم: خداوند می فرماید: (رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)؛ «پروردگارا تا نماز را برپا دارند، تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز». این آیه بیان می دارد که نماز را نزد خانه ای که حرم توست به پا دارند؛ مانند خطاب خدا به ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) که در آیه ۱۲۵ سوره بقره فرمود: (طَهَّرْنَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ)؛ «خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید». یعنی به تمام مظاهر عبادت عمل کنند و کعبه را مرکز عبادت قرار دهند و در نتیجه دین به پا داشته شود.

بخش سوم: می فرماید: (فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)؛ «دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز». استقرار فرزندان ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) در خانه خدا و اقامه دین و قرار گرفتن کعبه به عنوان مرکزی برای عبادت ها به وسیله این نسل حاصل می شود.

در پس این دو امر، هدف بزرگی وجود دارد و آن این است که مردم به سوی کعبه توجه و اقبال نمایند و آن را قبله و مرکز عبادت در نماز و طواف خود قرار دهند و با این توجه نسبت به کعبه، در واقع متوجه این خاندان پاک باشند؛ (فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)؛ «دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز»، یعنی با دوستی اینان و توجه به ایشان، دین الهی زنده می ماند و این همان هدف از مرکز قرار دادن کعبه است؛ به صورتی که به واسطه توجه به این نسل پاک، توجه به خداوند متعال حاصل شود و با این دو امر به خدا تقرب جویند. این همان مطلبی است که امام باقر (علیه السلام) به آن اشاره فرمود: «ملاقات امام، کامل کننده حج است»<sup>(۱)</sup> در نتیجه نمی توان این آیه را از آیات حج به حساب آورد.

شیخ صدوق نیز روایت کرده است که: تمیم بن بهلول از پدرش از اسماعیل بن مهران از

ص: ۱۰۴

---

۱- (۱) الکافی، ج ۴، باب اتباع الحج بالزیاره؛ علل الشرائع، ج ۲، العله التي من أجلها وجبت زیاره النبی؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، باب فی ذکر ثواب زیاره الإمام.

جعفر بن محمد برای ما نقل کرد که فرمود: «هرگاه یکی از شما توفیق به جا آوردن حج را یافت، حجتش را با زیارت ما کامل کند؛ چراکه این زیارت کامل کننده حج است».(۱)

همچنین در صحیحہ اُبی عبیدہ آمده که گفت:

امام باقر (علیه السلام) مردم را در مکه دید که چه می کنند؛ سپس فرمود: کارهایی مانند کارهای جاهلیت! به خدا سوگند که چنین دستور ندارند. آنچه دستور دارند، این است که حج خود را انجام دهند و به نذر خود وفا کنند و نزد ما آیند و ولایت خود را به ما خبر دهند و نصرت خویش را بر ما عرضه کنند.(۲)

همچنین امام باقر (علیه السلام) فرمود:

آیا می دانید که کدام زمین نزد خدا بافضیلت تر است؟ هیچ یک از ما سخن نگفت و ایشان خود پاسخ داد: آن سرزمین، مکه است که خداوند آن را حرم خویش ساخت و خانه خود را در آن نهاد؛ سپس فرمود: آیا می دانید که کدام قسمت از سرزمین مکه نزد خدا محترم تر است؟ دیگر بار هیچ کس از ما سخن نگفت و باز ایشان پاسخ داد: آن قسمت، مسجد الحرام است. سپس فرمود: آیا می دانید که کدام قسمت از مسجد الحرام نزد خدا بلند مرتبه تر است؟ باز هم هیچ کس از ما سخن نگفت و ایشان پاسخ داد: آن قسمت که میان رکن و مقام قرار دارد و در کعبه است که آن «حطیم» حضرت اسماعیل (علیه السلام) است که در آن زمین به گوسفندانش علوفه می داد و نماز می خواند. به خدا سوگند که اگر بنده ای در این مکان گام نهد و شب ها را تا روز به نماز بایستد و روزها را تا شب روزه بدارد، ولی به حق و حرمت ما اهل بیت (علیهم السلام) آگاه نباشد، خداوند هرگز از او چیزی نپذیرد(۳)؛ چراکه پدرمان ابراهیم (علیه السلام) به پروردگارش عرض کرد: (فَجَعَلُ أَفْنَدَهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ) «دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز» و نفرمود تمام مردم را.(۴)

ص: ۱۰۵

---

۱- (۱) عیون أخبار الرضا، ج ۱، باب فی ذکر ثواب زیاره الإمام؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، باب فان أحصرتم فما استیسر من الهدی.

۲- (۲) الکافی، ج ۱، باب أنّ الواجب علی الناس بعد ما یقضون مناسکهم أن یأتوا الإمام.

۳- (۳) ثواب الأعمال، باب من جهل حق أهل البيت، ص ۲۰۵ و در منابع دیگری البته با اندکی اختلاف در الفاظ حدیث.

۴- (۴) تفسیر العیاشی، ج ۲، باب قوله تعالی: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي، ص ۲۳۳.

مردی از امام باقر (علیه السلام) در مورد آیه ۳۷ سوره ابراهیم که می فرماید: (إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ)؛ «من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم» تا اینجای آیه که می فرماید: (لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ)؛ «بلکه شکرگزار باشند»، نقل کرد و امام (علیه السلام) فرمود: ما همان ها هستیم و ما باقی ماندگان از همان نسل هستیم. در روایت دیگری از حنان بن سدیر، از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ما باقی مانده همان خاندانیم. (۱)

اینکه اهل بیت (علیهم السلام) از فرزندان ابراهیم (علیه السلام) هستند و در کنار بیت مستقر شده اند، خود برهانی مستقل بر این مطلب است که ایشان افراد مورد نظر در دعای ابراهیم (علیه السلام) هستند که او از خدا خواست که امتی مسلم بوده و امامت در ایشان باشد (آیه ۳۷ سوره ابراهیم (علیه السلام)). برای همین کلینی به طور مستقل بابی را برای توضیح همین مطلب باز کرده است. در نهایت دانسته می شود که اوامر سه گانه در آیه با هم مقترن بوده و از هم جدا نیستند.

عبدالله ابن سنان از ذریح محاربی روایت کرده که گفت:

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم، خداوند در کتابش مرا به چیزی امر فرموده و می خواهم که آن را بدانم، فرمود: بگو آن چیست؟ گفتم، کلام خداوند که می فرماید: (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَنَّهُمْ وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ). حضرت فرمود: (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَنَّهُمْ) ملاقات امام است و (و لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ) مناسک است. عبدالله ابن سنان می گوید:

خدمت امام صادق (علیه السلام) رفتم و عرض کردم: فدایت شوم معنای کلام خدا که می فرماید: (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَنَّهُمْ وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ) چیست؟ فرمود: یعنی کوتاه کردن مو، ناخن و چیزهایی دیگر. عبدالله ابن سنان می گوید، عرض کردم: فدایت شوم همانا ذریح محاربی از شما برایم



روایت کرد که شما به او فرموده اید: (ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفَثَهُمْ) یعنی ملاقات امام و (وَأَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ) یعنی مناسک. حضرت فرمود: ذریح راست گفته و تو هم درست می گویی. برای قرآن، ظاهری هست و باطنی و چه کسی می تواند آنچه ذریح تحمل کرده، تحمل کند؟ (۱)

حال چگونه ارتباط با امام معصوم حاصل می شود، در حالی که ما در عالم جسمانی و مادی زندگی می کنیم؟ آیا باید همانند دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) با ایشان قطع ارتباط کرد؟

جواب: این ارتباط، تنها با حضور فیزیکی و پناه بردن به ایشان حاصل می شود که البته همراه با توجه داشتن به خداوند به واسطه ایشان در زیارت کامل می گردد (به سوی ما آیند و ما را به ولایتشان مطلع سازند و نصرتشان را بر ما عرضه کنند) و این همان چیزی است که اهل بیت (علیهم السلام) به آن اشاره کرده اند.

## برهان پنجم

### اشاره

آنچه که روایت با سند صحیح به آن اشاره دارد و کلینی آن را با سند خود نقل کرده، بدین شرح است:

از علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی از جعفر بن بشیر و محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از ابن فضال همگی از ابی جمیل از خالد بن عمار از سدیر نقل می کند که: زمانی که امام باقر (علیه السلام) وارد مسجد الحرام می شد و من خارج می شدم؛ ایشان دست مرا گرفت و رو به کعبه ایستاد و فرمود: ای سدیر! همانا مردم مأمور شدند که نزد این سنگ ها (کعبه) آیند و گرد آن طواف کنند؛ سپس نزد ما آیند و ولایت خود را نسبت به ما اعلام دارند و همین است گفته خدا که می فرماید: (وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى) (۲)؛ «همانا من آمرزنده ام آنکه را ایمان آورد و کار شایسته کند و سپس رهبری شود». آن گاه با دست به سینه اش اشاره کرد و فرمود: به سوی ولایت ما [رهبری شود]. سپس فرمود: ای سدیر! آیا کسانی که مردم را

ص: ۱۰۷

۱- (۱) بحار الأنوار، ج ۹۶، باب الخمس والخمسون، الرجوع من منی، ح ۲۰؛ معانی الأخبار، ص ۳۴۰.

۲- (۲). طه: ۸۲.

از دین خدا گمراه می کنند، به تو نشان دهم؟ سپس در آن زمان به ابوحنیفه و سفیان ثوری نگریست که در مسجد حلقه زده بودند و فرمود: اینها ایند که بدون هدایت از جانب خدا و کتابی آشکار، از دین خدا جلوگیری می کنند. همانا این پلیدان اگر در خانه های خود بنشینند و مردم کسی را بر آگاهی از خدای تبارک و تعالی و رسولش نیابند، نزد ما آیند تا ما به آنها از خدای تبارک و تعالی و رسولش خبر دهیم. (۱)

باید توجه داشت که مرحوم کلینی این بحث را اعتقادی دانسته و آن را در کتاب الحجّه از اصول کافی آورده است؛ مانند آن کاری که در بحث خمس و انفال انجام داده است. ایشان قصد داشته این نکته را بیان کند که علت تشریح خمس و انفال که از منابع مالی عموم مردم است، ولایت اهل بیت (علیهم السلام) بر این اموال است و بحث از ولایت، بحثی اعتقادی است و با این کار، هدف از قرار دادن این بحث در کتاب الحجّه را روشن کرده است.

همچنین سرپرستی بر انفال و فیه از ابواب بزرگ و مهم دستورات اسلامی است و برای همین تحت ولایت امام معصوم قرار گرفته اند. در برخی روایات آمده است که امام، پروردگار تدبیر بر زمین است و به اذن خدای متعال تدبیر و مدیریت می کند؛ البته با استفاده از اوامر خدای منزّه و متعال که فرمود: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)؛ «من در زمین خلیفه ای می آفرینم، که ولایت کامل به امر خدای متعال در دست اوست».

فقیه باید درباره این مقدمات اعتقادی بحث کند تا مبانی فقهی خود را بر اساس آن پایه ریزی نماید و پس از آن به بحث مسائل و ابواب فقهی متصل و مرتبط برسد.

در این برهان امام باقر (علیه السلام) به توحید در عبادات در مقابل بت پرستی با استناد به آیه ۸۲ سوره طه می پردازد: این آیه که می فرماید: (وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)؛ «و من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم».

ص: ۱۰۸

---

۱- (۱) الکافی، ج ۱، باب أنّ الواجب علی الناس بعد ما یقضون مناسکهم أن یأتوا الإمام.

این آیه بیان می‌دارد که مغفرت خداوند مخصوص اهل ایمان و عمل‌کنندگان به عمل صالح است و حج از بارزترین این اعمال است؛ چنان که در روایت آمده است که «حاجی مانند روزی که از مادرش متولد شده، از گناهانش پاک می‌شود» (۱). اما با این حال، غفران الهی با هر سببی از اسباب که به دست بیاید، مشروط به شرط دیگری است که آن «اهتداء» است.

«و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می‌آمزم!»؛ سپس حضرت با دست به سینه مبارکشان اشاره کردند و فرمودند: «به ولایت ما»؛ یعنی ایمان به توحید و عمل صالح به تنهایی کافی نیستند و با اهتداء به اهل بیت (علیهم السلام) و اقتداء به تعالیم و ارشادهای ایشان تکمیل می‌شوند.

همچنین مرحوم کلینی در باب شناخت امام و مراجعه به ایشان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که:

خدای تبارک و تعالی بندگانش را به راه‌های هدایت خبر داده و برای ایشان در آن راه‌ها، چراغ‌های بلند قرار داده و به آنها خبر داده است که چگونه راه بپیمایند و فرموده است: (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)؛ «و من آمرزگار آن کسانم که توبه کرده و عمل صالح داشته و سپس راه هدایت بپیماید». همچنین فرموده است: (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)؛ «خدا فقط از پرهیزکاران می‌پذیرد». پس کسی که از اوامر خدا باک داشته باشد، خدا را در حالی که مؤمن به دین محمد (صلی الله علیه و آله) است ملاقات کند. افسوس، افسوس، که مردمی گذشتند و پیش از آنکه هدایت یابند، مردند و گمان بردند که مؤمن هستند؛ ولی از آنجا که نمی‌دانستند، مشرک بودند.

هر که از در به خانه وارد شود، ره یافته و آنکه راهی غیر از در را در پیش گیرد، راه هلاکت پیموده است. خدا اطاعت ولی امرش را به طاعت رسولش و طاعت رسولش را به طاعت

ص: ۱۰۹

خودش پیوند داده است، پس هر که از والیان امر اطاعت نکند، خدا و رسولش را اطاعت نکرده و همین است اقرار به آنچه از طرف خدای عزوجل نازل شده است. (۱)

از امام محمد باقر (علیه السلام) نیز نقل شده است که فرمود:

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سواره از شهر بیرون شد و علی (علیه السلام) همراهش پیاده می رفت. فرمود: ای ابوالحسن! یا سوار شو یا برگرد؛ زیرا خدا به من دستور داده که سوار شوی چون سوارم و پیاده باشی چون پیاده ام و بنشینم چون نشسته ام، جز در اقامه حد الهی که باید در آن نشست و برخاست کنی. خدا به من کرامتی نداده، جز آنکه مانندش را به تو داده؛ مرا به نبوت و رسالت مخصوص کرده و تو را در آن ولی من قرار داده است که حدودش را اقامه کنی و در مشکلاتش قیام کنی. بدان که مرا به راستی مبعوث به نبوت کرد؛ کسی که منکر توست به من ایمان ندارد، و کسی که کافر به توست به خدا ایمان ندارد. فضل تو از فضل من است و فضل من از خداست و این است معنی قول خدای عزوجل که می فرماید: (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ) بدان باید شاد باشند؛ آن بهتر است از آنچه فراهم کنند. فضل خدا نبوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شماسست و رحمتش، ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. فرمود: شیعه به نبوت و ولایت باید شاد باشند و آن بهتر است از آنچه جمع کنند؛ یعنی مخالفان از اهل و مال و فرزند دنیا جمع می کنند.

به خدا یا علی! تو آفریده نشدی مگر برای آنکه خدا پرستیده شود و به وسیله تو نشانه های دین شناخته شود و راه کهنه اصلاح گردد. هر که از تو جدا شد گمراه است و راهی به سوی خدا ندارد. این است گفتار پروردگار عزوجل: (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)؛ «من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم». یعنی به ولایت تو.

پروردگار تبارک و تعالی به من دستور داده که همان حقی که برای من مقرر شده، برای تو مقرر کنم. حق تو بر هر که به من ایمان آورده واجب است. اگر تو نبودی، حزب خدا شناخته

ص: ۱۱۰

نمی شد و به وسیله تو، دشمن خدا شناخته می شود. هر که با ولایت تو خدا را ملاقات نکند، چیزی از اعمال همراه ندارد و خدای عزوجل به من نازل کرد که «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ «ای پیغمبر، برسان آنچه را به تو نازل شده از پروردگارت». (مائده: ۶۷) مقصود ولایت توست ای علی! (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)؛ «و اگر نرسانی تبلیغ رسالت نکردی». اگر آنچه دستور داشتم در مورد ولایت تو را نرسانده بودم، اعمالم تباه می شد و هر که خدا را بی ولایت تو ملاقات کند، اعمالش تباه است. این وعده ای است که برای من تحقق می یابد. من هیچ نگویم، جز آنچه پروردگارم گوید و آنچه گویم از طرف خدای عزوجل گویم که درباره تو نازل کرده است. (۱) درود خدا بر پیامبر و خاندان پاکش.

از مفاد آیه روشن می شود که از اسباب مغفرت خدا، توبه و عمل صالح است و این مغفرت، تنها با یک چیز به نام اهتداء و هدایت حاصل می شود. با توجه به نص آیه قرآن که می فرماید: (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)؛ «و من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم!»، هیچ بنده ای، تا هنگامی که به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) هدایت نشود، به سوی خدا نیز راه نمی یابد. برای فهماندن همین مطلب، امام با دست به سینه مبارکشان اشاره کردند. اعمال انسان از قبیل حج و نماز سودی ندارند و پذیرفته نمی شوند مگر با اهتداء به ولایت اهل بیت (علیهم السلام). توحید در عبادت با ولایت ایشان کامل می شود و اعتقاد به توحید و انجام اعمال فراوان با اضافه شدن اهتداء به اهل بیت (علیهم السلام) به غفران منجر می شود. بعد از شناخت توحید، چیزی جز ولایت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) و اوصیای الهی از خاندانش نیست.

در این استدلال باید تأمل کرد و دید که چگونه بر عمومیت اسباب مغفرت دلالت می کند.

همان گونه که در روایات شیعه و سنی آمده، نمازهای پنج گانه (فرائض یومیه)، پاک کننده و سبب آمرزش گناهان است. در روایات اهل بیت (علیهم السلام) به طور خاص بر این

ص: ۱۱۱

مطلب اشاره شده و امام باقر (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود:

اگر بر در خانه یکی از شما نهری باشد که روزی پنج مرتبه خود را از آن شستشو دهد، آیا دیگر پلیدی در آن شخص باقی می ماند؟ عرض کردیم: نه، فرمود: نماز هم مانند این نهر جاری است؛ هرگاه نمازی به جا آورده می شود، گناهان بین دو نماز را از بین می برد. (۱)

این نمازهای پنج گانه، باوجود اینکه عبادت هستند و سبب مغفرت گناهان اند، مشروط به اهداء به ائمه و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) هستند. کسی که این ولایت را انکار کند، تا دنیا دنیاست، عبادتی از او پذیرفته نمی شود؛ چنان که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «همانا والاتر از هر عبادت، عبادتی است، و حب ما اهل بیت (علیهم السلام)، والاترین عبادت هاست». (۲)

### سبع المثانی، فاتحه الكتاب ما در قرآن است

مانند این کلام را که در سوره طه آمده، اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر سوره حمد بیان کرده اند. سوره حمد که دربرگیرنده تمام قرآن معرفی شده و خود قرآن از آن به قرآن عظیم تعبیر کرده است؛ همان طور که آیه ۸۷ سوره حجر می فرماید: (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ)؛ «ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم».

سوره حمد از مثانی به حساب می آید که بعضی از آیاتش بعضی دیگر را توضیح می دهد و بعضی از آیات، بعضی دیگر را تصدیق می کند؛ همان گونه که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز بر این مطلب اشاره کرده و می فرمایند: «بخشی، بخش دیگر را توضیح می دهد و برای بخشی دیگر شاهد است».

سوره حمد به خاطر اهمیت محتوایش، دو مرتبه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و اهل بیت (علیهم السلام) نیز به این موضوع اشاره فرموده اند. برای مثال محمدبن مسلم از امام صادق (علیه السلام) روایت

ص: ۱۱۲

۱- (۱) وسایل الشیعه، ج ۴، باب وجوب صلوات الخمس، ح ۴۳۸۷.

۲- (۲) المحاسن للبرقی، ج ۱، کتاب الصفوه والنور والرحمه، باب الحبّ.

کرده است: «درباره آیه ۸۷ سوره حجر از امام پرسیدم. فرمود: فاتحه الکتاب است که کلام در آن دوتا دوتا است». در روایت دیگری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید که خداوند با فاتحه الکتاب، بر من از گنج های بهشت منت نهاد. در آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» وجود دارد؛ آیه ای که خداوند درباره اش در آیه ۴۶ سوره اسراء می فرماید: (وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَخِذَهُ وَ لَوْ عَلَيَّ اَذْبَارِهِمْ نُفُورًا) ؛ «و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی، آنها پشت می کنند و از تو روی بر می گردانند».

سوره حمد به شهادت اول، دوم و سوم اشاره دارد، پس کلام خدا که می فرماید: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) (۱) به شهادت اول اشاره دارد، و آن عبارت «لا اله الا الله» است. کلام خدا که می فرماید: (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) (۲) به معاد اشاره دارد که از اصول دین است. کلام خدا که می فرماید: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) (۳) ، به مقام تشریح و نبوت اشاره دارد؛ چرا که عبادت جز با حرکت در مسیر و خط نبوت و رسالت محقق نمی شود. کلام خدا که می فرماید: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ) (۴) به مقام امامت در امت اشاره دارد. در اینجاست که گروهی در میان امت اسلامی یافت می شوند که می گویند، شب و روز از خدا می خواهیم که ما را به صراط مستقیم ایشان هدایت کند. خدا در آیه ۶۹ سوره نساء می فرماید:

(وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسْبُ أَوْلِيَكَ رَفِيقًا)

ص: ۱۱۳

- 
- ۱- (۱) . ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است [خداوندی که] بخشنده و بخشایشگر است [و رحمت عام و خاصش همگان را فرا گرفته است].
  - ۲- (۲) . [خداوندی که] مالک روز جزاست.
  - ۳- (۳) . تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.
  - ۴- (۴) . ما را به راه راست هدایت کن... راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی، نه کسانی که بر آنان غضب کرده ای و نه گمراهان.

و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، [در روز رستاخیز] هم نشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آنها هم نشینان خوبی هستند!

این راه، همان راهی است که از گمراهی در علم و از غضب در عمل منزه است؛ یعنی راه معصومان به لحاظ علمی و عملی، و اینان هدایتگران به سوی راه مستقیم هستند که خدا آنان را به سه صفت توصیف کرد:

اول: ایشان را از نعمت خاص خود برخوردار کرد؛ آن گونه که پیامبران را برخوردار ساخت و کس دیگری را به آن متنعم نکرد.

دوم: آنان هیچ گاه مورد غضب خدا قرار نمی گیرند و اگر غیر از این بود، شایستگی هدایت امت را پیدا نمی کردند.

سوم: گمراهی هرگز به آنان راه ندارد و اگر جز این بود، هدایتگر و هدایت کننده امت نبودند.

قرآن کریم از هیچ فرد دیگری در این امت به غیر از اهل بیت (علیهم السلام) سخنی نگفته است که به چنین نعمت و لطفی از جانب خدا دست یافته باشند.

برای همین، سوره حمد اصول دین از توحید ذات و صفات را دربر گرفته و خدا را به رحمانیت و رحیمیت توصیف کرده است. این سوره به اقرار به معاد، نبوت، نیاز به نبوت و ضرورت هدایت به راه مستقیم اشاره کرده است؛ چنان که این سوره از برائت از کسانی که مورد خشم خدا قرار گرفته اند و گمراهان که دشمنان خدا، پیامبر و ائمه طاهرین (علیهم السلام) هستند، غفلت نکرده است. این همان چیزی است که مسلمان در نمازش آن را از خدا طلب می کند که خداوند برایش ائمه ای هدایتگر قرار دهد.

همچنین این سوره بیان می دارد، هر مسلمانی که این سوره را تا اینجا می خواند، اسلام آورده، ولی هنوز به هدایت تامه راه نیافته است؛ اگرچه به شهادتین و معاد اقرار



کرده است. با این حال سوره مبارک حمد، مسلمان نمازگزار را هر روز مخاطب خویش قرار داده تا از خدا بخواهد او را به راه راست هدایت کند و این بدان معناست که با اقرار به شهادتین و معاد، هدایت کامل نمی شود؛ چراکه شهادت سوم به دو شهادت دیگر ضمیمه نشده است.

این گروه ناچیز (وهابیان) نقاب توحید را بر چهره می گذارد و به بت پرستی زمان جاهلیت دعوت می کنند؛ به طوری که در ادبیاتشان، طعم مقتضیات شهادت دوم چشیده نمی شود و نتایج شهادت دوم در محاسبات و ادبیات ایشان دیده نمی شود. پس ناچاریم شهادت سوم را به دو شهادت اول بیافزاییم؛ چراکه هدایت به راه مستقیم، شرط رسیدن به بهشت و رهایی از جهنم است. پس امامت، شرط هدایت است و هیچ عبادتی جز با امامت پذیرفته نمی شود. نبوت، تنها ارائه راه و آشکار کردن احکام و مقدمه ای برای امامت است؛ امامت نیز با امر ملکوتی از جانب پروردگار محقق و مشخص می شود و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، هم پیامبر است و هم امام یا به بیان دیگر، ایشان امام ائمه است.

لفظ «اهتدی» با تعابیر مختلف و جنبه های گوناگون در قرآن کریم آمده است، اما بر حقیقت واحدی دلالت می کند؛ یعنی خدایا برای ما هدایتگرانی قرار بده که هدایتگر و هدایت شده باشند تا ما به ایشان اقتدا کنیم. این یعنی امام و امامت که این معنی در سوره حمد با لفظ هدایت آمده و می فرماید: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) یعنی برای ما هدایت شده و هدایتگری قرار بده تا ما به او اقتدا کرده و بر اساس ولایت او گام برداریم. این معنی، در دل نماز آمده است؛ نه اینکه تنها در اذان و اقامه به آن اشاره شده باشد؛ به نحوی که در نماز با زبان خود با قرائت سوره حمد، بدان اقرار می کنیم.

برخی از فقها مانند صدوق در «من لا یحضره الفقیه»، مفید در «المقنعه» و شیخ طوسی در «النهایه» و «مبسوط»، به استحباب دعای استقبال به قبله، در ابتدای نماز فتوا داده اند که بعد از تکبیره الاحرام گفته می شود. برای اینکه از ملت ابراهیم (علیه السلام) باشی، که او هم بر دین

محمد (صلی الله علیه و آله) بود و از شرک به خدا با قدم گزاردن در راه علی (علیه السلام) و با هدایت علی (علیه السلام) خارج شوی، بعد از تکبیره الاحرام به خدا توجه می کنی و می گویی: «من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفریده؛ آگاه به آشکار و پنهان و بخشنده و مهربان است. در حالی که بر دین ابراهیم (علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه و آله) و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستم، در ایمان خود خالص و تسلیمم و از مشرکان نیستم؛ نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند جهانیان است.» (۱)

## نتیجه

شهادت اول تنها با شروط آن کامل می شود؛ چنان که امام رضا (علیه السلام) نیز فرمود: شهادت سوم از ارکان شهادت اول و از شروط آن به حساب می آید و شخص مسلمان با شهادت سوم هدایت می شود. در آیه ۸۲ سوره طه نیز آمده است: (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)؛ «و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم». این همان هدایتی است که سوره حمد به آن اشاره دارد و ما را به راه راست هدایت می کند؛ راه کسانی که خدا آنها را با طهارت و نعمت خاص خود متنعم کرده و آنها را از هرگونه آلودگی منزّه داشته است. آنان در گفتار و رفتار معصوم اند و توجه به اهل بیت (علیهم السلام) و داشتن ولایتشان و حرکت در راه هدایتشان، باعث کامل شدن عبادات و اعمال می شود. برترین تحیات و درودها بر ایشان باد.

این مقصود کلام امام باقر (علیه السلام) خطاب به سدیر است؛ در حالی که امام رو به کعبه کرده بود، فرمودند:

ای سدیر، همانا مردم امر شدند که به سوی این سنگ ها آیند و آنها را طواف کنند؛ سپس به سمت ما آیند و ولایتشان را به ما اعلام دارند و این مفاد کلام خداست که می فرماید: (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)؛ «و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و

ص: ۱۱۶

عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آرمزم». سپس حضرت با دست خود به سینه مبارکشان اشاره کردند و فرمودند: به ولایت ما. سپس فرمودند: ای سدیر! آیا به تو منع کنندگان از دین خدا را نشان بدهم؟ سپس به ابوحنیفه و سفیان ثوری که در آن زمان در مسجد حلقه درس داشتند، نگاه کردند و فرمودند: اینان ممانعت کنندگان از دین خدایند؛ چرا که هیچ هدایت و دلیل روشنی از جانب خدا ندارند. اگر این افراد خبیث در خانه هایشان می نشستند و مردم پس از جست و جو، کسی را برای آگاهی از دین نمی یافتند، نزد ما می آمدند و ما آنها را از خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطلع می ساختیم و مردم نیز گمراه نمی شدند. (۱)

برهان پنجمی که امام باقر (علیه السلام) به آن اشاره می فرماید، بدین شرح است: اولاً معنای توحید در عبادت که در مقابل بت پرستی است، اقرار و تولی به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است. ثانیاً زیارت کردن، یکی از راه های نشان دادن تولی به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و میل به ایشان است؛ آن هم زیارت با معرفت. پس زیارت، خود نوعی از تجدید پیمان و محکم کردن عهد با اهل بیت (علیهم السلام) و اظهار محبت به ایشان است.

در نتیجه زیارت قبور اهل بیت (علیهم السلام) و التزام به ولایتشان، کامل کننده عبادات و از شرایط قبولی حج و توجه نمودن به کعبه است. قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام)، از ارکان معارف دین و سبب قبولی طاعات بوده و کسی که با این رکن دشمنی کند، می خواهد مردم را به عبادات قریش که در واقع بت پرستی بود، ارجاع دهد و برخی اوامر الهی را از برخی دیگر جدا کند و عبادت ها و عادت های زمان جاهلیت را رواج دهد.

## برهان ششم

### اشاره

خداوند در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره مبارک حج می فرماید:

وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ \* وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

ص: ۱۱۷

۱- (۱) الکافی، ج ۱، باب الواجب علی الناس بعدما یقضون مناسکهم.

[به خاطر بیاور] زمانی را که جای خانه [کعبه] را برای ابراهیم (علیه السلام) آماده ساختیم [تا خانه را بنا کند و به او گفتیم]: چیزی را همتای من قرار مده! و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان [از آلودگی بت ها و از هرگونه آلودگی] پاک ساز! و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند.

این آیه مبارکه هدف حج و تمامی عبادت ها را بیان می دارد و متذکر می شود که حضرت ابراهیم (علیه السلام)، اولین مبلغ از جانب پروردگار برای دعوت به حج است. «وَأَذِّنْ» یعنی اعلان کن و مردم را به حج امر کن. روایات شیعه و سنی نیز این مطلب را تأیید می کند.

سپس بعد از فراخواندن مردم برای حج در ادامه آیه مبارکه می فرماید: «مردمانی سوی تو آیند»؛ این آمدن، آمدن به سوی کعبه و خدا، بدون واسطه نیست، چراکه اگر این گونه بود می فرمود: «سوی من آیند» در حالی که «آمدن» اول، به سوی حضرت ابراهیم (علیه السلام) است.

آمدن به حج، اجابت دعوت است و این اجابت دعوت الهی، با آمدن نزد ولی خدا کامل می شود. حج که قصد به سوی خداست، به واسطه آمدن نزد حضرت ابراهیم (علیه السلام) صورت می پذیرد؛ چراکه او وجیه درگاه الهی است و در نماز و طواف و دیگر عبادات حج متوجه او می شویم. پس باید با ابراهیم (علیه السلام) هم پیمان شد و به او محبت داشت و دل به او داد.

این آیه مبارکه نیز مفهومی مشابه با آیات گذشته دارد؛ آیه ۳۷ سوره ابراهیم می فرماید:

(رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمینی بی آب و علف، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز.

پس خدا ابراهیم (علیه السلام) و خانواده اش را در کنار خانه اش ساکن کرد تا نماز را بپا دارند و حافظ دین باشند و خانه را برای طواف کنندگان، قیام کنندگان، رکوع کنندگان و سجودگران پاکیزه کنند و مردم را برای حج دعوت کنند. با این حال اگر نزد ابراهیم (علیه السلام) و فرزندانش از نسل اسماعیل نروی، حج مقبولیت و ارزشی نزد خدا ندارد؛ دل ها باید به سوی ایشان و محبت و ولایت ایشان تمایل نشان دهند و ابراز اطاعت کنند و آنان را در قصد به سوی خدا واسطه قرار دهند.

اینکه خداوند متعال حضرت ابراهیم (علیه السلام) را در خانه خود اسکان داد و ایشان نیز خانواده خود را در آنجا ساکن کرد، به منظور رفتن به سوی آنها و ابراز علاقه به ایشان بود؛ او بود که از بیت الله الحرام مکانی را برای عبادتش اختصاص داد، در حالی که سنگ ها بر جای خود استوار بودند. اگر ابراهیم (علیه السلام) این کار را انجام نداده بود، سنگ ها بتی بیش نبودند، همان گونه که حج در دوران جاهلیت این چنین بود.

به همین منظور از مستحبات هنگام دخول به بیت الله الحرام، سلام دادن و درود فرستادن به سیدالانبیا، محمد (صلی الله علیه و آله) و سپس سلام دادن بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) بیان شده است؛ گویی که حاجی بر آنان وارد شده و زائر آنان است. (۱)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: در حالی که بر در مسجد ایستاده ای بگو:

سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، با نام خدا و به واسطه خدا و از خدا و هر آنچه خدا بخواهد؛ و درود خدا بر انبیا و فرستادگانش و درود بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و درود بر ابراهیم (علیه السلام) و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است. (۲)

در نتیجه آمدن برای زیارت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ابراهیم (علیه السلام)، آمدن نزد خداست. در مورد اهل بیت (علیهم السلام) نیز همین گونه است؛ چراکه اینان همان خاندان و امت مسلمان اند که

ص: ۱۱۹

۱- (۱) الوسیله، ابن حمزه طوسی، ص ۱۷۲.

۲- (۲) المقنع، آداب دخول مسجدالحرام، ص ۲۵۵.

ابراهیم (علیه السلام) و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مودت و محبتشان دعوت کردند.

تجدید عهد کردن با اهل بیت (علیهم السلام) که با رفتن نزد ایشان و زیارتشان محقق می شود، در واقع تجدید عهد کردن با خداست؛ چنان که در «تهذیب الاحکام» روایت شده، هنگامی که زید شحام از امام صادق (علیه السلام) پرسید: «جزای کسی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) را زیارت کند چیست؟» ایشان فرمود: «مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کند».(۱)

این ویژگی، در اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) نیز وجود دارد؛ چنان که در کامل الزیارات آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «کسی که قبر حسین بن علی (علیهما السلام) را در روز عاشورا با معرفت زیارت کند، مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده باشد».(۲)

این اماکن به هدف انجام عبادات و برپایی شعائر در آنها زیارت می شوند؛ و گرنه سنگ ها و طواف دور آنها، بدون ولی خدا و منتخبان خدا، در منطق قرآن عبادتی بت پرستانه شمرده می شود، نه آن گونه که این فرقه منحرف ادعا می کند. بنابراین انبیا و اوصیا در رب های الهی اند که به وسیله آنها متوجه خدا می شویم و اگر آنها نباشند، حج، در حقیقت حج ابراهیمی نیست و حج جاهلی است.

### مقام ابراهیم (علیه السلام)

خداوند در آیه ۱۲۵ سوره بقره می فرماید:

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ ۖ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾

ص: ۱۲۰

۱- (۱) تهذیب، ج ۶، ص ۴؛ شیخ فرموده است: معنای کلام امام این است، کسی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را زیارت کند، مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده باشد، یعنی زائر پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجر و پاداش بسیار در قیامت دارد، مثل اینکه خدا او را به آسمان بالا برده باشد و او را به عرشش که بر دوش ملائکه است، نزدیک کرده باشد و بعضی از ملائکه اش را برای تکریم وی به او نشان دهد. این البته بر خلاف آن چیزی است که مشبّه می گویند.

۲- (۲) کامل الزیارات، باب ۷۱، ثواب من زار الحسین (علیه السلام) یوم عاشوراء؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، باب تأکد استحباب زیاره الحسین، ص ۲۹۱.

و [به خاطر بیاورید] هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم! و [برای تجدید خاطره] از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید! و ما به ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید.

تعبیر به «مقام» در آیه شریف، بر بزرگی و عظمت آن مکان دلالت می کند؛ در حالی که مقام ابراهیم (علیه السلام) نیز سنگی مانند سنگ های دیگر آنجاست؛ چنان که در آیه ۴۰ سوره نازعات آمده است: (وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ)؛ «و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد». همچنین خداوند در آیه ۷۹ سوره اسراء می فرماید: (عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا)؛ «امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد!». این جایگاه بلند برای سنگ، تنها به خاطر تماس با بدن حضرت ابراهیم (علیه السلام) به دست آمد؛ چراکه در هنگام ساخت کعبه، در آنجا ایستاده بود و برای همین آن مکان، تقدس پیدا کرد و محلی برای نماز شد. پس خدا به این سنگ عظمت و بزرگی عنایت کرد و آن را مقام نامید و به ما امر کرد که در آنجا نماز بگزاریم؛ یعنی در میان نماز طواف و دیگر اعمال حج و عمره، رو به آن مقام و کعبه بایستیم؛ این همان توجه به خداست. در نتیجه حاجی اگر می خواهد در عمره، در حج، در طواف و دیگر مراسم ها به پروردگارش توجه پیدا کند، ناچار است به حجت ها، واسطه ها و آیات پروردگارش توجه کند، که مقام ابراهیم (علیه السلام) و کعبه نیز از آن جمله اند.

اگر این سنگ به خاطر تماس با بدن ابراهیم (علیه السلام) به این جایگاه والا رسیده است، پس خود ابراهیم (علیه السلام) و توجه به او چه جایگاهی نزد خدا خواهد داشت؟ در نتیجه توجه به خدا به واسطه ابراهیم (علیه السلام) اولویت خواهد داشت و باید گفت: «ای آبرومند نزد خدا! شفاعت ما را هم بکن».

توجه به بیت الله الحرام بدون توجه به مقام ابراهیم (علیه السلام)، مانند اعمال و مناسک مشرکان است؛ پس باید رمزی دیگر به رمزهای کعبه افزوده شود که آن رمز، توجه به حجت های الهی و آیات خداوند است.

در علم اصول، ثابت شده است که حکم از موضوعش پیروی می کند و ممکن نیست که حکم، علت برای موضوع باشد؛ پس فرض موضوع بر فرض حکم تقدم دارد و حکم نیز در آیه ۱۲۵ سوره بقره که می فرماید: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا) (۱)، وجوب مصلی قرار دادن مقام ابراهیم (علیه السلام) است و موضوع مقام ابراهیم (علیه السلام) و متعلق حکم، رو کردن به مقام ابراهیم (علیه السلام) در نماز است.

چون موضوع بر حکم سبقت دارد، درواقع علت بر معلولش سبقت پیدا کرده است؛ پس موضوع (یعنی مقام ابراهیم (علیه السلام)) که محل نزدیک شدن به خدا، تبرک جستن، تقدس پیدا کردن و عبادت کردن خداست) برای تحقق به علت دیگری نیاز ندارد و متوقف بر چیز دیگری نیست. اینجاست که محمول، یعنی مصلی قرار دادن مقام ابراهیم (علیه السلام) در نماز اضافه می شود؛ البته این توجه به مقام ابراهیم (علیه السلام) در امتداد توجه به کعبه است.

پس حکم، دلالت می کند که موضوع، سابقه ای در قداست دارد و از آموزه های دینی به حساب می آید، با این بیان روشن می شود که بیت الله الحرام باید مشروط به شرطی مقصد قرار گیرد و آن شرط این است که عبادت توحیدی در حج، به ولی خدا (ابراهیم (علیه السلام)) قرین شود. درواقع مکان های مقدس و مشاعر شریف، در اصل برای رسیدن به آثار پیامبران و جایگاه ایشان هدف قرار گرفته اند؛ چراکه خداوند متعال خودش این گونه اراده کرده و آنها را شعائر و وسیله ای برای نزدیکی به خودش قرار داده است.

وقتی سنگی که با پاهای حضرت ابراهیم (علیه السلام) تماس داشته، این عظمت و قداست را به دست آورد، پس درباره مشاهده پیامبر اکرم و اهل بیت (علیهم السلام) - که از حضرت ابراهیم (علیه السلام) و تمام پیامبران، باعظمت تر و پرفضیلت تر هستند - چه باید گفت؟ چراکه نص قرآن بر این مطلب دلالت دارد که علی (علیه السلام) نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. این جایگاهی است که هیچ یک

ص: ۱۲۲

---

۱- (۱) از مقام ابراهیم (علیه السلام)، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید.



از پیامبران و فرستادگان از آن بهره ای نبرده اند. به همین علت خدا اهل بیت (علیه السلام) را در مواقع بسیاری، هم ردیف پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار داده و ویژگی هایی را به ایشان اختصاص داده است.

همچنین این آیه کریمه، دلالت های دیگری نیز دارد؛ از جمله فراگیری تبرک جستن به آثار تمام پیامبران و اولیای الهی، عین توحید بودن این عمل و اینکه ترک آن، عین بت پرستی و جاهلیت شمرده می شود.

این درجه از قداست برای این عمل تنها به این علت است که نشان دهد اینها شعائر الهی هستند؛ پس احترام گزاردن به آنها، از باب احترام گزاردن به خدا واجب است. این آیه کریمه بر این مطلب دلالت دارد که مکان های پیامبران و منتخبان خدا، مایه نزدیکی و عبادت خدا هستند.

این گونه استفاده کردن از آیه بسیار روشن است و از تعبیر آیه به «المقام» این مطالب به دست می آید؛ چراکه تعبیر به «مقام»، دلالتی دینی - شرعی بر این مطلب دارد که مکان، محلی است که از آن تبرک می جویند.

همچنین از اضافه شدن مقام به ابراهیم (علیه السلام)، علت فهمیده می شود؛ پس این حکم، حکم برای همه سنگ ها نیست، بلکه اختصاص به سنگ منتسب به حضرت ابراهیم (علیه السلام) دارد.

حتی قرطبی در تفسیرش از ابن عباس، مجاهد، عکرمه و عطاء نقل کرده است که مقام ابراهیم (علیه السلام)، در حقیقت تمام حج است. همچنین از عطاء نقل کرده که عرفه، مزدلفه جمرات است. شعبی نخعی و مجاهد هم می گویند: تمام حرم، مقام ابراهیم (علیه السلام) است. (۱)

پس با این سخنان در تفسیر مقام ابراهیم (علیه السلام)، روشن می شود که جای جای حج و حرم، از منتسبات حضرت ابراهیم (علیه السلام) پر است و در حقیقت به خاطر ابراهیم (علیه السلام) است که این مکان ها، شایستگی عبادت را به دست آورده اند. اگر حج عبادتی توحیدی و

ص: ۱۲۳

---

۱- (۱) تفسیر القرطبی، تفسیر قوله وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ، ج ۲، ص ۱۱۳.

باعظمت شناخته می شود، به خاطر توجهی است که در اعمال و عبادت های حج به خدا و به واسطه پیامبران پیدا می شود. از این رو اعمال انسان ها به ایشان پیوند می خورد و فرد مسلمان نمی تواند از حجت های الهی و آیات پروردگار در آموزش آموزه های توحیدی، به بهانه توحید اجتناب کند.

## گفتار چهارم: تبرک جستن به مواضع پیامبران

### اشاره

از این قاعده دینی شریف که درباره آن بحث کردیم، قاعده تبرک جستن به آثار پیامبران به دست می آید که دلایل خاص خودش را دارد.

در این بحث به چند نمونه، درباره آثار پیامبران اشاره می کنیم که این آثار، در اثر تماس و برخورد با بخشی از بدن های پاک ایشان، تبرک و تقدس یافته اند و وسیله برآورده شدن حاجت ها شده اند.

### مثال اول: آیه ۳۱ سوره مبارکه مریم

(وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا)

و مرا - هر جا که باشم - وجودی پربرکت قرار داده و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است.

آیه به این معناست که خداوند حضرت عیسی (علیه السلام) را هر کجا که باشد، کانون خیر و برکت قرار داد و به برکت همین ویژگی بود که ایشان، کور مادرزاد و مبتلا به پستی را شفا می داد و مردگان را به اذن پروردگار زنده می کرد. ایشان در هر مکانی که ساکن می شد، واسطه برآورده شدن حاجت ها بود. با این توضیحات، درباره خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) پاک ایشان و کسی که عیسی (علیه السلام) هنگام نزول از آسمان به او اقتدا خواهد کرد و وزیر او خواهد شد، چه می توان گفت؟

## مثال دوم: احترام کردن صحابه در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله)

زهري در جریان صلح حدیبیه زمانی که عروه بن مسعود از نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سوی قریش بازگشت و رفتار صحابه در قبال پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دید نقل می کند:

عروه با دو چشم خود مدتی در رفتار اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دقت کرد و گفت، به خدا سوگند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای وضو استنشاق نکرد، مگر اینکه اصحاب قطرات آن را در کف دست برای تبرک می گرفتند و آن را به سر و صورت می مالیدند، هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنان را به کاری امر می کرد، به آن کار مبادرت می ورزیدند و هنگام وضوی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بر سر قطرات وضو با یکدیگر نزاع می کردند و هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخنی می گفت، گوش فرا می دادند و برای احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خیره خیره به او نگاه نمی کردند. پس عروه به سوی قریش بازگشت و گفت: ای قوم من، به خدا سوگند من پادشاهان بسیاری را ملاقات کرده ام مانند قیصر، کسری و نجاشی؛ اما به خدا سوگند پادشاهی را ندیدم که یارانش همچون اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) او را تکریم کنند. به خدا سوگند پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای وضو استنشاق نکرد، مگر اینکه اصحاب قطرات آن را در کف دست برای تبرک می گرفتند و آن را به سر و صورت می مالیدند. هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنان را به کاری امر می کرد، به آن کار مبادرت می ورزیدند و هنگام وضوی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بر سر قطرات وضو با یکدیگر نزاع می کردند.<sup>(۱)</sup>

در سیره ابن هشام نیز از زبان عروه، رفتار صحابه در قبال پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نقل کرده است. از جمله اینکه صحابه همانند وضوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) وضو می گرفتند و نمی گذاشتند قطره ای از آب وضوی پیامبر به زمین برسد و اگر دانه ای از موهای پیامبر جدا می شد، آن را برای خود نگه می داشتند.<sup>(۲)</sup>

در کتب صحاح آمده است که صحابه آب وضوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برای تبرک می گرفتند و حتی به آبی که از حلق حضرت در حین وضو خارج می شد نیز تبرک می جستند.

ص: ۱۲۵

۱- (۱) صحیح بخاری، ج ۳، باب شروط فی الجهاد والمصالحه مع اهل الحرب، ص ۱۸۰.

۲- (۲) السیره ابن هشام، ص ۵۰۲.

این مسئله، اقرار به متبرک بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ همچنين صحابه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را واسطه برآوردن حاجت ها و نزدیکی به خدا می دانستند.

در نتیجه آیه ۳۱ سوره مریم با آیه ۱۲۵ سوره بقره که می فرماید: (وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى)؛ «و [برای تجدید خاطره] از مقام ابراهیم (علیه السلام)، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید»، هماهنگ و هم نواست.

## مثال سوم: سامری و گوساله

### اشاره

نمونه بعدی، داستان سامری، صاحب گوساله است که در قرآن کریم درباره بنی اسرائیل آمده است و با خروج جناب موسی (علیه السلام) از شهر، برای میقات پروردگار آغاز می شود. قرآن کریم در آیات ۸۷ و ۸۸ سوره طه می فرماید:

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَ لَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَاراً مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ \* فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ)

گفتند: ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم، بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم و سامری این چنین القا کرد \* و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله [واقعی] داشت پدید آورد و [به یکدیگر] گفتند: این خدای شما و خدای موسی (علیه السلام) است! و او فراموش کرد [پیمانی را که با خدا بسته بود].

خداوند داستان را از زبان موسی در آیات ۹۵ و ۹۶ همین سوره، این گونه حکایت می کند:

(قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ \* قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي)

[موسی رو به سامری کرد و] گفت: تو چرا این کار را کردی، ای سامری؟ گفت: من چیزی دیدم که آنها ندیدند؛ من قسمتی از آثار رسول [و فرستاده خدا] را گرفتم، سپس آن را افکندم، و این چنین [هوای] نفس من این کار را در نظرم جلوه داد.

مراد از «رسول» در آیه کریم، چنان که در بعضی روایات نیز آمده، جبرئیل امین (علیه السلام)

است؛ او در حالی که سوار بر مرکبی بود، برای نجات موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل از دست فرعون و سپاهیان و راهنمایی آنها برای عبور از یک طرف شهر به طرف دیگر فرود آمد. او بر مرکبی از جنس نور سوار بود و سامری که از یاران ویژه حضرت موسی (علیه السلام) بود، دید که مرکب جبرئیل (علیه السلام) هر جا که پا می گذارد، در جای پایش یک گیاه می روید. با مشاهده این صحنه، سامری قسمتی از خاک جای سم مرکب جبرئیل (علیه السلام) را برداشت و آن را در گوساله ای که ساخته بود قرار داد و در اثر آن، از گوساله صدا خارج می شد.

### جریان سامری و گوساله در روایات شیعه و سنی

در تفسیر قمی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است:

سامری در روزی که خدا فرعون و یارانش را غرق کرد، پیش روی موسی (علیه السلام) ایستاده بود؛ به جبرئیل (علیه السلام) که بر اسب ماده ای سوار بود و هر جا که مرکبش قدم می گذارد، به حرکت در می آمد، نظاره کرد. سامری که از بهترین یاران موسی (علیه السلام) بود، در این امر تأملی کرد و کمی از خاک مرکب جبرئیل (علیه السلام) را برداشت و آن را در کیسه ای قرار داد، نزد خود نگاه داشت. او گاهی به آن خاک، بر بنی اسرائیل تفاخر می کرد. زمانی که شیطان سراغ آنان آمد و گوساله را ساختند، شیطان به سامری گفت، خاکی را که با خود داری بده؛ سامری آن را آورد و شیطان آن را در شکم گوساله ساخته شده قرار داد؛ سپس زمانی که خاک در آن قرار گرفت، صدایی از آن درآمد و حرکت کرد. (۱)

در جامع طبری آمده: «سخن سامری که می گوید: (فَقَبِضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ)؛ «من قسمتی از آثار رسول [و فرستاده خدا] را گرفتم»، یعنی قسمتی از اثر سم اسب جبرئیل (علیه السلام) را برگرفتم». سپس روایتی از ابن عباس را نقل می کند:

هنگامی که بنی اسرائیل آنچه از آل فرعون باقی بود را به آتش انداختند و شکستند، سامری اثر اسب جبرئیل (علیه السلام) را دید و مقداری از خاک نعلش را برگرفت؛ سپس رو به آتش کرد و آن را

ص: ۱۲۷

در آتش افکند و گفت: ای مجسمه، گوساله ای باش که صدایی همچون صدای گوساله [واقعی] داشته باشد و این گونه مایه بلا و امتحان بنی اسرائیل شد.

در حدیث دیگری از او نقل است که:

سامری آنچه را نزدش بود بر طلاها افکند و مجسمه گوساله ای شد که صدایی همچون صدای گوساله [واقعی] داشت و به بنی اسرائیل گفت: این خدای شما و خدای موسی (علیه السلام) است.

همچنین از مجاهد درباره آیه ۹۶ سوره طه که می فرماید: (فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا) ؛ «من قسمتی از آثار رسول [و فرستاده خدا] را گرفتم، سپس آن را افکندم»، نقل است که گفت:

سامری از اثر نعل اسب جبرئیل (علیه السلام) خاکی برگرفت و آن را بر طلاهای بنی اسرائیل افکند؛ آن گاه مجسمه به گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله [واقعی] داشت تبدیل شد. (۱)

زمانی که خاک نعل اسب جبرئیل (علیه السلام) که سامری آن را در راه فریب کاری و گمراهی استفاده کرد، چنین اثری دارد، در مورد کسی که برتر از جبرئیل (علیه السلام) است چه باید گفت؟ آیا اماکنی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آنها ایستاده و قبر مبارکشان و مکان هایی که با بدن شریفشان برخورد داشته، برکت و تأثیر شگرفی ندارند؟

### گفتار پنجم: اهل بیت، پیامبران و اوصیای الهی (علیهم السلام)، معدن طهارت، برکت و قداست

#### ۱- آیه تطهیر

خداوند در آیه ۳۳ سوره احزاب می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ؛ «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد». در این آیه، خداوند می خواهد به بندگان بگوید که اهل بیت (علیهم السلام) را معدن طهارت و قداست قرار داده و این خواست حضرت حق، اراده ای تکوینی است نه

ص: ۱۲۸

۱- (۱) جامع البیان، الطبری، ج ۱۶، صص ۲۵۴ و ۲۵۵.

تشریحی. به همین جهت، تعبیر «خداوند می خواهد» به کار رفته است. همچنین تعبیر «إنّما» در آیه، نشانه حصر و تأکید است نه عمومیت این حکم برای همه مردم. این اراده، نوعی امداد الهی است که اهل بیت (علیهم السلام) به وسیله آن، قداست و برکت به دست آورده اند؛ چراکه خداوند ایشان را از پلیدی های ظاهری و باطنی پاک گردانید. این عمومیت را می توان از «الف و لام جنس در الرجس» برداشت کرد که شامل همه گناهان و آلودگی های ظاهری مانند خمر، قمار و نجاست می شود. این طهارت و قداست، هدیه ای از جانب خدای متعال به ایشان است؛ چراکه خداوند، شایستگی و لیاقت این موهبت را در ایشان دید و به آینده بندگی شان آگاهی داشت؛ در نتیجه این لطف، از مصادیق قانون «پاداش نخست برای عمل بعدی» است. به همین دلیل، آثار اهل بیت (علیهم السلام)، مقدس و متبرک است و ایشان دلایل روشن خداوند و وسایلی هستند که از طریق آنان می توان به خدای متعال نزدیک شد.

## ۲- مریم (علیها السلام)، دختر عمران

خداوند در آیه ۴۲ سوره آل عمران می فرماید:

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

[به یاد آورید] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.

برخی از مفسران می فرمایند که خداوند، مریم، دختر عمران را دو مرتبه انتخاب کرد: اول، به اختیار و انتخاب او و دوم، اینکه بدون شوهر صاحب فرزند شد. (۱) خداوند او را از هر پلیدی و پستی پاک گردانید و در جواب علمای بنی اسرائیل که او را متهم کردند، او را پاک و پاکیزه قرار داد. این مطلب مانند مفاد آیه ۳۳ سوره احزاب است که

ص: ۱۲۹

---

۱- (۱) تفسیر نور الثقلین، شیخ عباس القمی، ج ۱، ص ۳۶۶، تفسیر قوله إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ! إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ.

پیش تر به آن اشاره شد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؛ «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد». تقدیس در اینجا، به معنای مبارک و پاکیزه بودن است (۱) و هیچ کس جز پیامبران و اوصیا، آن هم با اراده و خواست خدا، به این جایگاه بلند نخواهد رسید.

### ۳- یوسف (علیه السلام)

خداوند در آیات ۹۳ تا ۹۶ سوره یوسف نقل می کند که:

(أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيْرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ \* وَلَمَّا فَصَّالَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ \* قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكِ الْقَدِيمِ \* فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيْرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ)

این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید، بینا می شود و همه نزدیکان خود را نزد من بیاورید \* هنگامی که کاروان [از سرزمین مصر] جدا شد، پدرشان [یعقوب (علیه السلام)] گفت: «من بوی یوسف (علیه السلام) را احساس می کنم، اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید» \* گفتند: «به خدا تو در همان گمراهی سابقت هستی!» \* اما هنگامی که بشارت دهنده فرا رسید، آن [پیراهن] را بر صورت او افکند، ناگهان بینا شد! گفت: «آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید؟»

این آیات به داستان حضرت یوسف (علیه السلام) و جایگاه بلندش نزد خدای متعال اشاره دارد؛ آن هنگام که برادرانش را امر کرد که پیراهن او را بر صورت پدر بگذارند تا بینایش به برکت این پیراهن بازگردد و این عین کلام خداست که: (أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيْرًا)؛ «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید، بینا می شود». در این آیات، شخص

ص: ۱۳۰



شفایافته یکی از پیامبران بزرگ خدا، حضرت یعقوب (علیه السلام) است و شفا به وسیله پیراهنی که با بدن یوسف (علیه السلام) تماس داشته ایجاد شده است. این خود نوعی از واسطه قرار گرفتن و مبارک بودن، به اضافه شفا از جانب خداست. پس شفا حقیقتی از جانب خدا و در واقع، تمام فیض از جانب خداست؛ چراکه او خالق حقیقی همه موجودات ممکن از جمله شفا و طلب شفا است.

در آیه ۸۰ سوره شعراء به نقل از حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمده است: (وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ)؛ «و هنگامی که بیمار شوم، خداوند مرا شفا می دهد». باید به این مطلب توجه داشت که شفا دهنده بودن پیراهن یوسف (علیه السلام) تنها مختص به این مورد نیست؛ بلکه این ویژگی، هر چیزی را که نسبتی با یکی از پیامبران یا یکی از اوصیای الهی که برکت در آنها راه داشته، در برمی گیرد؛ چراکه فعل الهی در جریان طبیعی خود عام و فراگیر بوده و سنتی الهی است. برای همین خداوند در آیه ۷ سوره یوسف (علیه السلام) می فرماید: (لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَائِلِينَ)؛ «در [داستان] یوسف و برادرانش، نشانه ها [ی هدایت] برای سؤال کنندگان بود». قرآن در آیه ۱۱۱ همین سوره می فرماید: (لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى)؛ «در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود. اینها داستان دروغین نبود».

حال که پیامبری (حضرت یعقوب (علیه السلام) به مقام پیامبری دیگر (حضرت یوسف (علیه السلام) به واسطه پیراهن او تبرک و توسل می جوید، پس دیگر بدن یوسف (علیه السلام) چه خواهد کرد؟ این گونه است که آثار پیامبران، مقدس است. بنابراین بدن و آثار خاتم پیامبران چه جایگاهی خواهد داشت؟

خداوند در آیه ۲۴ سوره یوسف (علیه السلام) می فرماید:

(وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ الشُّؤْمَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ)

آن زن قصد او کرد و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی دید - قصد وی می نمود این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چراکه او از بندگان مخلص ما بود.

این آیه نیز بر طهارت اوصیا و پیامبران از پلیدی و گناهان تأکید دارد. خدای متعال در این آیه کریمه شأن یوسف (علیه السلام) را که از «مخلصین» است و به همین دلیل بدی و فحشا را از او دور گردانیده بیان می کند. این مطلب را از این قسمت از آیه که می فرماید: (لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ)؛ «تا بدی و فحشا را از او دور سازیم»، نیز می توان فهمید؛ چراکه خداوند می فرماید: «مانع رسیدن بدی و فحشا به او می شویم» و نمی فرماید: «اجازه نزدیک شدن او به بدی و فحشا را نمی دهیم یا نمی گذاریم یوسف به بدی میل پیدا کند». زیرا از جانب حضرت یوسف (علیه السلام) میل و اقبالی به فحشا نبود و از گناه پرهیز داشت، بلکه این زلیخا بود که میل به یوسف (علیه السلام) نشان داده و اراده فحشا کرد. البته یوسف (علیه السلام) از فحشا کناره گرفت؛ چراکه زلیخا به یوسف (علیه السلام) میل کرد، ولی یوسف (علیه السلام) به او میلی نشان نداد و این مطلب در همین آیه آمده است: (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ)؛ «آن زن قصد او کرد و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی دید - قصد وی می نمود».

امام رضا (علیه السلام) در جواب سؤال مأمون درباره عصمت پیامبران فرمود:

زلیخا میل یوسف (علیه السلام) کرد و یوسف (علیه السلام) هم اگر برهان پروردگارش را ندیده بود به او میل می کرد؛ ولی او معصوم بود و معصوم میل به گناه نمی کند و مرتکب آن نمی شود و پدرم از پدرش حضرت صادق (علیه السلام) برایم روایت کرد که زلیخا اهتمام کرد که انجام دهد و یوسف اهتمام کرد که انجام ندهد. پس مأمون گفت: «آفرین بر شما ای ابوالحسن! (۱)» یوسف پاک و پاکیزه از پلیدی ها بود و هیچ پلیدی، چنان که بعضی ادعا می کنند که به زلیخا میل نشان داد و نزدیک بود که مرتکب فحشا شود، به او نرسید.

ص: ۱۳۲

---

۱- (۱) عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۹، فی تفسیر قوله ولقد همت به.

خداوند در آیات ۹ تا ۱۲ سوره طه می فرماید:

(وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى \* إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى \* فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى \* إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى)

و آیا خبر موسی (علیه السلام) به تو رسیده است؟ \* هنگامی که [از دور] آتشی مشاهده کرد و به خانواده خود گفت: «[اندکی] درنگ کنید که من آتشی دیدم. شاید شعله ای از آن برای شما بیاورم یا به وسیله این آتش راه را پیدا کنم. \* هنگامی که نزد آتش آمد، ندا داده شد که ای موسی! \* من پروردگار توام. کفشهایت را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس طوی هستی.

خداوند همچنین در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نازعات می فرماید:

(هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى \* إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى)

آیا داستان موسی به تو رسیده است؟ \* در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدس طوی ندا داد.

همچنین در آیات ۵۱ و ۵۲ سوره مریم می فرماید:

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا \* وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا)

و در این کتاب [آسمانی] از موسی (علیه السلام) یاد کن که او مخلص بود و رسول و پیامبری و الامقام \* ما او را از طرف راست [کوه] طور فراخواندیم و نجواکنان او را [به خود] نزدیک ساختیم.

در آیات ۲۹ و ۳۰ سوره مبارکه قصص آمده است:

(فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَ سَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ \* فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)

هنگامی که موسی (علیه السلام) مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش [از مدین به سوی مصر] حرکت کرد، از جانب طور آتشی دید. به خانواده اش گفت: «درنگ کنید که من آتشی دیدم؛ [می روم] شاید خبری از آن برای شما بیاورم، یا شعله ای از آتش تا با آن گرم شوید» \* هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین پربرکت، از میان یک درخت ندا داده شد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان».

قرطبی در تفسیرش درباره آیه ۱۲ سوره طه که می فرماید: (إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى)؛ «تو در سرزمین مقدس طوی هستی» می گوید: «المقدس یعنی پاک و القدس یعنی پاکی و زمین مقدس یعنی زمین پاک»؛ تا آنجا که می گوید: «خداوند بعضی قسمت های زمین را بر بعضی دیگر برتری داده؛ چنان که بعضی زمان ها را بر بعضی دیگر برتری داده است». (۱)

صاحب المیزان در تفسیر «الواد المقدس» می گوید:

واژه «وادی» در اصل به معنای محلی است که سیلاب از آنجا می گذرد و به همین اعتبار، شکاف میان دو کوه را نیز وادی می گویند و جمع این واژه، «اودیه» است.

مراد از واژه «ایمن» جانب راست است؛ در مقابل «ایسر» که به معنای سمت چپ است که صفت شاطی می باشد و «بقعه مبارکه»، منطقه مخصوصی است از «کناره سمت راست وادی» که در آن درختی قرار داشته که ندای یا موسی از آن درخت برخاسته است. (۲)

چنانچه خداوند در آیات ۵۱ و ۵۲ سوره مریم فرمود:

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا \* وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا)

و در این کتاب [آسمانی] از موسی (علیه السلام) یاد کن که او مخلص بود و رسول و پیامبری و الامقام \* ما او را از طرف راست [کوه] طور فراخواندیم و نجواکنان او را [به خود] نزدیک ساختیم.

ص: ۱۳۴

۱- (۱) تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۱۷۵، تفسیر قوله تعالی هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى.

۲- (۲) تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲، سوره قصص.

مقصود از طور، چنان که از طریق اهل سنت نیز آمده، کوهی است که خدا با موسی (علیه السلام) در آن سخن گفته است (۱) و منافاتی با آیات قبل ندارد؛ چراکه وادی مقدس طبق نظر بعضی مفسران می تواند بر کوه طور و کوفه انطباق داشته باشد.

در روایتی آمده که مکان قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اول طور سیناست. از ابی جعفر امام باقر (علیه السلام) رسیده که فرمود:

در وصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده بود که مرا به پشت شهر کوفه ببرید؛ زمانی که پاهای شما در سرایشی قرار گرفت و بادی به سمت شما وزیدن گرفت، مرا همان جا دفن کنید؛ چراکه آنجا ابتدای طور سیناست. آنان نیز دستور امام را اجرا کردند. (۲)

این همه تقدس و تبرک برای این وادی، به خاطر صحبت خدا با موسی (علیه السلام) در این سرزمین است. به او امر شد تا کفش هایش را از پا درآورده و در این زمین مقدس برای احترام به آن، پابرنه راه برود؛ چراکه این سرزمین محل نزول وحی و سرزمین مناجات و حضور و نزدیکی به خداوند بود.

نتیجه: قرآن کریم تأکید می کند که بر روی زمین، مکان ها و مناطقی وجود دارد که مقدس اند و باید مقدس و محترم شمرده شوند و این خواست خداست. در آن مکان ها وحی از آسمان نازل می شد و تقرب به خدا حاصل می گشت و اجر و ثواب عبادت ها در این سرزمین بیشتر می شد و دیگر مناطق چنین ویژگی نداشتند. این مسئله خط بطلانی است بر ادعای کسانی که می گویند این احترام و تبرک، شرک و کفر به خداست.

پس آیه ۱۲۵ سوره بقره که می فرماید: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُّصَيِّمًا)؛ «از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید»، قانون گذاری از جانب خداست و مقدس قراردادن این مکان ها وسیله ای برای ارتباط بهتر با او و هدایتی دینی است. این تقدیس نشان می دهد

ص: ۱۳۵

---

۱- (۱) زاد المسیر، ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۷۵.

۲- (۲) تهذیب الأحکام، ج ۶، باب فضل کوفه المواضع التي يستحب فيها الصلاة، ص ۳۴.

این مکان ها از محبوب ترین اماکنی است که خداوند می خواهد در آنها عبادت انجام شود؛ مانند سعی بین صفا و مروه و توقف در عرفات که این جعل، حق طبیعی خداست.

نزد فقیهان امامیه مشهور است که:

در صحیح بودن احیای زمین های موات، شرط است که آن زمین ها از زمین های مورد نظر برای عبادت نباشند که در دین اسلام از مظاهر عبادت لحاظ شده اند؛ مانند سرزمین عرفات و مزدلفه و منا؛ پس احیای زمینی از این مکان ها، اگر زمین موات باشند، صحیح نخواهد بود.

این فتوای فقیهان بود؛ اما به این شرط، اشکالی مطرح است یا به بیان دیگر، این شرط مانعی دارد. احترام و بزرگی شأن این مکان ها در اسلام و مقدس بودنشان نزد خدا و مسلمانان، به خاطر انجام عبادت هایی در طول زمان های مختلف در این مکان هاست. در نتیجه این مطلب، مقام و منزلت این زمین ها را بسیار بالا-تر از آن قرار داده است که آنها را از زمین های موات یا سایر زمین های مباح به حساب آوریم تا به ملکیت و تصاحب افراد درآید و احکام اعتباری متعارف در معامله های مردم بر آنها جاری شود.

### گفتار ششم: اهل بیت (علیهم السلام) انوار الهی

#### اشاره

خداوند در آیات ۳۵ تا ۳۷ سوره نور می فرماید:

(اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ \* فِي بُيُوتِ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ)

ص: ۱۳۶

خداوند نور آسمان ها و زمین است؛ مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی [پرفروغ] باشد؛ آن چراغ در حبابی قرار گیرد؛ حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان. این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی [روغنش آن چنان صاف و خالص است که] نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود. نوری است بر فراز نوری و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند و خداوند به هر چیزی دانا است. \* [این چراغ پرفروغ] در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد]. خانه هایی که نام خدا در آنها برده می شود و صبح و شام در آنها تسبیح او می گویند \* مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند. آنها از روزی می ترسند که در آن، دل ها و چشم ها زیر و رو می شود.

اشاره قرآن کریم در این آیات بر خانه های مقدسی است که خدا اجازه بلندی و بزرگی جایگاه آنها و ذکر نام و یاد خودش در آنها را داده است. در این خانه هاست که خدا تسبیح و عبادات در آنها پذیرفته و ذکر در آنها شنیده می شود؛ دعا زیر قبه آنها بالا رفته و درهای آسمان باز شده و نزدیکی به خدا حاصل می شود. پس این خانه ها، خانه هایی مبارک و مقدس اند که خدا آنها را وسیله و واسطه ای برای قبولی عبادات و ذکر و تسبیح در شب و روز قرار داد. آنها خانه های مخصوصی هستند که قداست، آنها را احاطه کرده و حتی از آنها صادر می شود.

شاهد بر این مطلب، جار و مجرور «فی بیوت» است که در آیه، متعلق به نوری است که خدا آن را برای مردم مثال زد. پس نور در آن خانه هایی است که خدا اجازه رفعت و بلندی آنها را داده است. همچنین آیه متذکر می شود که این نور، نور آسمان ها و زمین است؛ یعنی به آنها احاطه و تسلط دارد و بر آنها از لحاظ خلقت و رتبه وجودی شرافت دارند.

حال این نور، مخلوقی از مخلوقات خداست که در آیه از باب اضافه فعل به فاعلش

به لفظ خدا اضافه شده است و آن عبارت است از انوار خمسه بزرگوار که خداوند برای هر کدام از ایشان، مثال و تشبیهی حسی ذکر کرده تا هم ادراکش برای اذهان آسان شود و هم معنا را تبدیل به سطحی قابل فهم برای بشر کرده باشد. این نور عین ذات حق تعالی نیست؛ چراکه ذات حق، معنایی واحد دارد و تکثربردار نیست؛ در حالی که نور ذکر شده در آیه، متعدد و شعبه شعبه است و به پنج نور تقسیم شده که از یکدیگر مستقل و جدا هستند.

### انوار پنج گانه پیش گفته

اول: مشکات؛

دوم: مصباح؛

سوم: زجاجه؛

چهارم: کوبک دری؛

پنجم: شجره مبارکه.

سپس آیه در ادامه می فرماید: «نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ»؛ «نوری است بر فراز نوری و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند». در زبان عربی، علمای علم بلاغت می فرمایند، هر تشبیه، جمله جدا و مستقلی است که معنا و مفهوم جداگانه ای دارد. پس آیه درصدد بیان یکی از مراحل خلقت موجودات یعنی خلقت نورهای پنج گانه ای است که برتر از فرشتگان، روح، جن، انس و همه موجودات دیگر است. چنان که از ظاهر آیه برداشت می شود، آنها نورهایی هستند که برخی از بعض دیگر گرفته شده اند و با هم در ارتباط هستند.

این نورهای پربرکت که بر آسمان ها و زمین احاطه دارند، همان کلماتی هستند که فرشتگان هیچ اطلاعی از آنها نداشتند. فرشتگانی که عهده دار تدبیر و اداره شئون



آسمان ها و زمین بوده و در جای جای ارکان هستی حضور دارند. فرشتگان تدبیر و اداره شئون آسمان ها و زمین را بر عهده دارند و این نورهای پنج گانه، همان اسم هایی هستند که خدا به آدم (علیه السلام) تعلیم داد و فرشتگان هیچ اطلاعی از آن نام ها نداشتند. این حضرت آدم (علیه السلام) بود که آنها را از آن نام ها باخبر ساخت؛ زیرا خداوند از آن نام ها به غیب آسمان ها و زمین تعبیر کرد.<sup>(۱)</sup> این تعبیر در روایات فریقین نیز آمده است.<sup>(۲)</sup>

اگر این نام ها از جنس عالم آسمان ها و زمین بودند، فرشتگان باید آنها را می شناختند. از این نکته آشکار می شود، نام هایی که حضرت آدم (علیه السلام) آنها را می دانست و فرشتگان آن را نمی دانستند، مخلوقاتی بودند که به آسمان ها و زمین احاطه داشتند و این معنا بر انوار پنج گانه در سوره نور نیز انطباق پذیر است.

این یک نمونه از انواع ارتباط میان آیات قرآنی است؛ به گونه ای که نورهای پنج گانه پیش گفته در سوره نور، همان نام هایی هستند که بر فرشتگان مخفی بودند؛ درحالی که خدا آنها را به آدم (علیه السلام) آموخته بود. ضمن اینکه آنها آن گونه که در ادامه بیان خواهیم کرد، موجودات زنده عاقل و با درک از عالم نور بودند؛ زیرا در سوره بقره از ایشان با ضمیر «هم» و اسم اشاره «هؤلاء» تعبیر کرده و این دو لفظ نیز درباره موجودهای بی جان استفاده نمی شود.

از استعمال این الفاظ، این گونه برداشت می شود که وجود مخلوقات پنج گانه، نوری محیط بر آسمان و زمین و برتر از فرشتگان هستند که فرشتگان نیز به آنها علمی ندارند؛ بلکه خداوند آدم (علیه السلام) را به خاطر نور اینان بر تمام مخلوقاتش - با اینکه فرشتگان مقربى چون جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل (علیهم السلام) میانشان بود - برتری داد و آدم (علیه السلام) به خاطر این نورها، استحقاق مقام خلافت الهی را پیدا کرد و تمام فرشتگان به او سجده کردند.

ص: ۱۳۹

۱- (۱). سوره بقره، آیات ۳۱-۳۳.

۲- (۲) بصائر الدرجات، ص ۸۹؛ المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۴، ص ۴۴.

از این مطلب، این نکته روشن می شود که این نورهای پنج گانه، باطن (غیب) و ملکوت آسمان ها و زمین هستند؛ چراکه نور هرچیز، به منزله روح آن چیز است و بدون نور، ظلمانی خواهد بود. البته منظور از نور در اینجا، نور حسی نیست که اجسام را نشان می دهد، بلکه منظور نور خلقتی است که شیئی را ایجاد کرده و آن را از عدم به عرصه وجود در می آورد. پس نور آسمان ها و زمین، یعنی ملکوت و باطن ایشان و انتقال دهنده آنها از تاریکی عدم به نور وجود. این اسم اعظم خداست که با مسمی متفاوت است و در قدرت و عظمت، بر تمام مخلوقات آسمان ها و زمین برتری دارد.

خواهیم گفت که این نورهای پنج گانه مبارک، همان نام هایی هستند که خداوند متعال به آدم تعلیم داد و به خاطر آنها، توبه او را پذیرفت و حضرت ابراهیم (علیه السلام) را برای رسیدن به مقام رفیع امامت با آنها آزمود. اینان همان پنج نفر اصحاب کساء و اهل آیه مباهله اند. محمد (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام)، فاطمه (علیها السلام)، حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) همان اهل بیت و نور الهی اند که در خانه هایی جای گرفته اند که خدا اجازه رفعت آنها را داده است؛ برای اینکه محل ذکر، تسبیح، عبادت، توجه به خداوند متعال و استحکام بخش آموزه های دینی باشند.

سیوطی در «الدر المنثور» از ابن مردویه از انس بن مالک و بریده، آورده است که گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آیه ۳۶ سوره مبارک نور را قرائت فرمود: (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ)؛ «[این چراغ پرفروغ] در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند»؛ مردی برخاست و عرض کرد: «ای رسول خدا، این خانه ها کدام است؟» فرمود: «خانه های پیامبران»؛ پس ابوبکر برخاست و عرض کرد: «ای پیامبر خدا، آیا این خانه از آنهاست؟» و به خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) اشاره کرد. فرمود: «بله این خانه از برترین آنهاست».<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۴۰

ابوبصیر می گوید، از امام صادق (علیه السلام) درباره کلام خدا پرسیدم: (فِي بُيُوتٍ أذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ)؛ «[این چراغ پرفروغ] در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند»؛ فرمود: «آنها خانه های پیامبرند». (۱)

همچنین جابر از ابی جعفر، امام باقر (علیه السلام)، درباره این آیه: (فِي بُيُوتٍ أذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ)؛ «[این چراغ پرفروغ] در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد]؛ خانه هایی که نام خدا در آنها برده می شود»؛ روایت کرده است که فرمود: «این خانه ها خانه پیامبران است و خانه علی (علیه السلام) از آنهاست». (۲)

حاکم نیشابوری در مستدرک (۳) روایت کرده است که:

از جمله کلماتی که خدا به خاطر آنان توبه آدم (علیه السلام) را پذیرفت، همان نام هایی است که آدم (علیه السلام) به خاطر آنها بر فرشتگان شرافت یافت و به مقام خلافت الهی رسید. این مسئله به آن دلیل بود که آن کلمات از آدم (علیه السلام) برتر بودند و به خاطر آنها توبه اش پذیرفته شد. از بزرگ ترین آن نام ها، نام خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله) است و اگر او نبود، آدم (علیه السلام) و بهشت و جهنمی هم خلق نمی شد. (۴)

نص این دو حدیث شریف نبوی، دلالت دارد که اولین نور این نورهای پنج گانه و نام هایی که آدم (علیه السلام) آنها را آموخت و به آنها متوسل گشت، نام خاتم پیامبران است.

آنچه گفته شد، درباره همه نورهای پنج گانه صدق می کند.

### ائمه نه گانه از فرزندان حسین (علیه السلام) در آیه نور

خداوند که می فرماید: (نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ)؛ «نوری در پی نور دیگر است و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند» (نور: ۳۵)، اشاره ای بر دوام و استمرار قانون

ص: ۱۴۱

۱- (۱) الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱.

۲- (۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۳، تفسیر آیه نور.

۳- (۳) مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۶۱۵.

۴- (۴) همان، استغفار آدم بحق محمد.

امامت و خلافت الهی بعد از آن نورهای پنج گانه تا روز قیامت دارد. لفظ «علی» که یکی از معانی آن پشت سر و در پی هم است، نشان دهنده این استمرار است.

شاهد بر این مطلب را قبلاً عرض کردیم که معنای هدایت، همان رسیدن به مطلوب است و هدایت در مقام تفسیر و بیان مقام امامت و ولایت استعمال شده است؛ چنان که در آیه ۷۳ سوره مبارک انبیا آمده است: (وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا)؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، [مردم را] هدایت می کردند». منظور از هدایت در این آیه، امامت است که این معنا با مقتضای معنای نور نیز سازگار است؛ چرا که امام هدایت کننده به راه خداست.

برای همین امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این قسمت از آیه نور (نوری است بر فراز نوری [دیگر]) فرموده اند: «یعنی امامی که تأیید شده به نور علم و حکمت و از نسل امامی از فرزندان محمد (صلی الله علیه و آله) باشد و این مسئله از زمان آدم (علیه السلام) تا قیامت ادامه خواهد داشت».<sup>(۱)</sup>

از فضیل بن یسار روایت شده است که از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: «نوری است بر فراز نوری؟» حضرت فرمود: «امامی پس از امامی دیگر».<sup>(۲)</sup>

از امام رضا (علیه السلام) نیز در مورد این قسمت از آیه نور (خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند) روایت شده که فرمود: «خدا هر که را دوست بدارد، به ولایت ما هدایت می کند»<sup>(۳)</sup> و در روایت دیگری آمده هر که را بخواهد، به ولایتمان هدایت می کند.

### بیانی دیگر برای آیه مبارکه

در اینجا به بیان دیگری از آیه کریمه که به آن استدلال کردیم، اشاره می کنیم که دقیق تر و روشن تر از بیان اول می باشد.

ص: ۱۴۲

۱- (۱) توحید صدوق، بیانه فی قوله تعالی اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ص ۱۵۸.

۲- (۲) همان، بیانه فی قوله تعالی اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ص ۱۵۷.

۳- (۳) مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ابن مغازلی، ص ۳۱۶؛ بحار، ج ۴، باب ثالث، تأویل آیه النور، ج ۴.

بعد از آنکه گفتیم، «در خانه هایی» متعلق به نور می باشد و نور در خانه هایی است که خدا اجازه رفعتشان را داده، می گوئیم: آیه سومی که آن را در این جایگاه ذکر کردیم، یعنی آیه ۳۷ سوره نور که می فرماید:

(رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ)

مردانی که نه تجارت و نه معامله ای، آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند؛ آنها از روزی می ترسند که در آن، دل ها و چشم ها زیر و رو می شود.

تمام این جمله از مبتدا و خبر گرفته تا انتها، بدل از کلام خدای متعال (فی بیوت) است؛ یعنی در محل جر و بدل از بیوت می باشد.

بنابراین، آیه این گونه معنا می شود که خانه ها، مردانی هستند که نه تجارت و نه معامله، آنان را از یاد خدا باز نمی دارد و این خانه ها خانه های سنگی و گلی نیستند. شواهد بسیاری از آیات قرآن بر این مطلب وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

الف) اینکه قرآن می فرماید: (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ) ، طبق قرائت اهل بیت (علیهم السلام)، فاعل برای «يَسْبِغُ» نیست؛ چراکه واژه یسبغ به قرائت اهل بیت (علیهم السلام) به فتح باء و مجهول است. در این صورت واژه رجال، فاعل یسبغ نخواهد بود و آن، مبتدا و جمله بعدش، خیر است. تمام جمله نیز بدل از بیوت است. پس بیوت، مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش ایشان را باز نمی دارد. کلام امام باقر (علیه السلام) به قتاده بصری، فقیه اهل بصره، نیز به همین نکته اشاره دارد. وی از امام پرسید:

خداوند به شما خیر دهد. به خدا قسم من نزد فقهای دیگر هم نشسته ام. حتی در حضور ابن عباس هم بوده ام، ولی دلم نزد هیچ یک از ایشان همانند محضر شما نلرزد. سپس امام باقر (علیه السلام) فرمود: وای بر تو؛ می دانی نزد چه کسی هستی؟ نزد [آیات ۳۶ و ۳۷ سوره نور] (فِي بُيُوتٍ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا

تُلْهِهِمْ تِجَارَةً وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ (۱)؛ تو در آن جایگاهی و ما آن مردان هستیم. پس قتاده عرض کرد: به خدا قسم درست فرمودی. خدا مرا فدایت گرداند؛ به خدا قسم این خانه ها، خانه های سنگی و گلی نیستند! (۲)

همچنین از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

هر که از در به خانه درآید، ره یافته و آن که راهی غیر از در پیش گیرد، راه هلاکت پیموده. خدا اطاعت ولی امرش را به طاعت رسولش پیوند داده و طاعت رسولش را به طاعت خودش؛ پس هر که از والیان امر اطاعت نکند، خدا و رسولش را اطاعت نکرده و همین است اقرار به آنچه از طرف خدای عزوجل نازل گشته که فرموده است: (خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ)؛ «در هر مسجدی پوشاک زیور به تن کنید» (اعراف: ۳۱) و بجوید خانه هایی را که خدا اجازه داده رفعت گیرند و نامش در آنها برده شود؛ زیرا خدا به شما خبر داده که آنها (رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ) (۳) (اسراء: ۳۶) هستند. (۴)

در نتیجه این خانه ها و مساجد، گلی و سنگی نبوده و از جنس بشر هستند که خدا اجازه ترفیع و تعظیمشان را داده است و یاد خدا نزد ایشان محقق می شود؛ چنان که هنگام رسیدن خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خداوند در آیه ۶۴ سوره نساء امر به استغفار کرده است: (جَاؤُكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ)؛ «به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند». همچنین در آیه ۵ سوره منافقون می فرماید: (تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ)؛ «بیاید تا رسول خدا برای شما استغفار کند».

ص: ۱۴۴

۱- (۱) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد] خانه هایی که نام خدا در آنها برده می شود و صبح و شام در آنها تسبیح او می گویند \* مردانی که نه تجارت و نه معامله ای، آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند.

۲- (۲) کافی، ج ۶، باب ما ینتفع به من المیتة، ص ۲۵۶.

۳- (۳) مردانی باشند که هیچ تجارت و داد و ستدی ایشان را از یاد خدا و گزاردن نماز و دادن زکات باز ندارد و از روزی که دل ها و دیده ها در آن دگرگون شود، بیم دارند.

۴- (۴) کافی، ج ۱، باب معرفة الإمام و الرد الیه، ص ۱۸۱.

پس این خانه هایی که از جنس انسان هستند، در واقع همان مساجد بزرگ خدا بوده و مکان هایی هستند که خدا نزد ایشان یاد شده و نزد ایشان طلب مغفرت می شود که اشاره آیه ۳۱ سوره مبارک اعراف که می فرماید: (خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ)؛ «زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید»، نیز به همین معنی است. منظور از زینت، ایمان و اقرار به واجبات خدا، یعنی اطاعت از اهل بیت (علیهم السلام) و داشتن ولایتشان است.

ولی قرائت با فتح باء (یسبح) را ابن عامر و ابوبکر و ابن شاهی از حفص نیز قرائت کرده اند. (۱) در نتیجه منظور از نوری که در خانه هاست، مردانی است متصف به صفت عصمت که این صفت از عبارت (لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ)؛ «نه تجارت و نه داد و ستد آنان را از یاد خدا باز نمی دارد»، به دست می آید.

بی گمان مردانی که خداوند آنان را نور خود برگزیده است، اهل بیت (علیهم السلام) هستند و اینان همان خانه هایی هستند که خدا اجازه رفعت و بزرگی و توسل به ایشان را داده است؛ خدا نزد ایشان یاد می شود و روز و شب تسبیح می شود.

سؤال: چگونه ممکن است فاطمه (علیها السلام) یکی از مردان مورد نظر آیه محسوب شود؟

پاسخ: واژه های «الرجل» و «الرجال» در آیه مبارکه با توجه به شواهد و قرینه های موجود در آیه، بیانگر شخصیت بزرگ این افراد است که در مقام های مختلف، محکم، بدون لغزش و ثابت قدم اند. مراد از «الرجال» در آیه مبارکه، شخصیت هایی هستند که قدم هایی استوار در مقام های بالای تقوی دارند و در تعبیر قرآنی لفظ «رجل» لفظی مشترک برای زن و مرد به کار رفته است؛ مانند کلام خدا به ابراهیم (علیه السلام) در آیه ۲۷ سوره مبارک حج: (وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ)؛ «و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند». هدف این آیه، اقدام به قدم برداشتن در جواب دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای حج است و فرقی

ص: ۱۴۵

نمی کند اجابت کننده مرد باشد یا زن. مانند این آیه ۲۳ سوره مبارک احزاب که می فرماید:

(صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا)

بر سر عهدهای که با خدا بستند، صادقانه ایستاده اند؛ برخی پیمان خود را به آخر بردند [و در راه او شربت شهادت نوشیدند] و برخی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

خداوند ایشان را در این آیه به دلیل ثبات و استقامتشان به مردی توصیف کرده است.

شکی نیست که چنین برداشتی از آیاتی که لفظ رجال در بردارنده معنای زن و مرد باشد، بدون قرینه پذیرفتنی نیست. البته در آیه محل بحث، قرائن متعددی وجود دارد که پیش از این برخی از آن قرائن ذکر شد و مشخص گردید که مراد آیه از رجال، اهل بیت (علیهم السلام) هستند و فاطمه زهراء (علیها السلام) نیز از ایشان است.

### خلقت نوری اهل بیت (علیهم السلام)

علاوه بر آنچه در آیه نور ذکر شد، در اینجا سخن را با بیان شواهدی که بر خلقت نوری اهل بیت (علیهم السلام) دلالت دارد، به پایان می رسانیم:

شاهد اول: کلام خداوند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آیه ۵۲ سوره مبارک شوری:

(وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ)

همان گونه [که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم] بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم. تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست [و از محتوای قرآن آگاه نبودی] ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی.

این آیه بیان می دارد که خدا به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نوری وحی کرده که همان روح است. شکی نیست که وحی پنهانی از جانب خدا بر ذات و حقیقت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صورت پذیرفته است و آن نور نیز با شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) متحد شده است. برای همین آیه



می فرماید: از آثار این نور این است که (تَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا)؛ «به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم». سپس همین اثر را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر می شمرد:

(وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ «تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی» که این عبارت به روشنی بیان می دارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و این نور، در حقیقت و آثار، یکی هستند.

حال که ذات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نوری است که به راه راست هدایت می کند، پس اهل بیت ایشان (علیهم السلام) نیز - که در آیه مباحله و تطهیر جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانسته شده اند - همین گونه اند. نص این آیه این معنا را می رساند؛ چرا که در آیه فرمود، این روح که از جنس عالم امر است، بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وحی شده و خداوند به وسیله آن بندگان را هدایت می کند. خداوند می فرماید این روح را بر هر کس که بخواهد وحی می کند و این روح را نه مختص به پیامبران کرد و نه گفت که افراد باید پیامبر یا فرستاده ما باشند. آیه ۲ سوره مبارک نحل نیز مانند همین آیه است: (يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ)؛ «فرشتگان را با روح [الهی] بفرمانش بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل می کند».

در این آیه، لفظ «عباده» آورده شده و با لفظ انبیا یا رسول، کلام را تخصیص نزده است؛ این امر بیانگر این است که کسانی را که خداوند با مشیتش انتخاب می کند، منحصر به پیامبران نیستند، بلکه کسانی را که برای عصمت و پاکی برمی گزینند نیز شامل می شود. احادیث متواتری وجود دارد که فاطمه (علیها السلام) را بضعه پیامبر (۱) معرفی می کند و امام حسن و امام حسین (علیهمما السلام) را از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از ایشان (۲)؛ همچنین فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) که می فرماید: «علی (علیه السلام) از من است و من از علی (علیه السلام)» (۳) نیز بر همین معنی دلالت دارد.

ص: ۱۴۷

۱- (۱) فضائل الصحابه، ابن حنبل، ص ۷۸.

۲- (۲) مسند احمد، ج ۴، حدیث عبدالله بن زبیر بن عوام، حدیث قطبه بن مالک.

۳- (۳) فضائل الصحابه، ص ۱۵.

شاهد دوم: کلام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که فرمود:

چهار هزار سال قبل از آنکه آدم (علیه السلام) خلق شود، من و علی بن ابی طالب (علیه السلام) نوری در پیشگاه خداوند بودیم؛ زمانی که خدا آدم (علیه السلام) را آفرید آن نور را به دو بخش تقسیم کرد که یک بخش آن نور، من هستم و بخش دیگر آن علی بن ابی طالب (علیه السلام).<sup>(۱)</sup>

شاهد سوم: روایات فراوانی وجود دارد که بیان می دارد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) نوری بود که پشت به پشت از نسل انسان های والامقام به رحم های پاک منتقل می شد و هنگام ولادت نور ایشان، شرق و غرب عالم روشن شد؛ چنان که مادرشان آمنه بنت وهب، از هنگام ولادت ایشان این گونه نقل می کند: «در هنگام ولادتش خود دیدم که از من نوری خارج شد که از آن قصرهای بصری در شام نورانی شد».<sup>(۲)</sup>

شواهد دیگری نیز وجود دارد که بر خلقت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (صلی الله علیه و آله) ایشان از نور دلالت می کند.

نتیجه: دستور و اجازه بلندی و رفعت خانه هایی که پیش از این بیان شد، از جانب خود خدا رسیده است؛ چنان که در آیه ۳۶ سوره نور می فرماید: (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ)؛ «در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند». این قانون تا روز قیامت ادامه دارد که البته آبادانی آن، با عبادت و انجام امر الهی صورت می پذیرد. چنان که در آیه ۱۲۵ سوره بقره می فرماید: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ)؛ «از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید». حتی اگر مقام ابراهیم (علیه السلام) و این سنگ از خانه کعبه خارج شود، باز هم آن مکان مخصوص عبادت است. شرافت این مقام، به واسطه شرافت ابراهیم (علیه السلام) به وجود آمده و هدفش زنده نگه داشتن نام پیامبران است؛ این همان تحلیل و بیانی است که می خواستیم از آیات ارائه کنیم.

ص: ۱۴۸

---

۱- (۱) نظم در السمطين، زرندي حنفي، ص ۷؛ خصال صدوق، ص ۶۴؛ تاريخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۶۷؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۵۰۷.

۲- (۲) معجم الکبير، طبرانی، ج ۲۴، ص ۲۱۵؛ تفسير ابن کثير، ج ۴، تفسير سوره صف، ص ۳۸۴.

عبادت توحیدی برای اینکه مورد قبول حضرت حق واقع شود شروطی دارد که اگر رعایت نشوند، عبادتی پوچ، بی فایده و چه بسا بت پرستانه و مشرکانه خواهد بود؛ چراکه خدا به آن امر نکرده و اطاعت از خدا نیست. پس شناخت و ایمان قلبی نسبت به خدا از بهترین عبادت‌ها و چه بسا از بزرگ‌ترین واجبات الهی است؛ چراکه تسلیم و خضوع در برابر خداست و نتیجه آن توجه به باری تعالی و ملاقات با اوست. این عبادت توحیدی مخلصانه، یعنی معرفت خدا، بدون واسطه به دست نخواهد آمد و این به خاطر عظمت پروردگار است؛ چراکه نه می‌توان احاطه‌ای به او داشت، نه می‌توان او را لمس کرد و نه می‌توان هیچ‌گونه رویارویی جسمی، عقلی و نفسی با او داشت؛ زیرا هیچ جسمی در برابر او قرار نمی‌گیرد، مگر آنچه که شبیه او باشد و هیچ نفسی و عقلی در برابر او قرار نمی‌گیرد جز آنچه که نظیر او باشد. خدای متعال نیز منزله از آن است که جسم یا نفس یا عقل باشد؛ پس تمام موارد پیش گفته از ماهیت‌های محدود، فقیر و محتاج هستند.

بنابراین برای ایمان به خدا و شناخت او که از بزرگ‌ترین عبادات و توجهات به خداوند متعال است، ناچاریم که وسیله و واسطه‌ای فراهم کنیم که این واسطه، همان ایمان به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اقرار به شهادت دوم است. این امر باعث خارج شدن از عرصه شرک به توحید ناب اسلامی می‌شود؛ چراکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، باعظمت‌ترین نشانه خداوند است.

این درست خلاف آن چیزی است که این گروه افراطی ادعا می‌کنند و عبادتی را توحیدی می‌دانند که تجلی و تقارنی در آیات و نامه‌های مخلوق پروردگار نداشته باشد. اینان هرگونه واسطه‌ای را شرک می‌دانند؛ حتی اگر آن واسطه، پیامبر یا وصی باشد. این درست همان چیزی است که قریش در جاهلیت مدعی آن بودند؛ خدا را به پیروی از

پیامبرش اطاعت نمی کردند و ولایت پیامبر را بر خود نمی پذیرفتند.

در نتیجه اگر دخالت دادن شهادت دوم در شهادت اول شرک به خدا باشد، پس توحید و بندگی چگونه به دست می آید؟ در این صورت، دیگر توحیدی محقق نمی شود و کسی مؤمن نخواهد شد؛ مگر زمانی که از صمیم قلب و با شهادت اول و دوم متوجه خدا شود. کسی که هرگونه اسم، واسطه و تجلی برای حق را در پرستش خدا نفی می کند، بی گمان در تاریکی شرک و بت پرستی غرق شده است. هنگامی که ایمان و معرفت به خدا این گونه باشد، پس وضع دیگر عبادت ها که جایگاهی پایین تر دارند چه خواهد بود؟

نتیجه: پس معرفت، ایمان و توحید که تمام دین را دربر گرفته، تنها با توسل و واسطه قرار دادن آیات بزرگ پروردگار و همراهی شهادت دوم با شهادت اول، دست یافتنی است. این بدان معناست که تمامی شئون و رفتارهای دینی مانند توبه، عبادت یا رسیدن به مقامی از مقام های الهی، تنها با مداومت بر شهادت دوم، اقرار به آن و در نظر گرفتن تمام شئون آن در اصول و فروع معارف توحیدی به دست می آید. شکی نیست که ایمان به شهادت دوم، داشتن توجه قلبی به خدا به وسیله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد؛ زیرا همان گونه که ذکر شد، ایمان همان طلب و نزدیکی به دیدار پروردگار است که این نزدیکی به پروردگار، تنها به واسطه شهادت دوم (شهادت به اینکه محمد (صلی الله علیه و آله) رسول، ولی و خلیفه خدا در زمین است) به دست می آید.

پس دیدیم که اسلام برای رسیدن به ایمان و اعتقاد که بافضیلت ترین و بزرگ ترین عبادت ها هستند، در کنار دیگر عبادت ها، بر توجه پیدا کردن به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تأکید دارد. توجه نداشتن به خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله) در عبادت، در واقع انکار شهادت دوم و دعوت به شرک - حتی با نام توحید - است. این همان چیزی است که سلفی ها به آن گرفتار شده اند؛ چراکه توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قبول ندارند و در ترسیم بنای توحید در ادبیات مکتوب آنها، پیوندی میان سیمای شهادت دوم و نتایج آن با شهادت اول یافت نمی شود.

آنان در معنای توحید، تنها به تفسیر شهادت اول بسنده می کنند و در ترسیم توحید، هیچ اشاره ای به چگونگی رکنیت نتایج شهادت دوم نمی کنند همچنین چگونگی ضرورت ارتباط میان نتایج این دو شهادت در اصل توحید را نیز تبیین نمی کنند. از همین مطلب روشن می شود که توسل و توجه به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، واجب و ضروری بوده و امری سلیقه ای و فرقه ای نیست.

### همراه بودن نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) با بزرگ ترین عبادت ها

خدای متعال نام پیامبرش را به خاطر مقام و نزدیکی ایشان به خود، با بیشتر عبادت ها همراه کرده است؛ چنان که در فصل پیش گذشت، نزدیکی و توجه به خدا، بدون شهادت دوم و اقرار به آن دست یافتنی نبوده و اعتقاد به آن، شرط قبولی عبادت است. در ادامه به بعضی از شواهد اشاره می کنیم:

شاهد اول: بنا بر اجماع مسلمانان، درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) در تشهد نماز، شایسته تر از ترکش است. (۱)

البته در بعضی مذاهب مانند مذهب اهل بیت (علیهم السلام) (۲) و نزد برخی فقیهان مذاهب دیگر (۳)، صلوات شرط واجب برای نماز شمرده شده است و در این رابطه نیز به روایت عایشه که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده استدلال کرده اند. حضرت در این روایت می فرماید: «نماز بدون طهارت و درود بر من پذیرفته نمی شود». (۴) زمانی که از ایشان در مورد کیفیت درود فرستادن سؤال شد، فرمود: «بگوئید: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد». (۵) همچنین درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از قنوت نماز نیز مستحب دانسته شده

ص: ۱۵۱

- 
- ۱- (۱) المجموع، نووی، ج ۳، استحباب الإیشارة بالمسبحة و تعین لفظ التشهد، ص ۴۶۰.
  - ۲- (۲) النهایه، شیخ طوسی، باب فرائض الصلاه و من ترک شیئا، ص ۸۹.
  - ۳- (۳) فتح العزیز، الرافعی، ج ۳، ص ۵۰۴؛ المجموع، ج ۳، ص ۴۶۷.
  - ۴- (۴) السنن، الدار قطنی، ج ۱، باب ذکر وجوب الصلاه علی النبی، ص ۳۴۸.
  - ۵- (۵) صحیح بخاری، ج ۴، کتاب بدء الخلق، ص ۱۱۸؛ الوسائل، ج ۷، باب کیفیه الصلاه علی محمد، ب ۳۵.

است که نووی به پیروی از غزالی در «المهذب» در مورد ذکر این مطلب یقین پیدا کرده و آن را به جمهور نیز نسبت داده است.<sup>(۱)</sup>

بسیار روشن است که درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) در واقع نوعی دعا و درود برای ایشان است. درود فرستادن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) در نماز، یعنی اینکه نماز گزار به واسطه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خداوند نزدیک می شود. نماز باعث عروج و نزدیکی به خداوند است و اگر نماز پذیرفته شود، سایر اعمال نیز پذیرفته می شود.

حال باید در نظر داشت که قبول شدن نماز با صلوات و درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) حاصل می شود. هدف از آمدن درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) در نماز، توجه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان ایشان (علیهم السلام) است. پس می بینید نماز که از مهم ترین عبادت هاست، با واسطه ها و درب های الهی همراه است تا مورد قبول در گاه حق قرار گیرد و مایه تقرب به خدا شود. حال، نماز که این گونه است، پس درباره عبادت های دیگر چه باید گفت؟

قرار گرفتن نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) در نماز و توجه قلبی به این بزرگواران، خود باعث توحید در عبادت می شود. در حقیقت برای رسیدن به توحید است که صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) در نماز گنجانده شده است. فرق میان نماز مسلمانان و نماز مشرکان دور خانه کعبه نیز همین بود؛ چراکه مشرکان در نماز خود، برخلاف مسلمانان، نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با نام خدای متعال همراه نمی کردند.

### **قرار گرفتن صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دیگر عبادت ها**

جدای از نماز، در برخی اعمال واجب و مستحب دیگر نیز درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امری مستحب خوانده شده است؛ مانند زمانی که حاجی از تلبیه فارغ می شود<sup>(۲)</sup>.

ص: ۱۵۲

---

۱- (۱) المجموع، ج ۳، السنه فی الصلاه الصبح أن یقنت، ص ۴۹۹.

۲- (۲) الأم، ج ۲، ص ۱۷۱.

یا زمانی که ذبح انجام می دهد. (۱) همچنین درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) یکی از ارکان خطبه نماز و نماز میت (۲) به حساب می آید. (۳)

علاوه بر این درود فرستادن بر پیامبر و خاندانش (علیهم السلام)، قبل و بعد از اذان و اقامه مستحب است؛ چنان که عبدالعزیز هندی - به نقل از نووی در شرح الوسیط - در کتاب فقهی اش «فتح المعین» بر این مطلب تصریح کرده است. (۴) موارد بی شمار دیگری نیز در فقه وجود دارد که نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان ایشان در آن قرار گرفته است. تمام این موارد برای توجه و توسل پیدا کردن به ایشان است و باعث پذیرش اعمال، مایه نزدیکی به حق و گشایش درهای آسمان می شود. چنان که مفاد آیه ۴۰ سوره اعراف می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ)

کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند، [هرگز] درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود و [هیچ گاه] داخل بهشت نخواهند شد؛ مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد. این گونه گنهکاران را جزا می دهیم.

این آیه بر این مطلب دلالت دارد که اگر در دعا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش (علیهم السلام) درود فرستاده نشود، به آسمان نخواهد رسید. البته روایات بسیاری نیز از سوی شیعه و سنی در مورد این مطلب بیان شده است؛ از جمله آنکه امام علی (علیه السلام) می فرماید: «دعا در آسمان بالا- نمی رود، مگر زمانی که با درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش (علیهم السلام) همراه باشد». (۵)

همچنین اباذر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود: «دعا بالا نمی رود تا اینکه بر من و

ص: ۱۵۳

۱- (۱) المجموع، ج ۸، صص ۴۱۰ و ۴۱۲.

۲- (۲) روضه الطالبین، النووی، ج ۱، ص ۶۴۰.

۳- (۳) همان، ص ۵۳۰.

۴- (۴) فتح المعین، ج ۱، ص ۲۸۰.

۵- (۵) لسان المیزان، ابن حجر، ج ۴، ص ۵۳؛ شعار أصحاب الحديث ابن اسحاق الحاكم، ص ۶۴.

امام صادق (علیه السلام) نیز از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که فرمود: «درود شما بر من، موجب استجاب دعاهایتان و سبب پاکی اعمالتان می شود» (۲).

روایت دیگری نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

مردی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا من یک سوم نمازهایم را برای شما قرار دهم؟ حضرت فرمودند: نه، آیا نیمی از نمازهایم را مخصوص شما گردانم؟ حضرت فرمودند: نه، آیا تمامی آن را از آن شما گردانم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: در این صورت خداوند خرج و پاداش دنیا و آخرت را کفایت می کند». سپس شخصی از امام پرسید: خداوند شما را خیر دهد، ولی چگونه این شخص نمازهایش را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) رار می دهد؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: از خدا چیزی نمی خواست، مگر اینکه با درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش (علیهم السلام) آغاز می کرد (۳).

در روایت دیگری به نقل از فضاله بن عبید آمده است:

روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در مسجد شنیدند مردی در نماز دعا می کند، ولی نه حمد و ثنای پروردگار را می کند و نه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درود می فرستد؛ پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این کار اظهار تعجب کردند. سپس او را صدا زد و به او یا به شخص دیگری فرمود: «هرگاه کسی از شما به نماز ایستاد، نخست با حمد و ثنای پروردگار آغاز کرده سپس بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درود بفرستد و بعد از آن هر دعایی که می خواهد بگوید» (۴).

ابن مسعود می گوید:

هرگاه یکی از شما می خواهد چیزی از پروردگار درخواست کند، ابتدا با حمد و ثنای پروردگار آن گونه که شایسته آن است آغاز کند؛ سپس بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درود بفرستد و بعد

ص: ۱۵۴

۱- (۱) کفایه الأثر الخراز القمی، ص ۳۸.

۲- (۲) الأمالی، ص ۲۱۵.

۳- (۳) کافی، ج ۲، ص ۴۹۳.

۴- (۴) سنن أبی داوود، ج ۱، ص ۳۳۳.



خواسته اش را بخواهد؛ حال سزاوار استجاب می باشد. (۱) هیشمی در کتابش به نام «مجمع الزوائد» می گوید: «طبرانی آن را روایت کرده و رجالش همگی صحیح می باشند». (۲)

همچنین جابر بن عبدالله نقل کرده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

مرا مانند ظرف آب سواره قرار ندهید؛ چنان که راکب وقتی می خواهد سفری برود، ظرف آب را پر می کند؛ اگر خواست با آن وضو می گیرد و اگر خواست می نوشد و اگر نخواست دور می ریزد؛ پس نام مرا در وسط و اول و آخر دعا قرار دهید. (۳)

قاضی عیاض نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که فرمود: «هیچ دعایی به آسمان نرود تا وقتی که درود فرستادن بر من بدان ملحق شود؛ آن گاه بالا رود». (۴)

ابن عطاء می گوید: «دعا، ارکان و اسباب و بال هایی می خواهد... که اسبابش درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است».

روایات دیگری نیز از طریق شیعه بیان شده که موثق و مورد اطمینان است؛ از امام صادق (علیه السلام) نقل شد که فرمود: «کسی که دعا کند و نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نبرد، دعایش بر سرش کوبیده می شود؛ زمانی که نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ببرد، دعایش بالا رود». (۵)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

هرگاه خواستی از خدا حاجتی بخواهی، خواسته ات را با درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آغاز کن و بعد از آن حاجت را بیان کن؛ به درستی که خداوند، کریم تر از آن است که دو حاجت از او خواسته شود و یکی از حاجت ها را مستجاب و دیگری را رد کند. (۶)

ص: ۱۵۵

۱- (۱) المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۱۵۶.

۲- (۲) مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۵۵.

۳- (۳) المصنف، ج ۲، ص ۲۱۶.

۴- (۴) الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج ۲، ص ۶۶.

۵- (۵) وسائل الشیعه، ج ۷، صص ۹۳ و ۹۴.

۶- (۶) همان، ج ۷، ص ۹۷.

همچنین امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

دعاهایتان را با درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آغاز کنید؛ چرا که درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد خدا پذیرفته است و این گونه نیست که خداوند بخشی از دعا را بپذیرد و بخش دیگر را رد کند. (۱)

امام عسکری (علیهم السلام) به نقل از پدرانشان، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که فرمود:

خدای متعال می فرماید: بندگان من، اگر کسی از شما خواسته ای داشته باشد و به وسیله کسی که او را دوست می دارید نزد شما بیاید، پس خواسته او را اجابت می کنید. بدانید که محبوب ترین بندگانم و بزرگوارترین ایشان نزد من، محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام)، حبیب و ولی من هستند. پس هر کس حاجتی از من می خواهد، به اینان متوسل شود و آنان را واسطه قرار دهد؛ چون من حاجت کسی را که مرا به وسیله آنها و اولاد پاکشان بخواند، مستجاب می کنم و کسی که مرا به وسیله آنها بخواند، دعایش را رد نمی کنم. چگونه دعای کسی را که به وسیله حبیب و انتخاب شده ام، و ولی و حجت من و روح و نور و نشانه و درب رحمت و آبرودار و بزرگ ترین نعمتم مرا می خواند، رد کنم؟ آگاه باشید که من ایشان را از نور عظمت خودم خلق کردم و آنان را اهل کرامت و ولایت قرار دادم؛ کسی که مرا به وسیله ایشان - در حالی که آشنا به حقشان باشد - بخواند، حقی بر من داشته و اجابتش بر من واجب می شود. (۲)

همه این روایات و احکامی که درباره درود فرستادن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش (علیهم السلام) در نماز و دیگر عبادات ذکر شد، این را نشان می دهد که نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت پاکش (علیهم السلام) همراه تمام عبادت ها آمده است و این همراهی بدان معناست که خداوند این اسامی مبارک را واسطه فیض و شرط حقیقی برای توسل به خودش در توبه و دیگر عبادات و مقامات الهی قرار داده است. درحقیقت درهای آسمان، غیر از راه ایشان بسته اند و خداوند همین امر را راهنمایی آشکار برای بندگانش قرار داده است.

ص: ۱۵۶

۱- (۱) وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۹۶.

۲- (۲) همان، ص ۱۰۲.

تمام مطالب ذکر شده درباره شاهد اول بود که درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) در نماز و در کنار سایر عبادت هاست.

شاهد دوم: همراهی نام مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سلام نماز نیز، شاهد دیگری بر ادعای ماست. در سلام نماز می گوئیم: «السلام علیک ایها النبی و رحمہ الله و برکاتہ». سلامی که قسمتی از نماز است و نماز بدون آن تمام نمی شود، قسمتی از خود این سلام، فرستادن درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. به اجماع تمام فرقه های اسلامی، در آستانه پایان نماز، مستحب است که نمازگزار بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) سلام دهد.

شکی نیست که این گونه سلام دادن، نوعی زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و توسل و توجه به ایشان است. از همین رو از تعبیر «ایها» - که خطاب به نزدیک است - استفاده شده است. حال هنگامی که خداوند، فرستادن درود و سلام بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تشریح می کند، آن هم در نمازی که برای یاد و نزدیکی به خودش و باعث پرواز روح قرار داده است، پس بردن نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) در واقع یاد خدا و فراخواندن ایشان، فراخوانی خداوند است. این جایگاه تنها به خاطر این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیه و نشانه بزرگ الهی و واسطه بین خدا و بندگانش می باشد.

همچنین صدا زدن و توجه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای رسیدن به مقامات بالای معرفت در نمازی که خود مایه نزدیکی هر انسان باتقوایی است، از بزرگ ترین عبادات توحیدی به حساب می آید و در دل نماز وجود دارد و هر شخصی روزی چند مرتبه آن را انجام می دهد.

نتیجه: وقتی نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دل نماز که از ستون های دین محسوب می شود قرار می گیرد تا باعث رسیدن به مقامات بالا نزد پروردگار شود، پس وضعیت دیگر عبادات دینی چگونه خواهد بود؟

بنابراین چگونه گفته می شود یاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش (علیهم السلام)، یاد غیرخدا بوده و شرک است؟ آیا این باور، چیزی غیر از نابود کردن آموزه های شهادت دوم در عقاید اسلامی و توحیدی است؟

شاهد سوم: همراهی اهل بیت (علیهم السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آیه ۶۱ سوره مبارکه آل عمران است که می فرماید:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

هرگاه بعد از علم و دانشی که [درباره مسیح] به تو رسیده، [باز] کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.

هیچ کس جز علی (علیه السلام) به منزله ذات پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار نگرفت و خداوند متعال اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) را مانند خود پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حجتی الهی قرار داده و پنج تن آل عبا (علیهم السلام) را با هم، حجت هایی از جانب خود بر تمام ادیان آسمانی تا روز قیامت قرار داده است. در نتیجه اهل بیت (علیهم السلام) نیز شریک پیامبر (صلی الله علیه و آله) در رسالتشان هستند؛ چراکه مباحله نوعی قسم خوردن و درخواستی آخرتی از امر خداست. می دانیم که در قسم نیز وکالت راه ندارد؛ پس اهل بیت (علیهم السلام) در رسالت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) شریک هستند، ولی پیرو پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) آقای آنان است و با شفاعت ایشان، اهل بیت (علیهم السلام) به این مقام و جایگاه رسیده اند.

نتیجه: اهل بیت (علیهم السلام) در مقام ها به جز مقام وحی، با پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم رتبه هستند؛ البته آنان به پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این مقام ها رسیده اند. این بدان معناست که ایمان و محبت به اهل بیت (علیهم السلام) جزء دین بوده و تمامی پیامبران برای رسیدن به مقام های والا نزد پروردگار، با ایمان به آنان و یاری رساندن به آنها امتحان شده اند.

شرط درستی ایمان، پذیرش توبه و دیگر عبادت ها، و رسیدن به مقام های والای الهی، توجه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) ایشان است.

خداوند متعال در آیه ۵۹ سوره مبارک نساء می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر [اوصیای پیامبر] را».

این آیه بیان می دارد که اطاعت از ولی خدا، برگرفته از اطاعت از خود خداست پس به امر و دستور الهی باید در برابر ولی خدا، در دل و در عمل، تواضع داشته و تسلیم باشیم. کسی که از ایشان سرپیچی کند، در واقع از امر خدا سرپیچی کرده است. کلینی نیز همین معنا را در کتاب حجت آورده است:

علی بن ابراهیم از پدرش و او از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از برید عجلی نقل می کند که امام باقر (علیه السلام) درباره قول خدای تبارک و تعالی درباره آیه ۵۴ سوره نساء که می فرماید: (فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا)؛ «ما به آل ابراهیم (علیه السلام) کتاب و حکمت و ملک بزرگ دادیم»، فرمود: خدا پیغمبران و رسولان و امامان را از آل ابراهیم (علیه السلام) قرار داد؛ پس چگونه این مردم نسبت به آل ابراهیم (علیه السلام) این مقام را معترف هستند، ولی درباره آل محمد (صلی الله علیه و آله) منکر هستند؟ عرض کردم: (وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا)؛ «و به ایشان ملک بزرگی دادیم»، چیست؟ فرمود: «ملک بزرگ این است که امامان را در آن خانواده قرار داد؛ هر کس از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است؛ این است ملک بزرگ».

توضیح مطلب اینکه نماز، روزه، حج، زکات، جهاد و دیگر اعمال، همه از واجبات الهی و دینی هستند، ولی احکام آنها و بیان اجزاء، شرایط و اقسام آنها، همه از سنت های پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانسته شده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) ما را از تفصیل های آنها مطلع می کند؛ به عنوان نمونه، آنچه در روایات فریقین نقل شده، این است که نمازهای واجب از جانب خدا دورکعتی

بوده اند و آنچه به رکعات نمازها اضافه شده، سنت و دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. (۱) دیگر احکام مفصلی که واجب شده نیز این گونه است و کتاب های حدیثی (چه ابواب فقهی و چه غیر فقهی) سرشار از دستورات پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

در نتیجه انجام نماز، روزه، حج و دیگر عبادات، اطاعت از امر خدا و امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. در اصل پیروی از خدا بدون اطاعت و پیروی از اوامر و نواهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دست نخواهد آمد. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) باب اطاعت خدا است؛ چرا که ایشان در بیان اوامر و نواهی خداوند، راهنما، هدایتگر و سخنگوی رسمی خداوند بوده و این بیان در تمام ابواب عبادی جاری است. برای رسیدن به تفصیل شرطها و اجزای اعمال، باید به اوامر خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سنت و سیره ایشان - که آشکار کننده و بیانگر واجبات الهی و سنت های پیامبر (صلی الله علیه و آله) است - گردن نهاد. انجام عبادت ها که خضوع در برابر حق هستند، به واسطه اطاعت از اوامر خدا، رسول و اولی الامر از خاندان پیامبر دست یافتنی است.

این همان مطلبی است که از آن به بازخوردها و پیامدهای شهادت دوم و سوم تعبیر کردیم؛ زیرا همین شهادت و پیامدهایش موجب التزام به انجام تمامی دین با نیت پیروی از خدا و پیامبرش می شود.

آیات فراوانی بر این مطلب دلالت دارند؛ مانند آیه ۱۳۲ سوره آل عمران که می فرماید: (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)؛ «و خدا و پیامبر را اطاعت کنید، تا مشمول رحمت شوید».

سپس خداوند مسلمانان را از مخالفت با اوامر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نهی می فرماید و در آیات بسیاری، آنها را از عواقب سنگینی که در اثر مخالفت با اوامر پیامبر (صلی الله علیه و آله) دچار خواهند شد آگاه می سازد؛ مانند آیه ۶۳ سوره نور که می فرماید:

(لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

ص: ۱۶۰

---

۱- (۱) وسائل الشیعه، ج ۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۱۵۴.

صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید. خداوند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می شوند و یکی پس از دیگری فرار می کنند می داند. پس آنان که فرمان او را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای دامنهشان را بگیرد یا عذابی دردناک به آنها برسد.

همچنین آیه ۹۲ سوره مبارک مائده می فرماید: (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اخذُوا) ؛ «اطاعت خدا و اطاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کنید و [از مخالفت فرمان او] بترسید».

آیه ۲۰ سوره مبارک انفال می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ)

ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و پیامبرش (صلی الله علیه و آله) را اطاعت کنید و سرپیچی ننمایید؛ در حالی که [سخنان او را] می شنوید.

آیه ۳۳ سوره مبارک محمد (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول [خدا] (صلی الله علیه و آله) را، و اعمال خود را باطل نسازید.

در کنار آیات بسیار دیگری که خبر از این سنت فراگیر الهی، یعنی لزوم اطاعت و پیروی از تمامی پیامبران می دهند، در آیه ۶۴ سوره نساء نیز آمده است: (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ) ؛ «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر برای اینکه به فرمان خدا، از وی اطاعت شود».

کسی که بخواهد در نماز، روزه و حجش، طاعت خدا را از طاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) جدا کند، به راه و روش بت پرستی - که خدا این روش را در قرآن روشی ناپاک و شرک آلود معرفی کرده - عمل نموده است. روشن است که اطاعت از کسی که خدا به اطاعت از او امر نکرده باشد، در واقع بت پرستی و شرک است. نماز کسی که حتی نمازش را برای اطاعت از کسی می خواند که خدا به اطاعت از او امر نکرده، بت پرستی محسوب

می شود. این اطاعت، اطاعت از هوای نفس است؛ چنان که بت پرستی قریش که خدا آن را در آیات قرآن نکوهش کرده نیز همین گونه بود.

حال روشن می شود که هر عبادتی و هر عملی برای رسیدن به مقامات بالای معنوی، بدون اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) محقق نخواهد شد؛ ولی این گروه اندک، چیزی جز دوری از خدا به انسان اضافه نمی کنند؛ شیطان نیز اعمالشان را برایشان تزئین کرده و آنها در گمراهی و تاریکی خویش فرو رفته و دست و پا می زنند.

پس برای نزدیکی به خداوند، قبله معنوی انسان، باید اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، داشتن محبت ایشان و تسلیم بودن در برابر اراده ایشان باشد. البته این پیروی، همان تسلیم بودن در برابر خداست؛ همانند خضوع فرشتگان در برابر آدم (صلی الله علیه و آله) که اطاعت از فرمان الهی بود.

اینها همه از ملزومات شهادت دوم است و هماهنگی و تقارن این شهادت با شهادت اول را می رساند. آیات قرآن نیز بر شهادت سوم و هماهنگی آن با شهادت دوم و شهادت اول تأکید دارد. شهادت سوم عبارت است از اطاعت اولی الامر که خدا به اطاعت از آنها امر کرده است؛ مثل آیه ۵۹ سوره نساء که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر [اوصیای پیامبر] را و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید [و از آنها داوری بطلبید]، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این [کار] برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است؛ که خدا اطاعت ایشان را همچون اطاعت خود و رسولش قرار داده است.

خداوند در قرآن کریم مراد از اولی الامر - که اطاعتشان واجب است - را بیان کرده و پیش از آن نیز مراد از امر را امری ملکوتی از جنس عالم «کن فیکون» اعلام می دارد؛



چنان که در آیه ۸۲ سوره یس می فرماید: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛ «فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: موجود باش؛ آن نیز بی درنگ موجود می شود».

در آیه ۵۰ سوره قمر نیز می فرماید: (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصِيرِ)؛ «و فرمان ما یک امر بیش نیست، همچون یک چشم بر هم زدن».

در آیه ۵۲ سوره شوری نیز آمده است: (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا)؛ «همان گونه [که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم] بر تو نیز روحی را بفرمان خود وحی کردیم».

آیه ۵۴ سوره اعراف نیز می فرماید: (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)؛ «از آن او [و به فرمان او] ست! پربرکت [و زوال ناپذیر] است خداوندی که پروردگار جهانیان است».

همچنین آیه ۵ سوره سجده می فرماید:

(يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ)

امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می کند؛ سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سال هایی است که شما می شمارید، به سوی او بالا می رود [و دنیا پایان می یابد].

این آیه بیان می دارد که معنای امر، تدبیر آسمان ها و زمین است. بنابراین اولی الامر همان کسانی هستند که امر، در شب قدر بر ایشان نازل می شود و در آن شب همه امور مشخص و معین می شوند. خدای متعال در آیات ۳-۵ سوره مبارک قدر می فرماید:

(لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ \* تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ \* سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ)

شب قدر بهتر از هزار ماه است \* فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای [تقدیر] هر کاری نازل می شوند \* شبی است سرشار از سلامت [و برکت و رحمت] تا طلوع سپیده.

قرآن در توصیف شب قدر در آیات ۳-۶ سوره مبارک دخان می فرماید:

(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ \* فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ \* أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ \* رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)

که ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم؛ ما همواره اندازکننده بوده ایم \* در آن شب هر امری بر اساس حکمت [الهی] تدبیر و جدا می شود \* [آری، نزول قرآن] فرمانی بود از سوی ما [محمد (صلی الله علیه و آله) را] فرستادیم \* اینها همه به خاطر رحمتی است از سوی پروردگارت که شنونده و داناست.

سپس خداوند بیان می دارد که شریعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز از همین امر حکیم است که در شب قدر تعیین می شود؛ آنجا که خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آیه ۱۸ سوره جاثیه فرمود:

(ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)

سپس تو را بر شریعت و آیین حقی قرار دادیم؛ از آن پیروی کن و از هوس های کسانی که آگاهی ندارند، پیروی مکن.

آیات دیگری تصریح دارد که امر ملکوتی بر بندگان خدا نازل می شود و اختصاصی به مرسلین و پیامبران ندارد. خداوند در آیه ۲ سوره مبارک نحل فرمود:

(يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ)

فرشتگان را با روح [الهی] بفرمانش بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل می کند [و به آنها دستور می دهد] که مردم را انذار کنید [و بگویید]: معبودی جز من نیست؛ از [مخالفت دستور] من بپرهیزید.

از آیاتی که ذکر شد، نتیجه گرفته می شود که امر، از عالم ملکوت و غیب است؛ با تدبیر آسمان ها و زمین مرتبط است؛ تنها به شئون دنیوی و مادی اختصاص ندارد؛ با رسیدن مردم به دستورات خداوند و هدایت و ترساندن آنان مرتبط است؛ شامل اولیای الهی انتخاب شده از سوی خداست؛ منحصر در مقام نبوت و پیامبری نیست که این هم به خاطر ارتباط مستقیم آن با مقام هدایت و رساندن به مطلوب است و آن چنان که

گفتیم، ملازم مقام خلافت و امامت است. برای همین در آیه ۲۴ سوره سجده می فرماید:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ)

و از آنان امامان [و پیشوایانی] قرار دادیم که به فرمان ما، [مردم را] هدایت می کردند، چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند.

صبر و یقین ذکر شده در این آیه مبارک، برای ائمه اولی الامر، اشاره به مقام عصمت آنان در علم و عمل دارد. در این امت غیر از اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، اولی الامری که اطاعتشان واجب باشد و خدا هر پلیدی ای را از ایشان جدا ساخته و پاکیزه شان کرده باشد، یافت نمی شود؛ زیرا همان گونه که در سوره قدر و دخان آمده، امر ملکوتی در شب قدر مرتبط با نزول و مقامات پنهانی قرآن است و کسی به این مقامات راه پیدا نخواهد کرد، مگر پاکان؛ چنان که آیات ۷۷-۷۹ سوره مبارک واقعه می فرماید:

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)

که آن، قرآن کریمی است \* که در کتاب محفوظی جای دارد \* و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [دست یابند].

همچنین در دین اسلام، بندگی با اطاعت از خدا حاصل می شود و اطاعت خدا نیز با اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر (علیهم السلام) به دست می آید. پس بعد از خداوند متعال، پیامبر (صلی الله علیه و آله) ولی مؤمنین است و بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اولی الامر کسانی که حق استنباط، بیان و تفسیر دین مخصوص ایشان است. خداوند ذیل آیه ۸۳ سوره مبارک نساء می فرماید:

(وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)

و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد، [بدون تحقیق] آن را شایع می سازند، در حالی که اگر آن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد.

حال از آنچه بیان شد، روشن می شود که حد و اندازه اطاعت و پیروی از اولی الامر، به همان اندازه اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، یعنی شامل تمام دین است؛ چنان که ولایت و اطاعت خداوند نیز همین گونه بوده و به بعضی از شئون سیاسی یا اجتماعی اختصاص ندارد.

پس انجام تمامی عبادات و دستورات دینی، اطاعت از خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر است؛ اولی الامر نیز همان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند. بنده زمانی تسلیم امر خدا شده و به او نزدیک می شود که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر پیروی کند. این یعنی اینکه شهادت دوم و سوم واسطه ای برای رسیدن به شهادت اول یا همان عبادت خداست. در نتیجه عبادت با معرفت که والاترین عبادات است، از این راه به دست می آید.

برای همین است که دین در آیات ۵۵ و ۵۶ سوره مبارکه مائده عبارت است از ولایت و اطاعت از خدا، رسول و اولی الامر. خداوند در این آیات می فرماید:

(إِنَّمَا وَثَّيْتُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ \* وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ)

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او و آنها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند \* و کسانی که ولایت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او و افراد باایمان را پذیرند، پیروزند؛ [زیرا] حزب و جمعیت خدا پیروز است.

ولایت و اطاعت در اصل از آن خداست و بعد از آن با اجازه و دستور خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر نیز داده می شود؛ چنان که خداوند تمامی مخلوقاتش را به تواضع و فروتنی در برابر آدم (علیه السلام) به عنوان یک مصداق در جایگاه خلیفه الهی امر کرد؛ یعنی اینکه هر کس به مقام خلیفه الهی برسد، باید در برابر او تسلیم بود و از او پیروی کرد.

هنگامی که توجه و نزدیکی به خدای متعال، تنها با اطاعت از خدا و پیامبرش (صلی الله علیه و آله) به دست آید، پس اطاعت از اولی الامر که با اطاعت از خدا و پیامبرش (صلی الله علیه و آله) هماهنگ باشد نیز راه رسیدن به اطاعت از خداست. در نتیجه قصد نزدیکی در عبادت ها برای

رسیدن به خدا ممکن نیست، مگر با تواضع و فرمانبری در برابر ولی امر. در نتیجه کسی به وظیفه خود عمل کرده است که امر ولی خدا را در راستای پیروی از امر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) انجام دهد.

نتیجه: تمام عبادات، واجبات الهی، سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و راه هدایت اهل بیت (علیهم السلام)، در تمامی سطوح اعتقادی و عبادی هستند. همچنین مشخص شد که هر کس خدا را بدون توجه به حجت خدا و ولی امر بپرستد، عملش باطل و پوچ خواهد بود؛ زیرا بدون رعایت مقام های سه گانه اطاعت، نتیجه ای برای او حاصل نخواهد شد. درحقیقت چنین فردی، شهادت های سه گانه را به یکدیگر ضمیمه نکرده است و راهی به سوی خداوند متعال نمی یابد، مگر از راه نشانه ها و بیان های الهی و اولی الامر (اهل بیت (علیهم السلام)).

همراهی نام و یاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر، سبب توحید در عبادت می شود؛ زیرا خداوند پیروی از آنان را هم ردیف اطاعت خود قرار داده است. پس انکار این واسطه و وسیله، نتیجه ای غیر از جدایی انداختن میان خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر و جدایی شهادت های سه گانه از یکدیگر نخواهد داشت. این جدایی همان عبادت ابلیس گونه و مشرکانه است؛ چراکه شیطان برخلاف فرشتگان که اهل عبادت توحیدی بودند و در برابر خدا و خلیفه اش خضوع کردند، قصد داشت میان اطاعت خدا و اطاعت خلیفه خدا جدایی بیندازد.

پس مورد آیه ۵۹ سوره مبارک نساء: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛ «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [اوصیای پیامبر] را» که حکم به وجوب اطاعت در تمام دین می کند، مشخص می شود و همان گونه که در تمام دین از خدا اطاعت می شود، اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر [اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)] نیز مشمول این حکم می شوند.

توجه به خدای متعال از راهی غیر از راه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ولی خدا، معادل شرک، پلیدی و بت پرستی قریشی خواهد بود. نیت نزدیکی به خدای متعال هنگامی که در این چارچوب نباشد، مقبول درگاه الهی واقع نخواهد شد؛ زیرا از طریق نشانه ها و درهای الهی که خداوند به پیروی از آنها امر کرده، حرکت نکرده است.

## گفتار هشتم: توسل، عبادت توحیدی

### توسل، نشانه نزدیکی به حق تعالی

براساس قرآن کریم و سنت پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله)، توسل چهار جنبه دارد:

جنبه اول: حقیقت توسل در لغت و اصطلاح؛

جنبه دوم: توسل، عبادتی توحیدی؛

جنبه سوم: دلایل عقلی و تاریخی بر عبادت بودن توسل؛

جنبه چهارم: ادله تحلیلی.

در اینجا چکیده این بحث ها و برخی نکات را بیان می داریم:

نکته اول: واسطه ای که خداوند تبارک و تعالی برای بندگان قرار داده و معین کرده است، عین توحید و ربوبیت خداست. از سوی دیگر، قطع ارتباط و دوری و استکبار در برابر اراده خدای متعال، با کفر و شرک به خدا برابر است. در واقع این واسطه ها و حجت های الهی، درهای توحید هستند؛ زیرا خضوع، اخلاص، تسلیم بودن و نزدیکی به سوی خدای متعال با انجام دستورهای او در این مسئله به دست می آید؛ مانند آیه ۶۴ سوره مبارکه نساء که می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند [و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند]،

به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آموزش می کردند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

آیه ۵ سوره منافقون نیز می فرماید:

(وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُوسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ)

هنگامی که به آنان گفته شود، بیاید تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای شما استغفار کند، سرهای خود را [از روی استهزا و کبر و غرور] تکان می دهند و آنها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند.

ده ها دستور الهی دیگر نیز در آیات قرآن و احادیث شریف وجود دارد که تنها راه نزدیکی بنده به پروردگار را توجه به آیات الهی و وسیله ها و واسطه های ربانی می داند.

نکته دوم: تواضع و خضوع در عبادت و در پیشگاه خداوند متعال، سبب بالا-رفتن مقام بنده و نزدیک تر شدن او به خالق است. اما هنگامی که بنده منکر واسطه ای شود که خداوند میان خود و بندگانش قرار داده است، دیگر راهی برای آگاهی یافتن از اوامر و نواهی الهی نخواهد داشت.

همچنین تواضع و فروتنی در مقابل خداوند متعال، حالتی خاص و خالص و از روی شناخت خداوند است و رها کردن توسل، نوعی تکبر ورزیدن و جفاست که مناسب با ادب انسان در مقام توحید الهی نیست. پروردگار متعال کسانی را که توسل را منع کرده و از واسطه قرار دادن ممانعت می کنند و خواهان ارتباط مستقیم با آسمان (منبع وحی) هستند، با وجود نداشتن صلاحیت برای آن کار، نکوهش کرده و در قرآن مجید ذیل آیه ۲۱ سوره فرقان می فرماید:

(وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَمْ نُؤْتِكَ الْوَيْلَةَ لَآتَاكَهَا جِبْرِيلُ وَ هُوَ الْوَيْلُ الَّذِي يَأْتِي السُّفُهَانَ وَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَمْ نُؤْتِكَ الْوَيْلَةَ لَآتَاكَهَا جِبْرِيلُ وَ هُوَ الْوَيْلُ الَّذِي يَأْتِي السُّفُهَانَ وَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَمْ نُؤْتِكَ الْوَيْلَةَ لَآتَاكَهَا جِبْرِيلُ وَ هُوَ الْوَيْلُ الَّذِي يَأْتِي السُّفُهَانَ)

و کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند [و رستاخیز را انکار می کنند] گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگاران را با چشم خود نمی بینیم؟! آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند.

خداوند در آیه ۵۲ سوره مدثر نیز می فرماید: (بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مِّنْشَرَّةٍ)؛ «بلکه هر کدام از آنها انتظار دارند نامه ای جداگانه برای او فرستاده شود».

این مسئله به خاطر پایین بودن استعدادها و کمبود ظرفیت هاست. در نتیجه چاره ای جز شفاعت یافتن شخص متوسل از سوی فردی که به آن توسل یافته، نیست.

نکته سوم: بی شک، پیشی گرفتن در مرتبه وجودی میان مخلوقات، بدین معناست که موجودی که از نظر رتبه پیشی گرفته است، نزد خداوند متعال با شرافت تر، گرامی تر و مقرب تر از مخلوق دیگر است. این مسئله عقلانی بر لزوم توجه و توسل به مقربان درگاه خداوند دلالت دارد؛ مخلوقاتی گرامی نزد پروردگار که همان اولیای الهی و پیامبران هستند.

نکته چهارم: قطع ارتباط با پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)، مراجعه نکردن به ایشان، دوری گزیدن از ایشان، نپذیرفتن ولایت ایشان، فاصله گرفتن از ایشان و قطع ارتباط میان شهادت دوم (رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شهادت اول (وحدانیت خداوند)، همگی عبادت ها و مناسک عبادی را به طور کلی به شرک و بت پرستی تبدیل می کند. مانند طواف کردن پیرامون کعبه که در صورت فقدان شهادت دوم و پذیرش ولایت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، به عبادت غیر خدا تبدیل می شود.

از مهم ترین تفاوت ها میان حج مشرکان و مسلمانان، این است که مشرکان اعمال حج را انجام می دهند ولی بدون خضوع و پذیرش ولایت نماینده خداوند متعال؛ اما مسلمانان مناسک حج را همراه با حال خضوع و فروتنی در برابر ولایت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اقرار به نبوت و رسالت ایشان انجام می دهند و به این جهت حج مسلمانان، بندگی و



اطاعت خالص به درگاه خداوند است.

شکی نیست که انکار وجود واسطه منسوب شده از سوی خداوند متعال، از جانب ابلیس صورت گرفت که خود از مدعیان توحید در عبادت بود و انکار این واسطه الهی مستلزم اعتراض بر خداوند متعال است.

### مشروط بودن طلب آمرزش به توسل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

خداوند متعال در آیه ۶۴ سوره نساء می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند [و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند] به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

این آیه کریمه حقیقت این جماعت ناچیز را روشن می سازد که ادعا می کنند توسل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یا به امام (علیه السلام) شرک است؛ چراکه آیه شریفه بیان می دارد که توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شفیع قراردادن ایشان به پیشگاه خداوند و درخواست از پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای طلب مغفرت از گناهان به درگاه خداوند متعال، شرط اساسی و رکن اصلی برای پذیرش توبه و مشمول رحمت خداوند قرار گرفتن است.

پس اگر به گفته آن عده اندک، توسل به پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و واسطه قرار دادن ایشان شرک است، چگونه خداوند متعال گنهکاران را به این عمل امر می کند؟

واضح است که بخشایش گناهان در شأن و اختیار پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست، بلکه جایگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) درخواست بخشایش و عفو از خداوند متعال است.

آیه شریفه که بر توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تأکید دارد دلیل ساکت کننده ای است برای

کسانی که حق را عمداً انکار می کنند و مشروع بودن توسل و واسطه قرار دادن در عبادات را منکر می شوند.

مطلب مهم در این آیه کریمه این است که قرآن کریم نمی فرماید ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، برای آنها طلب مغفرت کن، بلکه می فرماید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای آنها طلب مغفرت کند. از این نکته، این موضوع استفاده می شود که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به این دلیل برای گنهکاران و معصیت کاران طلب بخشایش می کند که خداوند متعال این جایگاه را به ایشان عطا فرموده است.

پس امکان ندارد شفاعت کننده برای دیگری شفاعت کند، مگر اینکه خداوند به او این اجازه را داده باشد. همان طور که در گفتار خداوند سبحان ذیل آیه ۱۰۹ سوره طه آمده است: (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا)؛ «در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و به گفتار او راضی است».

ما شواهد روشنی داریم که بر مشروعیت واسطه قرار دادن و توجه به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) برای کمک خواستن از ایشان در استغفار و توبه و بازگشت به سوی خدا، دلالت دارد.

شاهد اول: درخواست مغفرت و توبه حضرت آدم (علیه السلام)؛ توبه حضرت آدم (علیه السلام) با آمدن به محضر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) به دست آمد؛ اما این آمدن در افق قلب و قصد و نیت حاصل شد.

در روایات شیعه و سنی این حدیث از پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) آمده است:

زمانی که آدم (علیه السلام) مرتکب خطا شد، پشیمان گشت و به پروردگار سبحان عرض کرد «پروردگارا! به حق محمد (صلی الله علیه و آله) از تو می خواهم از گناه من درگذری»؛ خداوند متعال فرمود: «ای آدم! چگونه تو محمد (صلی الله علیه و آله) را می شناسی با اینکه هنوز او را خلق نکرده ام؟» آدم عرض کرد: «پروردگارا! زمانی که مرا خلق کردی و از روح خود در من دمیدی، آن گاه که سرم را بلند کردم، بر پایه های عرش این نوشته را دیدم که خدایی نیست، جز الله جل جلاله و محمد (صلی الله علیه و آله)»

رسول اوست. پس متوجه شدم که تو نامی را در کنار نام خود اضافه نمی کنی، مگر اینکه محبوب ترین خلق نزد تو باشد». خداوند فرمود: «راست گفתי ای آدم؛ به درستی که محمد (صلی الله علیه و آله) محبوب ترین خلق نزد من است. مرا بخوان به حق و منزلت او که من تو را آمرزیدم و اگر محمد (صلی الله علیه و آله) نبود، تو را خلق نمی کردم».<sup>(۱)</sup>

این روایت دلالت می کند که آمدن حضرت آدم (علیه السلام) به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پناه بردن او به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به سبب توجه قلبی به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به سوی خداوند متعال بود. شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) از شریف ترین و با عظمت ترین عبادات توحیدی است.

شاهد دوم: [علی بن ابراهیم] قمی در تفسیرش می گوید:

پدرم از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار از ابی العباس المکبر نقل کرد: غلام همسر حضرت زین العابدین (علیه السلام) که نامش ابوایمن بود، بر امام باقر (علیه السلام) وارد شد و عرض کرد: «یا اباجعفر! گروهی مردم را فریب می دهند و می گویند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) شفاعت می کند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) شفاعت می کند». حضرت باقر (علیه السلام) بسیار ناراحت شدند؛ تا حدی که رنگ چهره حضرت دگرگون شد؛ سپس فرمودند: «وای بر تو ای ابوایمن! اگر تقوای شکم و شهوت داشتی، آیا تو را به غرور و فریب می کشاند؟ زمانی که هول و هراس قیامت را ببینی، محتاج شفاعت محمد (صلی الله علیه و آله) هستی. وای بر تو! آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) جز برای کسی که اهل دوزخ است شفاعت می کند؟» سپس فرمود: «در روز قیامت هیچ کس از اول خلق تا آخرین آنها نیست، مگر اینکه نیازمند شفاعت محمد (صلی الله علیه و آله) است». سپس امام باقر (علیه السلام) فرمود: «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) حق شفاعتی در امت خود دارد و برای ما اهل بیت (علیهم السلام) حق شفاعتی در شیعیان ماست؛ شیعیان ما نیز حق شفاعتی در بستگان خود دارند». سپس امام (علیه السلام) فرمود: «روز قیامت یک مؤمن در قبیله ای مانند ربیعه و مضر شفاعت می کند [کنایه از جمعیت انبوه است] و بنده مؤمن حتی برای خادم خود شفاعت

ص: ۱۷۳

می کند و می گوید: «خدایا به خاطر خدمتی که به من کرد و در سرما و گرما از من محافظت می کرد.» خداوند متعال در آیه ۱۰۹ سوره طه می فرماید:

(يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا)

در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است. (۱)

من [مؤلف] می گویم: مقصود کسی است که مبدأ آن نور (شفاعت) را قرار داده و از گفتار او در مورد ولایت راضی است.

شاهد سوم: سومین شاهد، روایاتی از کتب صحاح نزد اهل سنت است که بیان می کند، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سرور مردم در روز قیامت است و او برای کسانی که به ایشان توجه می کنند و درخواست شفاعت می کنند، شفاعت خواهد کرد.

حدیث اول: ابوهریره می گوید:

همراه پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) در مهمانی دعوت بودیم؛ گوشت سردست به ایشان تعارف شد و حضرت از آن خوشش آمد. سپس تکه ای با دندان پیشین از آن کند و فرمود: «من در قیامت سرور مردم هستم. آیا می دانید خداوند در آن روز تمام خلق از اولین تا آخرین را در زمینی هموار و یک جا جمع می کند و خداوند ناظر آنهاست و او سخن آنها را می شنود؟ در این حال خورشید به آنان نزدیک می شود (گرمای شدید) و بعضی از مردم می گویند: نمی بینید چه اتفاقی می افتد؟ این همان حادثه ای است که به ما خبر داده بودند. نمی بینید که در چنین حالی به طور مسلم نیازمند شفیع برای خود در پیشگاه پروردگارتان هستید؟ (در ادامه حدیث طولانی) پس به سوی حضرت آدم (علیه السلام) می روند و از او درخواست شفاعت می کنند؛ آدم (علیه السلام) می گوید به کس دیگری غیر از من متوسل شوید؛ پس به سوی نوح (علیه السلام) می روند و همان درخواست را می کنند و ایشان می فرماید این کار از من ساخته نیست و سراغ حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بروید؛ پس از آن نزد من می آیند و من زیر عرش پروردگار سجده می کنم؛ سپس ندایی از عرش می رسد که ای محمد (صلی الله علیه و آله)،

ص: ۱۷۴

سرت را بلند کن و شفاعت کن که شفاعتت مورد پذیرش قرار می گیرد و آنچه می خواهی درخواست کن تا به تو عطا کنیم. (۱)

حدیث دوم: انس بن مالک حدیثی را از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که در روز قیامت، مؤمنان کنار هم جمع می شوند و به آنان چنین الهام می شود و می گویند:

اگر واسطه ای ما را نزد پروردگاران شفاعت کند، از سختی های این روز آسوده خواهیم بود. سپس نزد حضرت آدم (علیه السلام) می روند و می گویند: ای آدم! تو پدر نسل انسان ها هستی و خداوند تو را به دست خود آفرید و به فرشتگان امر فرمود تا به تو سجده کنند و به تو دانش تمامی نام ها را آموخت. پس برای ما در پیشگاه خداوند عزوجل شفاعت کن تا ما از سختی های قیامت رهایی یابیم. آدم (علیه السلام) به آنها می فرماید: من کسی که شما می خواهید نیستم. ایشان ترک اولای خود را به یاد می آورد و به این جهت از خداوند متعال حیا می کند و به آنها می گوید: به سوی نوح (علیه السلام) بروید؛ زیرا اولین فرستاده ای است که خداوند او را برای هدایت مردم به زمین فرستاد.

پس مردم نزد حضرت نوح (علیه السلام) می آیند و ایشان می فرماید: من آن کسی که شما می خواهید نیستم ایشان نیز خطای خود را و آن درخواستی را که بدون علم و اطلاع از خداوند تقاضا کرد، به یاد می آورد و از خداوند حیا می کند و می فرماید: «نزد حضرت ابراهیم (علیه السلام) بروید که او خلیل الرحمن است»؛ پس مردم نزد حضرت ابراهیم (علیه السلام) می آیند و ایشان می فرماید: «من آن کسی که شما می خواهید، نیستم؛ نزد حضرت موسی (علیه السلام) بروید که او کلیم الله است و خداوند به او تورات عطا فرموده است».

پس مردم نزد حضرت موسی (علیه السلام) می آیند و ایشان می فرماید: من آن کسی که شما می خواهید نیستم؛ ایشان نیز قتل نفسی که انجام داده بود به یاد می آورد و از خداوند حیا می کند که چیزی درخواست کند و می گوید: «سراغ حضرت عیسی (علیه السلام)، بنده خدا، رسول او، کلمه پروردگار و روح او بروید».

ص: ۱۷۵

پس مردم سراغ او می روند و او نیز خود را معاف می دارد و به مردم می گوید: «سراغ حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بروید که خداوند گناه متقدم و متأخر او را بخشیده است». در این هنگام مردم سراغ من (رسول الله) می آیند و من برمی خیزم و میان دو صف از مؤمنین راه می روم تا اینکه از پروردگام اجازه بگیرم و به من اجازه داده شود. زمانی که پروردگام را مشاهده کردم، در درگاه الهی به سجده می افتم و خداوند تا هر زمان که بخواهد مرا به آن حال رها می کند؛ سپس ندا می رسد، یا محمد! سرت را بلند کن؛ هر چه می خواهی بگو؛ ما می شنویم و آنچه می خواهی در خواست کن تا به تو عطا کنیم و شفاعت کن تا مورد پذیرش قرار گیرد. من سرم را بلند می کنم و خداوند را به طریقه ای که به من می آموزد، شکرگزاری می کنم؛ سپس مردم را شفاعت می کنم. خدا حدی برای من تعیین می کند؛ پس آنها را به بهشت وارد می کنم.

پس از آن برای بار دوم برمی گردم و زمانی که خداوند را مشاهده می کنم، به سجده می افتم و تا زمانی که او بخواهد مرا به حال خودم رها می سازد؛ سپس ندا می رسد یا محمد! سرت را بلند کن و هر چه می خواهی بگو؛ ما می شنویم و آنچه می خواهی در خواست کن تا به تو عطا کنیم و شفاعت کن تا مورد پذیرش قرار گیرد. من سرم را بلند می کنم و خداوند متعال را به طریقه ای که به من می آموزد، سپاسگزاری می نمایم. پس خدا حدی برای من تعیین می کند؛ پس آنها را به بهشت وارد می کنم.

پس از آن برای بار سوم برمی گردم و زمانی که خداوند را مشاهده می کنم، به سجده می افتم و تا زمانی که او بخواهد مرا به حال خودم رها می سازد؛ سپس ندا می رسد یا محمد! سرت را بلند کن و هر چه می خواهی بگو؛ ما می شنویم و آنچه می خواهی در خواست کن تا به تو عطا کنیم و شفاعت کن تا مورد پذیرش قرار گیرد. من سرم را بلند می کنم و خداوند متعال را به طریقه ای که به من می آموزد، سپاسگزاری می نمایم؛ پس خدا حدی برای من تعیین می کند؛ پس آنها را به بهشت وارد می کنم و پس از آن برای بار چهارم باز می گردم و می گویم: «خدایا کسی باقی نمانده است مگر کسانی که قرآن آنها را حبس کرده است».(۱)

ص: ۱۷۶

حدیث سوم: روایتی است که نووی از عتبی نقل کرده است. عتبی می گوید:

کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشسته بودم؛ مردی عرب آمد و رو به سوی قبر مطهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کرد و عرضه داشت: سلام بر تو ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، شنیده ام خداوند در آیه ۶۴ سوره نساء چنین فرموده:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)

اگر هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

حال نزد تو آمده ام و از شما درخواست دارم برای گناهانم طلب بخشایش نمایید و شما را شفیع خود نزد خداوند قرار دادم تا خداوند مرا بیامرزد و سپس این اشعار را خواند:

ای بهترین کسی که استخوان هایش در زمین هموار دفن گشته

عتبی می گوید: مرد عرب این اشعار را خواند و بازگشت. من به خواب فرو رفتم و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم؛ ایشان به من فرمودند به دنبال آن مرد عرب برو و به او از جانب من مژده بده که خداوند او را آمرزید. (۱)

حدیث چهارم: روایتی است که بیهقی از ابی حرب هلالی نقل کرده است:

بعد از انجام مناسک حج، مردی عرب به زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد؛ وقتی به در مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله) رسید، توشه خود را از روی شتر بر زمین گذاشت و زانوی شترش را بست و

ص: ۱۷۷

وارد مسجد شد. سپس مقابل قبر مطهر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ایستاد و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت یا رسول خدا! با بار سنگین گناه آمده ام؛ می خواهم شما را در پیشگاه خداوند متعال شفیع خود قرار دهم؛ زیرا در قرآن مجید آمده است:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (نساء: ۶۴)

هنگامی که به خود ستم می کردند [و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند]، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

ای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، پدر و مادرم به فدایت! حال با بار سنگین گناهان و خطاها نزد شما هستم و از شما طلب شفاعت دارم تا در حقم دعا نمایی و خدا گناهانم را بیامرزد. (۱)

حدیث پنجم: قسطلانی نقل می کند:

حکایت شده که ابوجعفر منصور عباسی، دومین خلیفه عباسیان، از مالک بن انس سؤال کرد: «ای اباعبدالله! وقتی می خواهم دعا کنم، به سمت قبله بایستم یا به سوی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)؟» مالک ابن انس گفت: «اگر به سوی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستی، لازم نیست روی خود را به سمت قبله برگردانی؛ زیرا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) برای تو وسیله نجات است؛ همچنان که برای پدرت حضرت آدم (علیه السلام) وسیله نجات در روز قیامت است. بلکه رو به سوی قبر شریف پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) کن و از او طلب شفاعت نما که خداوند شفاعت او را می پذیرد.» (۲)

کسی نمی تواند این آمدن و استغفار را مختص به زمان حیات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بداند؛ زیرا مفاد آموزه های قرآنی تا زمانی که قرآن باقی است، باقی و جاویدان است و سیره بر شمول و عدم تعلق به مدت زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلالت دارد. پس طلب آمرزش از

ص: ۱۷۸

۱- (۱) الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- (۲) شرح المواهب، ج ۸، صص ۳۰۴ و ۳۰۵؛ المدخل، ج ۱، صص ۲۴۸ و ۲۵۲؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۷۱؛ الفواکه الدوانی، ج ۲، ص ۴۶۶.



پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آمدن به حضور ایشان (برای بخشش گناهان)، مختص به دوران حیات دنیوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست. اگر چنین نباشد، عمل به این گونه آیات، باطل و بیهوده خواهد بود و پایه های توبه در دین ویران خواهد گشت.

به دست آوردن مقامات معنوی و منزلت و نزدیکی به خداوند متعال، امکان ندارد مگر با توجه و توسل به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) که البته این، شرط قبولی عبادات و درستی ایمان بنده است.

### **شرط بودن توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله)**

این آیه شریفه از شرط بودن توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرده برداشته است و به شکل منظم و به ترتیب، آنها را بیان می کند؛ چرا که مراتب با نگاهی دقیق لحاظ شده که به این ترتیب است:

شرط اول: پذیرش اعمال و درستی ایمان، به سبب آمدن به محضر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پناه بردن به ایشان است. آمدن به محضر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، عین توجه به ایشان و متوسل شدن به آن حضرت در پذیرفته شدن توبه است.

شرط دوم: اظهار پشیمانی و طلب مغفرت و بازگشت به سوی خدا و نزدیک شدن و توجه نمودن به سوی پروردگار متعال.

شرط سوم: تأیید و امضای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر توبه کنندگان و عبادت عابدان و شفاعت کردن آن حضرت در پذیرفته شدن توبه گناهکاران امت.

اولین شرط برای قبولی توبه گناهکار و کسی که به خود ظلم کرده، این نیست که در برابر پروردگار اظهار پشیمانی و ندامت کند؛ بلکه شرط اول، آمدن به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پناه بردن به ایشان است و بنده ناگزیر است برای توسل و درخواست شفاعت به پیشگاه خداوند، ابتدا به سوی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) برود و پس از آن به درگاه خداوند متعال

اظهار ندامت و طلب مغفرت کند.

ترتیب ذکر شده برای این شرایط در آیه مبارکه، دارای مراتب خاص است؛ زیرا این مراتب سه گانه با نگاهی دقیق لحاظ شده است؛ نه اینکه به قرینه عطف به حرف اضافه «ف» بیان شود. سپس خداوند سبحان در آخر این آیه شریفه، باب توبه و بازگشت را برای گنہکاران باز گذاشته است؛ چراکه خداوند متعال پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پناهگاهی برای امت قرار داده است. به این جهت چاره ای نیست جز اینکه اول به پیامبر (صلی الله علیه و آله) پناهنده شویم و سپس از خداوند طلب بخشایش و آمرزش کنیم؛ زیرا خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله)، باب الله است و برای رفتن به سوی الله، باید از باب الله وارد شد.

پس پناه بردن به خداوند متعال با پناه بردن به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تحقق می یابد. بنابراین پس از پناه بردن به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)، خداوند متعال می فرماید: «هر آینه خداوند را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت». پناه بردن و بازگشت به سوی خداوند به واسطه پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)، شرطی است برای باعظمت ترین جایگاه های بنده با پروردگارش که همان توبه و آمرزش گناهان است. پس چگونه در مورد عباداتی که در درجات پایین تر قرار دارد و اندوخته ای برای آخرت محسوب می شود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان شرط قرار نگیرد؟ چگونه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد خواسته های پراکنده دنیایی که کالایی ناچیز در برابر کالای آخرت است، شرط قرار نگیرد؟

طلب بخشش از خداوند متعال، بدون توسل و توجه به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) کافی نیست و معنی آن این است که برای نجات یافتن باید به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) متوسل شد؛ سپس طلب بخشایش از خدا نمود و این آمدن نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در آمرزش الهی موضوعیت دارد.

البته هیچ شکی نیست که استغفار و درخواست آمرزش از خدا برای گناهان، نوعی عبادت و حالتی از ارتباط میان بنده و پروردگارش است. بودن نزد پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و آمدن به حضور ایشان، تأثیری بسزا در پذیرفته شدن آن عبادت، حصول اطمینان در دعا

و روی آوردن به سمت خداوند متعال دارد.

این موضوع بدین معناست که خداوند تبارک و تعالی، شهرها و مکان هایی را شرافت داده و امید اجابت دعا با حضور در آن مکان ها و ایستادن زیر قبه آن بیشتر است؛ به عنوان مثال وقوف در عرفات در روز عرفه یا ایستادن زیر ناودان کعبه مکرمه یا حضور در ملتزم و مستجار و.... چنان که در روایات آمده است که هر رکعت نماز در مسجدالحرام، برابر با چند هزار رکعت نماز است و این یعنی اینکه حضور در بیت الله الحرام در محکم تر شدن رابطه میان بنده و خداوند متعال نقش دارد و وسیله ای برای این معناست.

به طور مسلم روشن است که منظور از ظلم در آیه شریفه، تنها گناهان و خطاهای فردی نیست؛ بلکه این ظلم و گناه شامل تمام انواع ظلم اعم از اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، معیشتی یا تجاوز به مقررات حقوقی و مسایل اخلاقی نیز هست.

معنی این سخن آن است که حصول شناخت و به دست آوردن معرفت در مورد این امور فردی و اجتماعی، جز از راه پناه بردن و رفتن به محضر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) امکان نخواهد داشت. پس هر نوع ظلم و ستم یا انحراف از حق که از فرد یا جامعه درباره این امور محقق می شود، چاره ای جز رجوع به محضر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) ندارد. در مقابل تعدد انواع ظلم و ستم، انواع پناه بردن و روی آوردن به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز متعدد می شود.

اشاره به موضوع توبه و طلب آمرزش در آیه کریمه، به دلیل وجود خصوصیتی در آن نیست؛ بلکه نوعی از عبادت و پرستش خداوند یکتاست؛ زیرا توبه، بازگشت به سوی پروردگار و توجه بیش از پیش به خداوند سبحان و نزدیک تر شدن به اوست. آیه شریفه در بیان شرایط توسل به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) اختصاصی به توبه ندارد؛ بلکه در این جهت، شامل تمام انواع عبادات است.

به ویژه اینکه توبه به طور مشخص یعنی بازگشت و از ماده «آب - یؤوب» است که یعنی بازگشت به سوی خداوند متعال و درخواست نزدیک تر شدن به خداوند متعال.

شکی نیست که مجموعه عبادات، تقاضای بازگشت و نزدیکی به خداوند متعال و حرکت در راهی است که مقصد آن نزدیکی به خداوند است؛ پس عبادات نیز نوعی بازگشت و حرکت به سوی خداوند سبحان است.

بنابراین توبه عملی جداگانه و مستقل از سایر انواع عبادت ها مثل نماز، حج و... نیست؛ بلکه توبه عبادتی عام و مطلق است که شامل تمام انواع عبادات می شود.

این آیه کریمه بر این مطلب دلالت دارد که توسل و توجه به خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله)، شرطی ضروری در همه موقعیت هاست؛ نه اینکه مختص به زمان حیات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) باشد؛ زیرا مقصود از آمدن به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تنها حضور جسمانی انسان گناهکار نزد پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نیست؛ بلکه حضور فیزیکی شخص متوسل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، یکی از مصادیق ذکر شده در آیه شریفه است. تعبیر از آمدن، تعبیر کنایی است که هدف از آن، یاری خواستن و متوسل شدن و توجه قلبی به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) است.

نتیجه: این آیه مبارکه به منظور بیان حقیقت توبه و شرایط عمومی آن نازل شده است که این شرایط برای همه مسلمان ها و در همه زمان ها مشترک است و ممکن نیست فقط مختص به یک مقطع کوتاه زمانی و دوران حیات خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) باشد.

منظور از آمدن به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ایجاد ارتباط با آن بزرگوار، به وسیله توجه و بودن در محضر مبارک آن حضرت و سپس استغفار کردن به درگاه پروردگار است. این مضمون مطابق با مفاد کلام خداوند متعال است که می فرماید: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضِئًا)؛ «از مقام ابراهیم برای خود عبادتگاهی انتخاب کنید»؛ (بقره: ۱۲۵) یعنی حضور داشتن نزد پیامبران الهی از علامت ها و نشانه هایی است که خداوند متعال آنها را برپا داشته، تا به وسیله آنها به او نزدیک شوند.

این شاهد زمانی روشن تر خواهد شد که بدانیم وجود پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) برای عالمیان رحمت است و این از رحمت های عمومی پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) برای این امت است و تنها

به کسی که حضور فیزیکی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشته، اختصاص ندارد.

خداوند متعال می فرماید: «نزد تو آیند» که این بیانگر معنای پناه بردن، کمک خواستن، توسل یافتن و توجه قلبی به آن حضرت است و دلالتی بر اختصاص به حضور جسمانی ندارد.

همچنین باید توجه داشت که این آیه شریفه، در محل بحث به رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) اختصاص ندارد؛ بلکه یک سنت الهی است که در مورد پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) جریان دارد. پس آیه در مورد عرضه کردن اعمال، به عمومیت داشتن آن به خاندان پیامبر اشاره دارد و می فرماید: (وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)؛ «و بگو عمل کنید؛ پس خداوند و رسولش و مؤمنان بر اعمال شما احاطه دارند و می بینند». (توبه: ۱۰۵)

«الذین آمنوا» یعنی کسانی که ایمان آورده اند و شامل اولی الامر می شود که اهل بیت (علیهم السلام) هستند. همان طور که در قول خداوند در سوره حج آیه ۷۸ آمده:

(هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيُكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)

و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید؛ او شما را برگزید و در دین [اسلام] کار سنگین و سختی بر شما قرار نداد، از آیین پدرتان ابراهیم (علیه السلام) پیروی کنید. خداوند شما را در کتاب های پیشین و در این کتاب آسمانی، [مسلمان] نامید تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم؛ زیرا آنها [اهل بیت (علیهم السلام)] امت مسلمان از فرزندان ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) هستند که خداوند آنان را برگزید و پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) از میان آنان مبعوث شد و خداوند متعال آنها را گواهان بر اعمال و عقاید مردم قرار داد.

آیاتی که قبلاً نیز اشاره شد عمومیت دارد. آیاتی که بر لزوم آمدن نزد حضرت ابراهیم (علیه السلام) در حج و نماز گزاردن کنار محل نماز ایشان و اقبال قلب ها به سوی خاندان وی تصریح دارد.

بنابراین توجه کردن به پیامبر و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) در توبه کردن، عبادت نمودن و رسیدن به مقام های الهی، شرط و معاهده ای الهی است که بنده برای رسیدن به آنچه که شایسته آن است، باید تمام همت خود را به کار گیرد.

### توسل به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) میثاق تمام پیامبران

خداوند متعال در آیه ۸۱ سوره آل عمران می فرماید:

(وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَضُكُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكَمْ إِنْصِرُوا لِي فَأَنصُرْكُمْ وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ)

و به خاطر بیاورید هنگامی را که خداوند از پیامبران [و پیروان آنها] پیمان مؤکد گرفت که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید. سپس خداوند به آنها گفت: آیا به این موضوع اقرار دارید؟ و بر آن پیمان مؤکد بستید؟ گفتند: آری، اقرار داریم [خداوند به آنها] فرمود: پس گواه باشید و من نیز با شما از گواهانم.

این آیه شریفه از سوره آل عمران، مضمون آیه قبلی از سوره نساء را توسعه داده است. عهد و پیمان ذکر شده در این آیه مبارکه، بدین معناست که میان خداوند متعال و پیامبران الهی، معاهده ای وجود دارد. دو طرف این معاهده که معاوضه و داد و ستدی در پیمان انجام داده اند، مقام نبوت و مقام های غیبی الهی است که خداوند متعال آنها را در مقابل امر مهم و بارزشی به آنها عطا کرده است که باید به آن ایمان بیاورند؛ آن مسئله، کلام خداوند متعال است که می فرماید: (جاءكم رسولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ)؛ «پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست، تصدیق می کند؛ باید به او ایمان بیاورید و او را یاری نمایید».

پس مقام های معنوی و بخشش های الهی به پیامبران، به شرط ایمان و اعتقاد به خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و یاری کردن ایشان به آنها داده شده است. بی گمان کسی که فردی را یاری می کند، از شخص یاری شده تبعیت نیز می کند و او را رهبر خود می داند. تمامی پیامبران دنباله رو و پیرو رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) هستند و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، امام و پیشوای تمام پیامبران است.

پیامبران، منتخبان خاص الهی و البته مقدم بر تمام مردم بودند و با اعطای مقام نبوت و رسالت و مقام های غیبی تکریم شدند. این مقام ها به واسطه ایمان آنها به ولایت پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و تعهدشان در مورد یاری رساندن آن حضرت است. البته پیامبران (علیهم السلام)، باسابقه ترین مسلمانان و قدیمی ترین شیعیان برای خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) هستند.

از ابن عباس در حدیثی نقل شده که می گوید:

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه از او عهد و پیمان گرفت که اگر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مبعوث شد و او در قید حیات بود، به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان بیاورد و او را یاری کند. همچنین به آن پیامبر امر شد که از امت خود پیمان بگیرد که اگر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به پیامبری مبعوث شد و آنها زنده بودند، به آن حضرت ایمان بیاورند و او را یاری کرده و از آن حضرت پیروی کنند. از این نکته معلوم می شود که تمامی پیامبران به بعثت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بشارت داده شدند و مأمور به پیروی از ایشان هستند. (۱)

### پیامبران بر دین پیامبر اسلام

(صلی الله علیه و آله)

این آیه مبارکه بر این معنی دلالت دارد که پیامبران الهی، بعد از ایمان به خداوند متعال، به خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و همراهی و یاری ایشان ایمان آورده اند. پس دین تمام پیامبران، دین خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) یعنی همان اسلام است.

خداوند متعال در آیه مذکور می فرماید: (مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ) ؛ «این پیامبر آنچه را که شما

ص: ۱۸۵

---

۱- (۱) البدایه و النهایه، ج ۲، باب مبعث رسول الله (صلی الله علیه و آله) تسليماً كثيراً.

همراه دارید تصدیق می کند». این به آن معنی نیست که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تابع و پیرو پیامبران پیشین است. عبارت آیه شریفه، تصدیق کننده است؛ نه ایمان آورنده؛ یعنی پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) بر مقام های پیامبران احاطه و اشراف دارد و آن مقام ها بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) پوشیده نیست تا گفته شود به آن مقام ها ایمان داشته است. این به عکس جایگاه پیامبران در برابر مقام های پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) است؛ یعنی تمامی پیامبران به مقام های آن حضرت ایمان داشته اند؛ زیرا این مقام ها برای آنها پوشیده بوده است و اشرافی نسبت به آن نداشته اند. برای همین خداوند سبحان به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) امر نکرد به پیامبران پیش از خود اقتدا کند. خداوند در آیه ۹۰ سوره انعام می فرماید: (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِ)؛ «آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنها اقتدا کن».

پس پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) تابع و هدایت یافته هیچ یک از پیامبران و رسولان الهی نیست؛ بلکه او به هدایت الهی ره یافته و اولین بنده به درگاه حضرت حق است.

خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله)، اولین بنده و پیشرو در بندگی خداوند متعال است و در قرآن کریم از هیچ پیامبری غیر از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به اولین مسلمان تعبیر نشده است. به این مطلب در آیات ۱۶۲ و ۱۶۳ سوره انعام اشاره شده است:

(قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ)

بگو نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند، پروردگار جهانیان، است. همتایی برای او نیست و به همین مأمور شده ام و من نخستین مسلمانم.

همچنین خداوند در آیات ۱۲ و ۱۳ سوره زمر می فرماید:

(قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ \* وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ)

بگو من مأمورم خدا را پرستش کنم در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم \* و مأمورم که نخستین مسلمان باشم.



ولی در مورد سایر پیامبران در قرآن کریم فقط به «من المسلمین» تعبیر شده است که یعنی یکی از بندگان تسلیم شده خداوند است؛ همچنین باید در نظر داشت که در میان آنها، پیامبران اولوالعزم نیز هستند. خداوند در آیه ۷۲ سوره یونس از زبان حضرت نوح این معنی را نقل می کند:

(فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ)

و اگر [از قبول دعوت من] رو برگردانید [کار نادرستی کرده اید، چراکه] من از شما مزدی نمی خواهم؛ مزد من تنها با خداست و من مأمورم که از تسلیم شدگان در برابر خدا باشم.

در این آیه از حضرت نوح (علیه السلام) به اولین مسلمان تعبیر نشده است. بی گمان دین خداوند یکی است؛ همان طور که خداوند در آیه ۱۹ سوره آل عمران می فرماید: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)؛ «دین نزد خداوند اسلام [و تسلیم بودن در برابر حق] است». از احدی از بندگان، دینی غیر از اسلام را قبول نمی کند. خداوند در آیه ۸۵ سوره آل عمران می فرماید:

(وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْأَخْرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)

هر کس جز اسلام [و تسلیم در برابر فرمان حق] آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.

پس پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله)، اولین تسلیم شده در برابر فرمان حق و اولین کسی است که به میثاق و پیمان الهی پاسخ مثبت داد؛ همان عهد و پیمانی که خداوند از تمام پیامبران و مرسلین گرفته است.

در حدیثی از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «خداوند از تمام پیامبران، پیش از پیامبر ما این عهد و پیمان را گرفته که امتشان را از آمدن خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) باخبر سازند و به آنها امر کنند تا او را تصدیق نمایند».

خصیبی در کتاب «هدایه الکبری» حدیثی از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که حضرت فرمود:

بدانید که خداوند از تمام پیامبران درباره من پیمان گرفته است و من پیامبری هستم که خداوند رسالت را با من به پایان رسانده است و این گفته خداوند در قرآن کریم است که فرمود: (رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) . به خدا سوگند من قبل از تمام پیامبران بودم و بعد از آنها مبعوث شدم و خداوند آنچه را به آنها عطا فرموده بود، از فضلش به من نیز عنایت کرد و آنچه را که به احدی عنایت نکرده، به من عطا فرمود. سپس از تمام پیامبران برای من عهد و پیمان گرفت و از من میثاقی برای کسی نگرفت. هیچ پیامبری را به نبوت نرساند و هیچ رسولی را به رسالت نگمارد، مگر اینکه به او امر کرد به نبوت و رسالت من اقرار کند و اینکه امتش را به بعثت و رسالت من بشارت دهد. (۱)

بدین جهت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بهترین پیامبران و رسولان و امام و پیشوای آنان است. پیامبران در بندگی خدا و تسلیم دین حق بودن، پیرو ایشان هستند تا چه رسد به غیر پیامبران از دیگر موجودات.

براین اساس از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

بعضی از قریش به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کردند: «به چه جهت بر پیامبران دیگر سبقت گرفتید و شما آخرین پیامبر الهی و خاتم آنها هستید؟» پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «به درستی من اولین کسی هستم که به پروردگار ایمان آوردم و اولین کسی هستم که به پیمان الهی که از پیامبران گرفته شد، پاسخ مثبت دادم. زمانی که خدا فرمود: (وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) (۲)؛ «خود را بر شما گواه می گیرم، آیا من خدای شما نیستم؟ همه گفتند: «بله، تو خالق و پروردگار ما هستی و من اولین پیامبری بودم که پاسخ دادم بلی و از همه پیامبران در این اقرار سبقت گرفتم». (۳)

از این احادیث در می یابیم که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مقام و منزلت عظیمی نزد خداوند

ص: ۱۸۸

۱- (۱) الهدایه الکبری، حسین بن حمدان الخصبی، ص ۳۸۰.

۲- (۲) انعام: ۱۷۲.

۳- (۳) کافی، ج ۱، ص ۴۴۱.

سبحان دارد و او بهترین خلق و آقای فرزندان حضرت آدم (صلی الله علیه و آله) است. به این جهت بعثت او برای تمام امت ها و در تمام زمان هاست؛ برخلاف دیگر پیامبران و رسولان؛ زیرا بعضی از آنها برای قوم خودشان و در شهر و منطقه ای که زندگی می کردند مبعوث شده بودند و برخی دیگر از پیامبران برای بعضی از اقوام و ملت ها.

پس اقرار پیامبران الهی به نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یاری آن حضرت، برای اعتلای کلمه توحید و یکتاپرستی است. به این جهت کسانی که به دینی غیر از اسلام ایمان دارند نیز به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند؛ مثل برخی از یهودیان و مسیحیان در زمان حیات پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و حتی بعد از رحلت ایشان. این مسئله به دلیل وجود بشارت های فراوان و بسیار واضحی است که در تورات و انجیل آمده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هدایت یافته به هدایت خداوند است و تمام پیامبران را تصدیق کرده است. او گواه بر ایمان پیامبران است و دیگر پیامبران پیرو او هستند. پیامبران الهی به خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) ایمان دارند و این بدان معنا نیست که به آنچه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده احاطه داشته باشند؛ بلکه ایمان آنان به ذات پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) است و آن حضرت شاهد، مطلع و تصدیق کننده تمام آن چیزی است که نزد آنان است. اما پیامبران به ایشان ایمان دارند و این یعنی هیچ یک از مقام ها و درجات دیگر پیامبران، بر پیامبر اسلام (علیه السلام) مخفی و پوشیده نیست؛ ولی باید در نظر داشت که ایمان سایر پیامبران به ذات پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)، ایمانی غیبی است.

مقام پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نسبت به سایر پیامبران، غیب الغیوب است و ایشان از مقام های پیامبران دیگر، آگاه بوده و شاهد بر راستی و درستی آن است.

درحقیقت پیامبران زمانی اهلیت و شأنتیت مقام نبوت و رسالت را پیدا کردند که به خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله)، پیش از تمام ارواح در عالم ارواح (عالم ذر) ایمان آوردند و بر آنها ولایت و محبت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) واجب شد. به این جهت آن حضرت، شفیع همگان

است و پیامبران به آنچه که از مقام و فضیلت رسیدند، جز با اعتقاد به خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) نبود. پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) شفیع قبولی اعمال و دریچه رحمت گسترده خداوند است؛ همان گونه که خداوند در آیه ۱۰۷ سوره انبیاء می فرماید: (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)؛ «ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم».

از تمام مطالب ذکر شده روشن می شود که آیه مبارکه، بر مقام سوم رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) تأکید دارد. همچنین روشن می شود که توجه به درگاه الهی، برای رسیدن به هر مقام یا کسب تقرب و نزدیکی به خدا، جز با توسل به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و شفاعت ایشان کامل نمی شود. با شفاعت جستن به آن حضرت، پس از ایمان به سرور پیامبران و رسولان، بزرگترین رزق ها به بنده عطا می شود.

سپس این آیه کریمه، خطیر بودن این امر الهی را همراه با تأکیدات شدید و محکم بیان می کند؛ آن گاه که خداوند متعال می فرماید: (أَفَرَأَيْتُم مَّا أَخَذْتُم مِّنْ عِلْمِي بِذِكْرٍ إِصْرِي)؛ «آیا به این موضوع اقرار دارید و بر آن پیمان مؤکد بستید؟» پس از آنکه گرفتن اقرار و انجام معاهده و پیمان نامه به پایان رسید، خداوند آنها را بر این جریان شاهد گرفت و فرمود: (فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِّنَ الشَّاهِدِينَ)؛ «پس گواه باشید! و من نیز با شما از گواهانم».

### شراکت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میثاق الهی

از بحث گذشته برای ما روشن شد که پیامبران به مقام ها و درجاتشان نمی رسیدند، مگر با ایمان به خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و آله) و یاری او و اعتقاد به آنچه که همراه اوست. نتیجه این مسئله، آن است که اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) در دایره میثاق الهی و دین حنیف که ایمان به آن و دعوت به سوی آن از همه پیامبران الهی خواسته شده، با پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) مشترک اند.

اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) نیز پیروان آن حضرت هستند و به وسیله خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) به خداوند نزدیک می شوند. آنان به شفاعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و به خواسته او در مقامشان

قرار گرفته اند و آن مقام و درجه، مقام شفاعت عظمی در روز قیامت است.

دلایل متعددی برای همراهی اهل بیت (علیهم السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن میثاق که از پیامبران گرفته شد وجود دارد که علاوه بر ذکر آنها به آیاتی که دلالت بر برابری مقام پیامبر و اهل بیتش (علیهم السلام)، دارد اشاره می کنیم؛ مانند آیه مباحله در حجّیت (وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ)، آیه تطهیر، آیه طاعت و آیات دیگر.

۱. یکی از دلایل، رجعت پیامبران در زمان امام مهدی [و جهاد در کنار ایشان است؛ همان طور که در روایات فراوانی به رجعت ائمه (علیهم السلام) اشاره شده است. در این روایت به رجعت حضرت عیسی، حضرت ادریس، حضرت خضر (علیهم السلام) و دیگر پیامبران اشاره شده است.

این گونه احادیث با این مضامین از شیعه و سنی نقل شده است. در بعضی از روایات به نقل از اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که تمام پیامبران و رسولان، همراه اهل بیت (علیهم السلام) رجعت می کنند و در زمان برقراری حکومت جهانی مبارک و عدل گستر، به جهاد برمی خیزند.

در اینجا به بعضی از آن روایات اشاره می کنیم:

در روایاتی آمده است که حضرت عیسی (علیه السلام) از آسمان برای یاری حضرت مهدی [فرود می آید و سپس با آن حضرت بیعت کرده و پشت سر ایشان نماز می خواند.

از حذیفه بن یمان نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

حضرت مهدی (عج) به اطراف خود التفات می کند می بیند که حضرت عیسی بن مریم از آسمان نزول کرده است و گویی از موی سرش آب می چکد. (۱) حضرت مهدی (عج) می فرماید: جلو برو و بر مردم نماز جماعت بخوان. حضرت عیسی بن مریم (علیهما السلام) عرض می کند: نماز برای شما برپا شده است. پس عیسی (علیه السلام) پشت سر مردی از فرزندان من نماز می خواند و پس از اینکه نماز

ص: ۱۹۱

---

۱- (۱) یعنی موی سر حضرت عیسی (علیه السلام) می درخشد؛ گویا به سرش روغن مالیده است.

خوانده شد، عیسی (علیه السلام) بر می خیزد تا اینکه حضرت مهدی (عج) در جایگاه خود می نشیند و عیسی (علیه السلام) با او بیعت می کند. (۱)

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

فردی یهودی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و در برابر ایشان ایستاد و با دقت به ایشان خیره شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای یهودی چیزی می خواهی؟ یهودی عرض کرد: آیا شما بهتر هستید یا موسی بن عمران که خداوند با او سخن گفت و بر او تورات را نازل فرمود و معجزاتی چون عصا و شکافته شدن دریا و سایه انداختن ابرها بر سر او را به وی عطا نمود؟! پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: شایسته نیست بنده ای از خود تعریف کند، ولی من می گویم: زمانی که آدم (علیه السلام) مرتکب اشتباه شد و خواست توبه کند، عرض کرد: الهی! به حق محمد و آل محمد درخواست می کنم، از من در گذری و گناهم را ببخشی. سپس خداوند او را آمرزید و خطایش را بخشید و زمانی که نوح (علیه السلام) سوار بر کشتی شد و ترسید که غرق شود، عرض کرد: پروردگارا! از تو درخواست می کنم به حق محمد (صلی الله علیه و آله) و آل محمد (صلی الله علیه و آله) از غرق شدن نجاتمان دهی؛ پس خداوند او را از آن مهلکه و طوفان نجات داد و زمانی که ابراهیم (علیه السلام) آتش را دید و می خواستند او را در آن بیندازند، عرض کرد: پروردگارا! از تو می خواهم به حق محمد و آل محمد مرا از آتش نجات دهی؛ پس خداوند آتش را بر او سرد و ایمن قرار داد و زمانی که موسی (علیه السلام) عصا را انداخت و تبدیل به اژدها شد، خود نیز ترسید و عرض کرد: خدایا از تو می خواهم به حق محمد و آل محمد مرا از آن ایمن سازی؛ خداوند فرمود: (لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى)؛ «ترس تو مسلماً پیروز و برتر هستی». (طه: ۶۸)

ای مرد یهودی! اگر موسی (علیه السلام) مرا درک کند و سپس به من ایمان نیاورد و نبوت من را نپذیرد، ایمانش هیچ فایده ای و نبوتش هیچ سودی ندارد. ای مرد یهودی! مهدی (عج) از فرزندان من است؛ زمانی که او ظهور کند، عیسی بن مریم (علیه السلام) برای یاری او نازل می شود و مهدی (عج) جلو می رود و عیسی (علیه السلام) پشت سر او نماز می خواند. (۲)

ص: ۱۹۲

۱- (۱) عقد الدرر، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۲- (۲) الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۱.

ابواسحاق ثعلبی در تفسیر قرآن خود در قصه اصحاب کهف این گونه می آورد:

خداوند آنها را در جای اولشان و به همان حالت قرار می دهد، تا آخر زمان و زمان قیام مهدی (عج) و گفته شده که مهدی (عج) به آنها سلام می کند و خداوند آنها را زنده می کند؛ سپس به حالت اولشان باز می گرداند و آنها تا روز قیامت بر نمی خیزند و حرکت نمی کنند. (۱)

در بعضی از روایات این گونه آمده که اصحاب کهف از یاران و کارگزاران حضرت مهدی [هستند. همچنین خداوند آن حضرت را با سه هزار فرشته از فرشتگان خود یاری می دهد.

مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرمود:

قائم (عج) از پشت کوفه ۲۷ مرد خارج می کند که پانزده نفر آنها از قوم حضرت موسی (علیه السلام) هستند؛ آنهایی که به راه حق هدایت کرده و به آن عمل نموده اند و هفت نفر دیگر از آنها اصحاب کهف هستند و یوشع بن نون، سلمان، ابودجانه انصاری، مقداد و مالک اشتر؛ اینان در محضر آن حضرت و از یاران و کارگزاران آن حضرت هستند. (۲)

یاری رساندن به امام مهدی (عج) از سوی حضرت عیسی (علیه السلام) و اوصیای الهی، یاری خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) است. حتی می توان گفت، یاری رساندن به حضرت مهدی (عج) از سوی حضرت عیسی (علیه السلام)، همان وظیفه و تکلیفی است که به سبب آن حضرت عیسی (علیه السلام) شایستگی دریافت مقام نبوت را پیدا کرد. اطاعت پیامبران و پیروی آنها از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اطاعت از امر غیبی خداوند متعال است. این از بزرگ ترین آزمایش های پیامبران در مورد آن عهد و میثاقی است که از آنها گرفته شد.

از آن جمله، روایاتی است که نشان می دهد یاری پیامبران به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، با یاری کردن وصی و پسر عموی او، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) حاصل می شود.

ص: ۱۹۳

---

۱- (۱) البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، المتقی الهندی، ص ۸۷.

۲- (۲) ارشاد، ج ۲، باب سیره القائم (عج) عند قیامه.

امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که خداوند متعال می فرماید: از تمام مخلوقات، پیامبران و رسولانم برای خودم و به ربوبیتم پیمان گرفتم و برای تو ای محمد (صلی الله علیه و آله) به نبوت و برای علی (علیه السلام) به ولایتش نیز پیمان گرفتم. (۱)

روایاتی نیز به یاری کردن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) و جهاد در پیشگاه آن حضرت در زمان رجعت ایشان اشاره دارد که یکی از آن روایات، حدیثی است که سعد بن عبدالله قمی از فیض بن ابی شیبه نقل می کند:

می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که این آیه شریفه را تلاوت می فرمود: و آن گاه خداوند از پیامبران عهد و پیمان را گرفت... برای اینکه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان بیاورند و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را یاری کنند. سپس امام فرمود: آری، از آدم (علیه السلام) گرفته تا سایر پیامبران، خداوند هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نکرد، جز اینکه به دنیا برگردانده شود تا در رکاب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) جهاد کند. (۲)

ابی سعید خدری، حدیث دیگری را این چنین نقل می کند:

ما (عهده ای از اصحاب) نشسته بودیم و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که به سوی ما می آمد نگاه می کردیم؛ حضرت نزدیک ما آمدند در حالی که بند کفششان پاره شده بود و آن را برای تعمیر به علی (علیه السلام) دادند و فرمودند: در شما مردی هست که با مردم در مورد تأویل آیات قرآن جهاد می کند، همچنان که من بر نزول قرآن با آنها جهاد کردم. ابوبکر گفت: آیا آن فرد من هستم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خیر. عمر گفت: آیا منم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: آن مرد کسی است که در حال تعمیر کفش است یعنی علی (علیه السلام). (۳)

این مطلب بسیار روشن است که یاری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، یاری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. این مسئله به دلیل نزدیکی خانوادگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین نیست؛

ص: ۱۹۴

- ۱- (۱) بحار الأنوار، ج ۱۵، بدء خلقه و ما جرى له في الميثاق، ص ۱۸.
- ۲- (۲) مختصر بصائر، الحسن بن سليمان الحلبي، ص ۲۵.
- ۳- (۳) خصائص امير المؤمنين، النسائي، الترغيب في نصره علي، ص ۱۳۱.



بلکه این موضوع امری الهی و از جانب خداوند سبحان است. همچنان که ولایت و سروری رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت شریفش (علیهم السلام) برای تمام مخلوقات است و این عهد و پیمان از تمام فرشتگان و سایر موجودات گرفته شده و تنها مختص به اهل زمین نیست. درحقیقت این بزرگان، سفیران الهی خداوند در میان تمام مخلوقات و در تمام مقامات علمی و تکوینی هستند.

### یکسانی اهل بیت (علیهم السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در طهارت

خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره احزاب می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؛ «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

خداوند در این آیه مبارکه اهل بیت (علیهم السلام) را با پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیوند داده و آنان را شریکان آن حضرت و تابعان ایشان در طهارت قرار داده است. مقام طهارت پیامبر یعنی عصمت ایشان؛ چراکه او سرور پیامبران است و در بالاترین درجه پاکی و عصمت قرار دارد.

نوع عصمت اهل بیت (علیهم السلام) نیز از جنس و سنخ پاکی و عصمت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است. خداوند متعال پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) را در عصمت و طهارت پیونده داده و به هیچ پیامبری عصمت و پاکی، از نوع عصمت و طهارت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نداده است.

خداوند در آیه ۶۱ سوره آل عمران می فرماید:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)

هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده [باز] کسانی با تو به ستیز برخیزند، بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نمایم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را به دروغ گویان قرار دهیم.

بر این اساس به هیچ کس مقام و رتبه ذات پیامبر (صلی الله علیه و آله) داده نشده است، مگر علی بن ابی طالب (علیه السلام). خداوند میان پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) در مقام حجت حق بودن، پیوند و ارتباط قرار داده است.

این پنج تن (علیهم السلام)، حجت بر تمام بشر و تمام ادیان الهی و غیر آن تا روز قیامت هستند. اهل بیت پیامبر خدا (علیهم السلام) در امر ابلاغ دین و رسالت، با پیامبر شریک و همراه ایشان هستند؛ زیرا مباحله نوعی پیمان بستن است و در اصل عهد و پیمان باید بدون واسطه و وکالت باشد. این بدان معنا است که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در امر تبلیغ دین و رسالت شریک هستند، ولی اهل بیت (علیهم السلام) در این موضوع یعنی رسالت، تابع و پیرو پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) هستند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سرور اهل بیت (علیهم السلام) است و به واسطه شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اهل بیت (علیهم السلام) به این مقام رسیده اند.

نتیجه: اهل بیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با سرور پیامبران در مقامات معنوی پیوند خورده و پیرو آن حضرت هستند. این بدان معنی است که ایمان داشتن به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دوست داشتن ایشان، همان پیمان و عهدی است که از همه پیامبران گرفته شد و ایمان به ایشان و یاری کردن آنان، سبب به دست آوردن مقام ها و درجات عالی نزد خداوند متعال می شود. از آیات مبارکه این قاعده به دست می آید که توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام)، شرط صحت ایمان و قبولی توبه و سایر عبادات بوده و وسیله ای برای رسیدن به مقام های تقرب به خداوند است.

### **پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) کلمات تمام شده خداوند**

پروردگار در آیه ۳۷ سوره بقره می فرماید:

(فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)

سپس آدم (علیه السلام) از پروردگارش کلماتی دریافت کرد [و با آنها توبه کرد] و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چراکه خداوند توبه پذیر و مهربان است.

واژه «کلمه» و «کلمات» در برخی از آیات قرآن کریم آمده است. معنای واژه «کلمه» نزدیک به معنی واژه «آیه» است؛ چراکه معنی آن علامت و نشانه دلالت کننده بر مدلول و معنایی است. واژه «آیه» در موارد متعددی از آیات قرآن کریم بر موجودات تکوینی اطلاق شده است. همچنان که واژه «اسم» از نظر معنی به واژه های «کلمه» و «آیه» نزدیک است. واژه «اسم» به معنای نشان و علامتی است که بر شیء خاص یا معنای خاص دلالت می کند.

شواهد فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که بر معنی واژه کلمه دلالت می کند که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

شاهد اول: خداوند متعال در آیه ۴۵ سوره آل عمران بر حضرت عیسی (علیه السلام) عنوان کلمه اطلاق می کند و می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ...)

هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند تو را به کلمه ای [وجود باعظمتی] از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی، پسر مریم است، در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود؛ و از مقربان [الهی] است.

اطلاق «کلمه» به حضرت عیسی (علیه السلام) مجازی نیست؛ بلکه یک اطلاق حقیقی است؛ زیرا اصل در معنی کلمه، عبارت است از شیء موجودی که دلالت بر یک معنی پنهان می کند. بر صفات خداوند متعال چه دلالتی عظیم تر و بزرگ تر از پیامبران و حجت های الهی وجود دارد؟ هدایت کردن کسانی که به آنها اقتدا می شود و مخلوقات به واسطه آنان هدایت می شوند، همانند هدایت خداوند است که با کلمات خود، هدایت می کند. آیه کریمه نیز ناظر به همین معنی است.

شاهد دوم: از بزرگ ترین آزمایش های حضرت ابراهیم (علیه السلام) پیمان گرفتن از او، در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت شریفش (علیهم السلام) بود. همچنان که خداوند متعال در آیه ۲۴ سوره بقره می فرماید: (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ)؛ «[به خاطر آورد] هنگامی که

خداوند، ابراهیم (علیه السلام) را با وسایل گوناگون آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد. عهد و میثاق حضرت ابراهیم (علیه السلام)، همان کلمات، یعنی آزمایش های الهی بود و زمانی که آنها را به پایان رساند و به سرور پیامبران ایمان آورد و تسلیم حق شد، خداوند او را مستحق دریافت مقام امامت دانست.

امتحان حضرت ابراهیم (علیه السلام) در مورد ایمان و تصدیق حق، شبیه داستان حضرت مریم (علیها السلام) است که کلمات پروردگارش را تصدیق کرد. پس این کلمات نشانه های روشن و گویای الهی از پیامبران و اوصیای آنها هستند و اتمام این کلمات، موجب رسیدن به مقامات الهی است.

شاهد سوم: یکی از شواهد دیگر آن است که بر حجت های خداوند تبارک و تعالی از باب تشبیه، کلمات الله - که هدایت یافتگان به واسطه آنها هدایت می شوند - اطلاق شده است. در بسیاری از احادیث و اخبار، از شیعه و سنی وارد شده و در زیارت های خاص اهل بیت (علیهم السلام) نیز از این لفظ یعنی «کلمات کامل» خداوند استفاده شده است.

در بعضی از این احادیث درباره دریافت این کلمات (نشانه های الهی) از سوی حضرت آدم (علیه السلام) ذکری به میان آمده است؛ از جمله ابن عباس نقل می کند:

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد آن کلماتی که حضرت آدم (علیه السلام) از خداوند متعال دریافت کرد و به واسطه آنها توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد سؤال کردم؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آدم (علیه السلام) از خداوند درخواست نمود که توبه اش را به حق محمد (صلی الله علیه و آله)، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) بپذیرد و خداوند نیز آن را پذیرفت. (۱)

در حدیث دیگری مفضل می گوید:

از امام صادق (علیه السلام) در مورد قول خداوند متعال راجع به آیه ای که می فرماید: (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ)؛ «زمانی که خداوند ابراهیم را با کلماتی امتحان کرد و او به

ص: ۱۹۸

طور کامل از عهده آنها بر آمد»، پرسیدم؛ حضرت فرمودند: آن کلمات همان است که به آدم (علیه السلام) عطا شد و به وسیله آنها توبه کرد. آن کلمات این بود که او گفت: پروردگارا از تو می خواهم به حق محمد (صلی الله علیه و آله)، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام)، توبه مرا بپذیری و خداوند نیز توبه او را پذیرفت که پروردگار توبه پذیر و مهربان است. مفضل می گوید: عرض کردم ای پسر رسول خدا! معنی «فأتمهن» چیست؟ حضرت فرمودند: یعنی تا دوازدهمین امام که حضرت مهدی قائم (عج) و نهمین فرزند حسین (علیه السلام) است، به پایان رسانید. (۱)

این اسامی مبارک در باطن عالم ملکوت وجود داشت و فرشتگان نیز از آن اطلاع نداشتند؛ سپس حضرت آدم (علیه السلام) این اسامی را که با عظمت ترین کلمات زنده و صاحب عقل و ادراک است، دریافت نمود. خداوند متعال می فرماید: (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا)؛ «سپس تمامی علم اسماء را به آدم آموخت». یکی از این نام ها، خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) است و این معنی در کتاب «مستدرک الوسائل» آمده است که: اگر سیدالانبیا محمد (صلی الله علیه و آله) نبود، خداوند آدم و بهشت و جهنم را خلق نمی کرد. (۲)

هنگامی که خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) از بارزترین مصادیق اسماء وجود است، دیگر نام ها و کلمات نیز اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) هستند. به قرینه روایاتی که به ما رسیده و آیات قرآن، اهل بیت (علیهم السلام) با وجود پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) پیوند خورده اند.

باید توجه داشت که عقاید اسلامی، مختص به بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیست؛ بلکه تمام پیامبران و رسولان الهی به دستورات و عقاید اسلام مبعوث شده اند.

آنچه که به واسطه آن، حضرت آدم (علیه السلام) به مقام خلیفه الهی و نبوت رسید، همان عهد و پیمانی است که به آن اقرار کرد و ایمان آورد. آن پیمان، ولایت پیامبر و اهل بیتش (علیهم السلام) بود که قبول این ولایت برای رسیدن به مقام های بزرگی همچون نبوت و رسالت شرط است.

ص: ۱۹۹

۱- (۱) ینابیع الموده، ج ۱، باب ۲۴.

۲- (۲) مستدرک الوسائل، ج ۲، صص ۶۷۱ و ۶۷۲.

هر کس که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام) ایمان داشته باشد و یاور آنها و تسلیم اوامرشان باشد، در دایره دین داران قرار می گیرد و این عهد و میثاقی است که از پیامبران گرفته شد. با توجه به نص قرآن کریم، یکی از نشانه های دین داری، قبول ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است مانند آیه ۳ سوره مائده که می فرماید:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین [جاویدان] شما پذیرفتم.

روایات شیعه و سنی، به روشنی بیان می دارد که این قسمت از آیه سوم سوره مبارکه مائده، در مورد نصب الهی علی بن ابی طالب (علیه السلام) در مقام خلافت و امامت بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد؛ این جریان در واقعه غدیر خم به وقوع پیوست. (۱) به همین علت، امامت و خلافت بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از اصول دین بوده و امر ولایت و امامت، جانشین امر نبوت می شود؛ در نهایت باید گفت، آنچه که دین با آن کامل می شود، امری بنیادین و محوری است.

دین عبارت است از ولایت خدا، ولایت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، ولایت اولی الامر و اطاعت از آنها. خداوند متعال در آیات ۵۵ و ۵۶ سوره مائده می فرماید:

(إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ \* وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ)

سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند [پیروزند، زیرا] حزب و جمعیت خدا پیروز است.

ولایت و اطاعت برای خداست؛ ولی به دستور و اذن خداوند متعال، ولایت و اطاعت،

ص: ۲۰۰

---

۱- (۱) الغدير، علامه امینی، ج ۱، ج ۵، ج ۱۱ و شرح احقاق الحق.

به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر نیز داده شده است. همان طور که خداوند این مقام را به حضرت آدم (علیه السلام) داد و فرشتگان و دیگر مخلوقات را در برابر آدم (علیه السلام) خاضع و مطیع قرار داد.

ولایت و خلافت بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) جزء دین است که همه پیامبران به آن مبعوث شده اند. خداوند با آیاتی همچون آیه ولایت، ذوی القربی و مودت پیامبران را خطاب قرار داده است و مردم مکلف به پیروی از اولی الامر، محبت به نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و توجه به درگاه خداوند به وسیله آنها هستند.

حضرت عیسی (علیه السلام) نیز در زمان نزولش از آسمان به این آیه قرآن عمل می کند و مشمول این خطاب قرآن می شود:

(إِنَّمَا وُئِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

سپس آن حضرت (علیه السلام) پشت سر ولی خدا و حجت منتظر [نماز می خواند. آیات وارده در مورد احکام فیء و خمس نیز شامل او می شود. چنانکه خداوند متعال در آیه ۴۱ سوره انفال می فرماید:

(وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِخْوَتِكُمُ الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه [از آنها] است. اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه [با ایمان و بی ایمان] [روز جنگ بدر] نازل کردیم، ایمان آورده اید و خداوند بر هر چیزی تواناست.

این آیه مبارکه به طور مشخص نشان می دهد که صاحبان خمس، حق تصرف و اختیار در مالیات اقتصادی حکومت اسلامی را دارند. صاحبان خمس، خداوند متعال، پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و نزدیکان پیامبرند؛ آن هم به قرینه اشتراک در حرف «لام» که بر مالکیت تصرف در اموال حکومت اسلامی دلالت دارد. یتیمان، مسکینان و درراه ماندگان از موارد مصرف خمس هستند و با حذف «لام» دلالت بر آنها تغییر می کند.

یاری ولی خدا و ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر تمام پیامبران واجب است؛ زیرا از میثاق ها و پیمان هایی است که خداوند با پیامبرانش بسته است. تسلیم بودن پیامبران در برابر دستورات الهی در مورد ایمان به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و یاری ایشان و خلفایش، جلوه کامل بندگی خداوند متعال است.

امام صادق (علیه السلام) حدیثی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که حضرت فرمودند:

خداوند فرمود از تمام مخلوقاتم و از همه پیامبران و رسولانم، عهد و میثاق گرفتم. پیمان گرفتم برای ربوبیت، برای نبوت تو ای محمد (صلی الله علیه و آله) و برای ولایت علی (علیه السلام). (۱)

در نتیجه تمام پیامبران و رسولان الهی، با اقرار به ولایت علی (علیه السلام) مبعوث شده اند. همچنین با همان بیان، آیه ۷ سوره حشر است که می فرماید:

(مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِأَيِّ الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةَ بَيْنِ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ)

آنچه را که خداوند از اهل این آبادی ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا، رسولش، خویشاوندان او، یتیمان، مستمندان و در راه ماندگان است. تا [این اموال عظیم] در میان ثروتمندان دست به دست نگردد. آنچه پیامبر خدا برای شما آورده، بگیرید [و اجرا کنید] و از آنچه نهی کرده، خودداری کنید و از [مخالفت] خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است.

ص: ۲۰۲



«فیء»، تمامی ثروت های زمین است و برای برپایی عدالت مالی و اقتصادی در زمین، باید اموال عمومی سرزمین های اسلامی براساس ولایت خدا و پیامبر او و ذوی القربی اداره شود. ذوی القربی نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند که خداوند متعال دوستی و محبت آنها را اجر و مزد رسالت و زحمات خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) قرار داده است. همان طور که خداوند می فرماید: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ «بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم (علیهم السلام)]». دوستی و محبت ذوی القربی، امری است بسیار مهم که اگر درست انجام شود، بقیه اصول دین نیز درست رعایت خواهد شد.

تقابل معادله در آیه شریفه، یعنی عدالت میان دوستی ذوی القربی و تمام دین حنیف اسلام. در این مسئله مهم، کسی جز اهل بیت معصوم پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به ایشان نزدیک تر نیست؛ پس قبولی ولایت آن بزرگواران، سبب نجات از گمراهی و اصلی مهم در دین است که همه پیامبران به آن مبعوث شدند.

همچنان که در مباحث پیشین اشاره شد، ولایت، همان دین الهی است که با تسلیم در برابر آن، پیامبران شایستگی رسیدن به مقام نبوت را یافتند و هر پیامبری به یک مرتبه از درجات تسلیم نائل شد. پس باید گفت: نسبت به قبولی ولایت خدا و تسلیم در برابر او، مراتب و درجات مختلفی هست و به حسب درجه بندگی و تسلیم هر پیامبر، مقامی برای او نزد خداوند وجود دارد. هرگاه این درجه تسلیم و بندگی، از درجات بالایی برخوردار باشد، آن پیامبر از پیامبران اولوالعزم خواهد بود. خداوند بعضی از پیامبران و رسولان را نسبت به دیگر پیامبران و رسولان فضیلت داده و به این مسئله در آیه ۵۵ سوره اسراء اشاره کرده است: (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ)؛ «ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم». خداوند برخی از پیامبران را پایین تر از دیگری قرار داده که در آیه ۲۵۳ سوره بقره به این مطلب اشاره می کند:

(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ)

بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ خدا با برخی از آنها سخن می گفت و بعضی را درجاتی برتر داد.

تمام این فضیلت ها و برتری هایی که بعضی از پیامبران بر بعضی دیگر داشته اند، براساس درجه تسلیم و بندگی آنها در پیشگاه خدا و اطاعت آنها از دین خدا بوده است. حتی این به واسطه ولایت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او (علیهم السلام) بوده است.

یکی از شرطهای رسیدن به درجات و مقامات بالا همچون نبوت و رسالت، تسلیم بودن در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام) و توجه قلبی به خداوند به واسطه آنان است. علاوه بر این، شرط پذیرفتن عبادات دیگر مانند توبه و سرازیر شدن رزق از سوی خدا نیز همین است.

مسئولیت هایی که خداوند متعال بر عهده پیامبران گذاشته، آزمونی از جانب خداوند متعال است. کسی جز پاکان و معصومان از فرزندان پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) به این مقام باعظمت نائل نمی شود. همچنان که خداوند متعال در آیه ۱۲۴ سوره بقره می فرماید: (قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)؛ «خداوند به او فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم». پس باید گفت: هیچ پیغمبری از پیغمبران، مبعوث به نبوت و رسالت نشد، مگر اینکه تسلیم دین خداوند شد که همان ولایت و سرپرستی خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است. از ولایت آنان در آیات قرآن به کلمات تعبیر و تصدیق شده است؛ همچنان که در شأن حضرت مریم (علیها السلام) در آیه ۱۲ سوره تحریم آمده: (صَيَّرْنَا بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا)؛ «یعنی مریم کلمات پروردگارش را تصدیق کرد». علاوه بر این، واژه «کلمه» بر انسان هایی مانند حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) که حجت های خداوند متعال هستند، اطلاق شده است.

بی گمان آن کلماتی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) با آنها آزمایش شد، از حجت های الهی بوده و از جهت مقام، از ابراهیم و عیسی (علیهما السلام) برتر هستند. امامان از نسل حضرت

ابراهیم (علیه السلام) همان سرور پیامبران و عترت پاک او هستند که در آیه مبارکه هم بدان اشاره شده است. زمانی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) درخواست می کند که خداوند امامت را در نسل او قرار دهد.

خداوند متعال در آیه ۶۵ سوره نساء می فرماید:

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری بطلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

ولایت خداوند متعال، ولایت رسول اعظم (صلی الله علیه و آله)، ولایت اولی الامر و نیز تسلیم بودن در برابر آنها، درجاتی دارد و به هر پیامبر به میزان تسلیم بودن و ولایت پذیری اش درجه و مقام عطا می شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «بر شما باد تسلیم». (۱) (وظیفه شما تسلیم در برابر خدا و رسولش و اولی الامر است).

در کتاب شریف «اصول کافی» حدیثی با سند صحیح از امام صادق (علیه السلام) با این مضمون نقل شده که حضرت فرمودند: به درستی که سه نوع تکلیف بر عهده مردم است؛ اول: شناخت ائمه (علیهم السلام)؛ دوم: تسلیم بودن در برابر امرشان؛ سوم: رجوع به ائمه (علیهم السلام) در آنچه اختلاف پیدا می کنند. (۲)

به نظر ما منظور از تسلیم، خضوع قلبی و باطنی بسیار است؛ پس اگر این چنین شد، آن گاه عبادت خالص خداوند به تنهایی و بدون اینکه نفس انسان تکبری بورزد، تحقق می یابد. درستی و صحت اعمال و عبادات انسان، با اخلاص در عبادت محقق

ص: ۲۰۵

---

۱- (۱) نساء: ۶۵.

۲- (۲) کافی، ج ۱، باب التسلیم، ص ۳۹۰.

می شود و هرگاه این گونه شد، درهای رحمت الهی از آسمان باز خواهد شد. همان طور که خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره اعراف می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ)

کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند؛ [هرگز] درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود و [هیچ گاه] داخل بهشت نخواهند شد؛ مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد. این گونه گنهکاران را جزا می دهیم.

پس چاره ای جز اطاعت در برابر دستورات خداوند متعال، از جمله توجه به پیامبر و اهل بیتش (علیهم السلام) و تمسک به ولایت ایشان نخواهد بود.

### سلام کردن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) به منزله زیارت

بیشتر مذاهب اسلامی بر این سخن اتفاق نظر دارند که سلام بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این لفظ: «السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته» برتری دارد. این سلام بر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)، پیش از سلام پایانی نماز است. یعنی سلام بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نماز گزار به جا آورده است؛ درحالی که با این سلام نمازش تمام نمی شود.

این سلام از نماز گزار، بیانگر زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از سوی تمام امت اسلامی است که در هر روز پنج مرتبه تکرار می شود. در این زیارت و سلام بر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ایشان با حرف «ک» و حرف ندای نزدیک «ایها» مورد خطاب قرار می گیرد. سلام دادن و مخاطب قرار دادن پیامبر (صلی الله علیه و آله) با حرف ندا درحالی صورت می گیرد که نماز گزار مشغول نماز خواندن و نجوا کردن با پروردگار خویش است. در این لحظات حضور در محضر پروردگار متعال، نماز گزار با توجه به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)، متوجه پروردگار می شود؛ چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، باب اعظم الهی است. همان گونه که نماز گزار، نمازش را با اقرار به رسالت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) پس از اقرار به توحید پروردگار در اذان و اقامه آغاز نمود، دوباره به وسیله

پیامبر (صلی الله علیه و آله) متوجه خداوند متعال می شود. پس انسان در این نماز که ستون دین، معراج مؤمن به سوی پروردگار و وسیله نجوا کردن با خالق است، با پذیرش ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و گرامیداشت ایشان و عظمت دادن به او، به پروردگارش نزدیک می شود.

خداوند متعال در آیه ۱۵۷ سوره اعراف می فرماید:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

همان ها که از فرستاده [خدا]، پیامبر «امی» پیروی می کنند، پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ آنها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد. اشیای پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود، [از دوش و گردنشان] بر می دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاریش کردند و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگاران اند.

### نابودی و قبولی اعمال

خداوند متعال در آیات ۲-۴ سوره مبارک حجرات می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ \* إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ \* إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ)

ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نکنید و در برابر او بلند سخن مگوئید [و داد و فریاد ننید]؛ آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند. مبدا اعمال شما نابود گردد، در حالی که نمی دانید! \* آنها که صدای خود را نزد

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کوتاه می کنند، همان کسانی هستند که خداوند دل هایشان را برای تقوا خالص نموده و برای آنان آموزش و پاداش عظیمی است. \* [ولی] کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند، بیشترشان نمی فهمند.

این آیه شریفه بیان می کند که رعایت خضوع و فروتنی در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، توجه داشتن به ایشان و بزرگداشت آن حضرت، سبب پذیرش اعمال خواهد بود. از سوی دیگر بلند کردن صدا بالاتر از صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بردن نام ایشان با صدای بلند، نشان دهنده بی ادبی و بی احترامی به آن جناب و رعایت نکردن تجلیل و بزرگداشت اوست که سبب از بین رفتن اعمال خواهد شد. این مطلب برای فروتنی در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بزرگداشت ایشان است؛ چراکه ایشان نشانه ای بزرگ از آیات پروردگار، علامتی از مظاهر پرستش خداوند و شاخص دین الهی است. چنان که خداوند متعال در آیه ۳۲ سوره مبارک حج می فرماید: (ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْكُمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)؛ «این است [مناسک حج] و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست».

این مطلب به روشنی بر عظمت و بزرگی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دلالت دارد و بیان می دارد آن حضرت، گرامی ترین انسان ها نزد خداوند متعال است. اعطای این مقام بزرگ و قداست معنوی از ناحیه خداوند، به منزله هدایت به سوی باری است که باید از آن وارد شد. در نتیجه جلوگیری از رسیدن به عظیم ترین در پروردگار و بازداشتن از پناه بردن به ایشان، از صفات منافقان است. خداوند متعال در آیه ۵ سوره منافقون می فرماید:

(وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَتْهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ)

هنگامی که به آنان گفته شود: بیایید تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای شما استغفار کند، سرهای خود را [از روی استهزا و کبر و غرور] تکان می دهند و آنها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند.

نتیجه: از مطالب پیش گفته، روشن می شود که تصدیق آیات و کلمات الهی و توجه و خضوع در برابر آنها، عبارت است از تسلیم در برابر ولایت اهل بیت (علیهم السلام)، فرمان برداری از دستورات آنان و بزرگداشت آنان. پیش از این در احادیث شیعه و سنی گذشت که یکی از کلماتی که حضرت آدم (علیه السلام) از خداوند متعال دریافت نمود، نام مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.

مقتضای تعبیری که در روایات آمده، این است که نام های دیگری نیز در آنجا ذکر شده و به وسیله آنها حضرت آدم (علیه السلام) متوجه درگاه الهی شد. همچنین در مورد کلماتی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) به وسیله آنها امتحان شد و به مقام امامت رسید، باید در نظر داشت که آن آزمایش، نه با یک کلمه، بلکه با کلمات بود. در قصه حضرت آدم (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام)، جناس مشهور در عبارت «الکلمات» وجود دارد؛ از این رو در روایت های شیعه و سنی، نام مبارک پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) به عنوان بارزترین آن کلمات ذکر شده است. در کنار نام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نام های دیگری نیز وجود دارد که ولایت آنان به ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیوند خورده است.

### تکذیب آیات الهی، سبب از بین رفتن اعمال

خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره اعراف می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ)

کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند، [هرگز] درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود و [هیچ گاه] داخل بهشت نخواهند شد؛ مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد؛ این گونه گنهکاران را جزا می دهیم.

این آیه مبارکه، به بعضی از احکامی که بیانگر تکذیب آیات الهی است، اشاره دارد. مقصود از آیات، همان حجت های الهی هستند؛ چرا که خداوند متعال لفظ آیه را برای

حضرت مریم و عیسی (علیهم السلام) به کار برده است و در آیه ۵۰ سوره مؤمنون می فرماید: (وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً) ؛ «و ما مریم و فرزندش عیسی را آیه و نشانه ای قرار دادیم». حال که حضرت عیسی (علیه السلام) با اقرار و ایمان به ولایت سیدالانبیا (صلی الله علیه و آله) به این مقام بزرگ رسیده است، پس خود پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) ایشان که با عظمت ترین آیات پروردگار هستند، چه جایگاهی خواهند داشت؟

حضرت عیسی (علیه السلام) از وزیران دولت حضرت مهدی [و پیرو دولت کریمه ایشان خواهد بود. حال توجه به این نکته ضروری است که خدای تعالی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام) را در پاکی، عصمت، ولایت، حجت بودن و سایر مقام های معنوی، همسان و همتای یکدیگر قرار داده است.

بی گمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت طاهر او (علیهم السلام) مصداق بارز آیه ای هستند که ما در صدد بیان آن هستیم. اهل بیت (علیهم السلام) آشکارترین و عظیم ترین آیات خداوند متعال هستند.

کسانی که آیات الهی را تکذیب و از آنها جلوگیری می کنند و در برابرشان استکبار می ورزند - همان گونه که ابلیس ملعون در برابر حضرت آدم (علیه السلام) چنین کارهایی کرد - درهای آسمان به روی آنها باز نمی شود. برای باز شدن درهای آسمان برای پذیرش کارهای نیک، عبادت ها و عقاید، رسیدن به مقام های معنوی، خداوند متعال در آیه ۱۰ سوره فاطر چنین می فرماید: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) ؛ «سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند و عمل صالح آن را بالا می برد».

مراد از سخن پاکیزه همان عقاید صحیح است؛ آیه شریفه چنین بیان می دارد که ایمان و عقیده، باید در مسیر قبول درگاه الهی باشد و لازمه این صعود، این است که درهای آسمان باز شود. آیه مورد بحث (اعراف: ۴۰)، کلید درهای آسمان را تصدیق آیات الهی، خضوع در برابر آنها، پناه بردن به ایشان و مانع نشدن در برابرشان معرفی می کند. به منظور بالا رفتن و عروج به آسمان، به ناچار باید به آیات الهی توجه کرد، به



ایشان پناه برد، از مسیر آنها جلوگیری نکرد و تصدیقشان نمود. این آیه به صراحت بیان می‌کند که قبول توبه، عبادت و هر عمل نیکویی که باعث نزدیکی به خداوند عزوجل است، محتاج باز شدن درهای آسمان می‌باشد. این درها هیچ‌گاه با استکبار و ورزیدن در برابر آیات الهی باز نخواهد شد. پس برای قبول عبادت‌ها و طی کردن مقام‌های معنوی، تنها ایمان به آیات الهی کافی نیست؛ بلکه به ناچار باید نسبت به آیات الهی اظهار مودت، ارتباط، توجه و عنایت ویژه داشت.

به بیان دیگر، باید به آنها توسل جست، از ایشان روی نتافت و در مقابل آنها استکبار نورزید؛ چراکه آیه برای باز شدن درهای آسمان و داخل شدن به بهشت دو شرط قرار داده است. اول: تصدیق، ایمان و معرفت نسبت به حجت‌ها و آیات الهی؛ دوم: استکبار نورزیدن در برابر آنها که خود دربرگیرنده دو امر است: یکی استکبار نورزیدن، یعنی داشتن فروتنی و تواضع در برابر آنها و دیگری جلوگیری نکردن از مسیر آنها که به قرینه حرف «عن» از فعل استکبار استفاده می‌شود. مانند آنچه که آیات قرآن مجید در بیان سبب کفر ورزیدن ابلیس ذکر می‌کند (ابی و استکبر). إباء به معنای انکار و در مقابل تصدیق است و استکبار در برابر خضوع و تبعیت.

شبهه این مطلب در آیه پنجم سوره منافقین آمده است که می‌فرماید:

(وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُوسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ)

هنگامی که به آنان گفته شود، بیایید تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای شما استغفار کند، سرهای خود را [از روی استهزا و کبر و غرور] تکان می‌دهند و آنها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می‌ورزند.

این آیه شریفه، آشکارا بیان می‌دارد که طلب آمرزش و پذیرش توبه، به آمدن نزد پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) بستگی دارد. این آیه ویژگی انسان منافق را نیز جلوگیری از

آیات الهی، استکبار ورزیدن در برابر آیات الهی، دوری از آنها و پناه نبردن به ایشان معرفی می کند. این خود بیانگر این مطلب است که برخی از آیات قرآن مجید شاهد برخی آیات دیگر است. این آیه بیان می دارد که برای بازگشت به سوی خداوند و نزدیک شدن به او، ابتدا باید به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرفیاب شد، سپس به آن حضرت توسل جست و از آن حضرت طلب شفاعت نمود تا بدین ترتیب به شفاعت پروردگار دست یافت.

توسل یافتن تنها راه پناهنده شدن به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که با کمک خواستن از آن حضرت حاصل می شود. پس از آن، توبه و طلب آمرزش فرد آغاز شده و با استغفار و شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تأیید و امضا می شود. این حضور به منظور محقق شدن توبه، رسیدن به مقام مغفرت الهی و پذیرفته شدن اعمال صورت می پذیرد. آیه ۳۶ سوره اعراف در راستای آیات گذشته است که می فرماید: (وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)؛ «و آنها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند، اهل دوزخ اند؛ جاودانه در آن خواهند ماند».

دلیل دیگری برای این ادعا که مراد از آیات در اینجا همان پیامبران و حجت های الهی هستند، تعبیر «کذَّبوا» است که در برابر آن، تصدیق منصب های الهی و آنچه که به آن فرا می خوانند، قرار می گیرد. اما آیات تکوینی پروردگار، تصدیق یا تکذیب بردار نیستند؛ بلکه تنها غفلت و بی توجهی نسبت به آنها صورت می گیرد؛ زیرا در آیات تکوینی اختلاف وجود ندارد تا تصدیق یا تکذیب شوند. پس تصدیق یا تکذیب، تنها در برابر حجت های الهی است که مدعی مقام معنوی الهی هستند. پس مقصود از آیه و آیات در محل بحث ما، همان حجت های الهی، یعنی پیامبران، رسولان، برگزیدگان و اوصیایی هستند که مقام های الهی به آنها نسبت داده می شود.

نتیجه: این آیات مبارکه، بیان می کند که کلید درهای آسمان، همان اقرار به حجت ها

و آیات الهی است که با توسل یافتن به آنها محقق می شود و بارزترین و بزرگ ترین آیات الهی، وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) هستند. این بزرگان، کلیدهای درهای آسمان در پذیرفته شدن توبه، عبادت، معرفت، ایمان، عقیده و رسیدن به مقام های معنوی هستند.

اگر آیات الهی تصدیق نشوند و محبت، توجه و توسل به آنها قطع شود، هیچ عبادت و توبه ای پذیرفته نمی شود. روی گرداندن از این آیات، سبب از بین رفتن اعمال و در نتیجه جلوگیری از ورود به بهشت می شود. چنان که خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره اعراف می فرماید:

(وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ)

و [هیچ گاه] داخل بهشت نخواهند شد، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد؛ این گونه گنهکاران را جزا می دهیم.

تنها شرط نجات در روز قیامت، داشتن ارتباط با آیات الهی و توسل یافتن به آنهاست؛ زیرا آنان مسیرهای غیبی هستند که سبب نزدیکی به خدای تعالی می شوند. به بیان دیگر، توجه و عنایت به اهل بیت (علیهم السلام)، شرط باز شدن درهای آسمان و تنها راه پذیرش ایمان، توبه و دیگر اعمال و مقام های معنوی است.

### **توجه به جانشین خدا در همه حال، برای پذیرش طاعت ها و رسیدن به مقام های معنوی**

قرآن کریم در آیه های متعددی، چگونگی آفرینش حضرت آدم (علیه السلام) و سجده فرشتگان را برای ما حکایت کرده است. این آیات دربردارنده معانی بزرگی است و به مقام امامت و خلافت اختصاص دارد. روشن است که دستور سجده کردن فرشتگان و فروتنی و مطیع بودن آنها، مختص حضرت آدم (علیه السلام) نبود؛ زیرا این مسئله معادله ای همیشگی برای کسی است که به مقام خلافت الهی دست یابد. پس هر کس که به این مقام دست یابد، خداوند

تمامی فرشتگان، حتی مقربان را نیز مطیع او خواهد کرد. فرشتگان به واسطه اطاعت او (ولی خدا) خدا را عبادت می کنند و در انجام دادن امور مهم و با عظمتی که مرتبط با عالم امکان و وجود است، در برابر ولی خدا خاضع هستند. این خضوع، فروتنی واقعی است که بر اساس بالاتر بودن رتبه خلیفه خدای تعالی در عالم تکوین صورت می پذیرد.

خداوند متعال در آیات ۲۸ و ۲۹ سوره حجر می فرماید:

(وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ \* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ)

و [به خاطر بیاور] هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، می آفرینم \* هنگامی که کار آن را به پایان رساندم و در او از روح خود [یک روح شایسته و بزرگ] دمیدم، همگی برای او سجده کنید.

خدای متعال تنها به بیان فعل سجود اکتفا نکرده و با عبارت «فقعوا» بر انجام بی درنگ آن تأکید می کند. این مسئله، بیانگر تأکید ویژه ای بر معنی فروتنی و تعظیم خاص در امور مربوط به جانشین خداست.

حال که تمام خلیفه های الهی، احترام بسیاری نزد فرشتگان دارند، پس امر به سجده کردن و اظهار فروتنی در برابر جانشین خدا، شامل تمام پیامبران، به ویژه پیامبران اولوالعزم و اوصیای پاک ایشان نیز می شود. خلیفه الهی که از نام ها و مقام های معنوی خبر می دهد، برای فرشتگان دری است به سوی پروردگار متعال. چنان که خدای متعال پس از این آیه شریفه، این آیه را نازل فرمود: (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ)؛ «تمامی فرشتگان همگی به سجده افتادند». (حجر: ۳۰)

با وجود اینکه دستور سجده کردن برای تمام فرشتگان بود، ولی خداوند برای بیان آن، تنها به صیغه جمع که همراه با «ال» می آید اکتفا نکرد؛ بلکه با کلمات تأکیدی مانند «اجمعون» و «کلهم» آن را همراه ساخت. بر این اساس دستور به سجده کردن، شامل

جناب جبرئیل، اسرافیل و میکائیل - علیهم افضل الصلاه و السلام - نیز می شود.

عالم غیب جدا و دور از تشریح عالم مادی است؛ اگرچه با دین الهی بیگانه نیست؛ چنان که خداوند متعال نیز در آیه ۸۳ سوره آل عمران می فرماید: (وَلَهُ أُسِّلِمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)؛ «و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، در برابر [فرمان] او تسلیم اند». در چنین عالمی، فرشتگان الهی نیازمند وجود واسطه هایی هستند که در برابر آنها فروتنی کنند و برای رساندن اخبار غیب و معرفت پروردگار و عبادت و تقرب به خدای تعالی، میان آنها و خداوند عزوجل واسطه شوند. این واسطه، همان جانشین و ولی خداوند، یعنی حضرت آدم (علیه السلام) است؛ چرا که خداوند، فرشتگان را به توجه و عنایت به ایشان و اظهار فروتنی در برابر او مأمور نمود و این خضوع در بازگشت و پذیرفته شدن عبادت های آنها و رسیدنشان به مقام های عالی معنوی شرط شده بود، تا چه رسد به عالم های دیگر.

حال که حضرت آدم (علیه السلام)، پیامبر فرشتگان و واسطه بهره مندی های علمی و غیرعلمی آنان از سوی خداوند متعال است و آنان مطیع فرمان های او هستند و سرپیچی از دستوره های ایشان برای فرشتگان سزاوار نیست، پس این رابطه در مورد سیدالانبیا (صلی الله علیه و آله) و آقای بشریت چگونه خواهد بود؟ آیا فرشتگان مطیع و فرمانبردار دستوره های ایشان نخواهند بود؟

با این بیان، فرشتگان نیز شامل این فرمان الهی هستند که می فرماید: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛ «از خداوند و از رسول او و از پیشوایان معصوم خود اطاعت کنید». (نساء: ۵۹) این دستور به ساکنان زمین (افراد بشر) اختصاص ندارد و این برداشت از آیه شریف به خاطر وحدت و یکپارچگی دین و شمول آن به تمامی مخلوقات است.

جانشین خداوند، پیامبر فرشتگان نیز هست که مقام خبر رساندن و آموزش دادن آنها را بر عهده دارد؛ زیرا او (خلیفه الهی) ظرف علم الهی است. پس او، پیامبر معارف دین الهی است؛ اگرچه پیام آور شریعتی برای مردم روی زمین نباشد.

پس سجده کردن فرشتگان برای حضرت آدم (علیه السلام) عبارت است از هدایتی صحیح و اطاعتی عملی که بدون آن هیچ گونه کمالی برای ایشان حاصل نمی شد. این پیروی در مورد هر انسانی صدق نمی کند؛ بلکه این موقعیت، مختص مقام خلافت است که خداوند متعال آن را برای حضرت آدم (علیه السلام) قرار داد. لازمه این مقام، پیروی فرشتگان و جنیان (بنا بر نظر مشهور علما، ابلیس از طایفه جن بود) از ایشان است. این همان مضمون امامت است که به معنای پیروی کردن علمی و عملی است و دربردارنده هدایتی است که علاوه بر نشان دادن مسیر، فرد را به مقصد نیز می رساند. با این مطلب ثابت می شود که مسائل مربوط به امامت، تنها به انسان ها اختصاص ندارد، بلکه شامل فرشتگان و جنیان نیز می شود.

با این بحث معلوم می شود که حضرت آدم (علیه السلام) بر فرشتگان ولایت تکوینی داشت و تمامی امور آنها در تصرف و اختیار ایشان بود.

نتیجه: جانشینی خداوند محدود به کره خاکی زمین نیست و مقید به این عالم نیز نمی باشد؛ اگرچه آن خلیفه و جانشین دارای بدن خاکی و از سنخ زمینیان باشد. چنان که ولایت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت پاک ایشان (علیهم السلام) بر تمامی فرشتگان و موجودات جریان دارد. زیرا این ولایت، جزء دینی است که فراگیر بوده و به یک عالم اختصاص ندارد.

همچنین نبوت خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و ولایت سیدالارواح (علیه السلام)، مختص به موجودات زمین نیست؛ این بدان معناست که اظهار شهادت دوم و سوم (رسالت و ولایت) تنها به عهده اهل این دنیا نیست؛ زیرا رساندن اخبار غیب و رسیدن به فیض های معنوی به طور عام، نیازمند وجود خلیفه الهی است. در نتیجه برای رسیدن به مقام های معنوی و پذیرفته شدن طاعت ها و عبادت ها در همه عالم ها، به ناچار باید به ولی خدا توجه و عنایت داشت؛ زیرا او واسطه و سفیر الهی میان خداوند و همه موجودات در تمامی مقام های علمی و تکوینی است.

## جاودانگی رسالت و وساطت رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) در رساندن وحی الهی به تمام عالم ها

مضمون شهادت دوم و سوم، همان اقرار به جاودانگی وساطت است که به عالم زمین (ماده) اختصاص ندارد و این از نتایج و پیامدهای شهادت دوم و سوم است که بدون آن توحید انسان به کمال نخواهد رسید و نزدیکی برای مخلوق به سوی پروردگار حاصل نخواهد شد.

چنان که پیش از این گفتیم، جانشین و خلیفه الهی، مقام خبر رساندن و آموزش در دیگر عالم ها را نیز داراست. او تنها پیامبر دینی برای انسان ها و بر روی کره زمین نیست، بلکه او آموزگاری الهی برای معارف دین و سفیر و فرستاده خداوند به سوی مخلوقات است. اظهار بی نیازی از این واسطه الهی در این عالم مادی امکان ندارد؛ چنان که سخنگوی این مدعیان این گونه می پنداشت و در هنگام بیماری پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: «درد و بیماری بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) مستولی شده است و تنها کتاب خدا برای ما کافی است».<sup>(۱)</sup>

برخی این سخن را چنین تفسیر کرده اند که خلیفه دوم قصد داشته هنگام غلبه درد و ناراحتی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، کار را برای ایشان سبک و آسان کند؛ اما هدف واقعی و پشت پرده، همان از بین بردن آثار و احادیث پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) بود. او با این سخن هدف حقیقی خود را آشکار می کند:

من می خواستم احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سنت های ایشان را مکتوب کنم؛ ولی به یاد قومی پیش از شما افتادم که چنین کردند و تنها بر همان مطالب نوشته شده به دست خودشان گرد آمدند و کتاب خدا را رها ساختند. به خدا سوگند که کتاب خداوند را با چیز دیگری در هم نمی آمیزم.<sup>(۲)</sup> سپس او در ادامه می گوید: آرزویی بود همانند آنچه اهل کتاب آرزو کردند؛ ولی من نمی گذارم که مردم به جای قرآن با سنت سرگرم شوند.<sup>(۳)</sup>

ص: ۲۱۷

۱- (۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید فی شرح النهج، ج ۱۱، فصل فیما وضع الشیعه و البکریه من الأحادیث؛ الغدیر، ج ۵، سلسله الموضوعات فی الخلافه، ص ۳۴۱.

۲- (۲) کنز العمال، ج ۱۰، باب فی آداب العلماء، ص ۲۹۲؛ تدوین القرآن، ص ۳۷۱.

۳- (۳) تقیید العلم، ص ۵۳؛ الاحکام، ابن حزم، ج ۱، ص ۱۵۹.

این سخنان تنها از روی نادانی و نداشتن شناخت و معرفت نسبت به مقام پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت پاک ایشان (علیهم السلام) گفته می شود.

در بحث های گذشته بیان شد که نزد این گروه، نتایج و پیامدهای شهادت دوم، با این دستاویز که اینها بر توسل و واسطه آوردن دلالت می کند و توسل به غیر خداوند، شرک و کفر است، نادیده گرفته شده است.

درهای آسمان به روی کسانی که آیات خداوند متعال و نام ها و کلمات وی را تکذیب می کنند و در برابر آن استکبار می ورزند - همانند آنچه که شیطان انجام داد - باز نخواهد شد؛ پس آنها نمی توانند خدا را بخوانند و به او نزدیک شوند و دعایشان مستجاب نخواهد شد. چنان که خداوند متعال در ذیل آیه ۵۲ سوره مدثر می فرماید: (بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتِي صُحُفًا مُنَشَّرَةً)؛ «بلکه هر کدام از آنها انتظار دارد نامه جداگانه ای [از سوی خداوند] به او داده شود».

آیات قرآن مجید به طور روشن و آشکار بیان می کند که بیشتر افراد بشر، این توان و قدرت معنوی را ندارند که به خودی خود به خداوند نزدیک شوند یا به صورت مستقل و بدون واسطه به آنها وحی شود. چنان که خداوند متعال در آیه ۵۱ سوره شوری می فرماید:

(وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَكِيمٌ)

و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید؛ مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می فرستد و بفرمان او آنچه را بخواهد وحی می کند؛ چرا که او بلند مرتبه و حکیم است.

پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او (علیهم السلام) سفیران الهی پیش از خلق و بعد از خلق هستند و فرشتگان نیز اگرچه خودشان از عالم غیب و اهل آسمان ها هستند، ولی به وجود واسطه ای علمی میان آنها و خدای تعالی نیاز دارند. البته لازم به ذکر است که دلیل ها و برهان های فراوانی بر این مطلب وجود دارد.



در مباحث عقلی روشن شده است که حقیقت موجود انسانی، تنها جنبه جسمی و مادی او نیست؛ بلکه او مجال و مهلتی طولانی تر از این دارد و در پشت پرده این حقیقت مادی و زمینی، حقیقتی دور از عالم بدن وجود دارد. این حقیقت همان روح است و پیش از خلقت جسم و آمدن بر روی زمین، وجود داشته است؛ بر این اساس، ما محتاج به ولی خدا هستیم که به واسطه او متوجه درگاه خدای تعالی شویم و او ما را از دستوره‌های خداوند آگاه سازد. کسی که این مطلب را نپذیرد، دچار تکبر و تجاوز از حد خود شده و نفس خود را بزرگ شمرده است؛ درحالی که نفس او کوچک، فقیر و دور از عرصه عظمت صفات الهی است. خداوند متعال در آیه ۲۱ سوره فرقان می فرماید:

(وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَمْ نُزَلْ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا)

و کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند [و رستاخیز را انکار می کنند] گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگاران را با چشم خود نمی بینیم؟! آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند.

خلاصه: از آیاتی که در مورد سجده کردن بر حضرت آدم (علیه السلام) نازل شده است، چنین استفاده می شود که نتایج و پیامدهای رسالت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با معارف جاودانه دینی که شامل فرشتگان، جن ها، انسان ها، عالم برزخ، آخرت و بهشت و دوزخ می شود، در ارتباط است؛ چه رسد به عالم خاکی دنیا. همچنین واسطه شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او (علیهم السلام) و شهادت دوم و سوم، عالم ارواح را نیز شامل می شود. بر این اساس مسیر بهره مندی و کسب فیض در تکامل عقول دانشمندان امت اسلامی و بالا بردن مراتب علمی آنها در مسائل دینی، همان پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت پاک ایشان (علیهم السلام) هستند؛ چراکه با تلاش بی وقفه و مبارک آنان، معارف صحیح و متقن دین مستحکم شده و عقاید فاسدی مانند جبر، تفویض، تجسیم، تشبیه، تعطیل و... به دور انداخته شده است.

پس اینان (پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) واسطه فیض و سفیران ارواح و عقول هستند.

این خود یک بیان عقلی در مورد نتایج و بازخوردهای شهادت دوم و سوم است که اضافه بر بیانات پیشین که بر پایه آیات مبارک قرآن بود، بیان شد.

ما در اینجا به قاعده ای که درباره آن بحث می کردیم، اشاره می کنیم و می گوئیم: توجه کردن به خدای تعالی و تقرب جستن به او در مقام های سه گانه ای (توحید، نبوت، امامت) که ذکر شد، شامل تمام پیامبران، رسولان، فرشتگان و تمام مخلوقات نیز می شود.

## اصحاب کهف، نشانه هایی برای عالمیان

### اشاره

این افراد، کسانی بودند که در کنار قبرهای آنان مسجدی احداث شد که در آن نماز و عبادت خدای متعال انجام می گرفت. خداوند متعال در آیه ۱۹ سوره کهف می فرماید:

(وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا)

این گونه آنها را [از خواب] برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند؛ یکی از آنها گفت: چه مدت خوابیدید؟ گفتند: یک روز، یا بخشی از یک روز. [و چون نتوانستند مدت خوابشان را دقیقاً بدانند] گفتند: پروردگارتان از مدت خوابتان آگاه تر است. اکنون یک نفر از خودتان را با این سکه ای که دارید به شهر بفرستید، تا بنگرد کدام یک از آنها غذای پاکیزه تری دارند و مقداری از آن برای روزی شما بیاورد. اما باید دقت کند و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد.

آیه مبارکه به داستان اصحاب کهف اشاره دارد. همان اصحاب کهفی که خداوند در قرآن کریم آنان را در ذیل آیه ۹ همین سوره این گونه معرفی می کند: (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا)؛ «آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟». آیات عجیب تری در آسمان ها و زمین وجود دارند؛ معجزاتی که برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رخ داد، از بهترین نمونه های آن است.

زمانی که اصحاب کهف توافق کردند و یکی از خودشان را به همراه پول هایشان برای تهیه غذا به شهر فرستادند، مردم شهر از حال آنان باخبر شده و به سوی غار آمدند. وقتی آن شخص که به شهر آمده بود وارد غار شد، از خدا خواست که او و دیگر دوستانش را بمیراند تا بازیچه دست مردم نشوند و خداوند نیز دعایشان را مستجاب کرد و آنان را میراند تا راه ورود به غار بر توده مردم شهر پنهان بماند و دستشان به آنان نرسد.<sup>(۱)</sup>

روایات می گویند:

در آن زمان پادشاهی به نام دقیانوس سلطنت می کرد که بت پرست بود و زمانی که شنید این جوانمردان بر دین او نیستند، آنان را احضار کرد و آنان از ترس او به سوی این غار گریختند؛<sup>(۲)</sup> زیرا مسیحیان در زمان سلطنت او سخت شکنجه می شدند. پس خداوند آنان را برای چند قرن به خواب برد و بعد از اینکه آیین مسیحیت فراگیر شد، آنان را از خواب بیدار کرد. خداوند متعال این افراد را بعد از این خواب طولانی بیدار کرد تا با این کار اعتقاد به معاد را که اساس آن زنده شدن دوباره انسان پس از مرگ است، در دل مؤمنان استحکام بخشد.

### زنده کردن مردگان از سوی خدا

اندلسی راجع به این آیه در تفسیرش این چنین آورده:

همان گونه که آنان را خوابانیدیم، دوباره بیدارشان کردیم تا نشانه قدرت ما بر میراندن و زنده کردن باشد و شاید مردم از یکدیگر پرس و جو کنند و حال عجیب اینان را دیده، به خلقت، بزرگی و قدرت پروردگارشان شناخت پیدا کنند و بر یقین آنها افزوده شده و خداوند را به خاطر نعمت های بی شماری که به آنها ارزانی داشته شاکر باشند.<sup>(۳)</sup>

ص: ۲۲۱

---

۱- (۱) تبیان، شیخ طوسی، ج ۷، ص ۲۶؛ جامع البیان، طبری، ج ۱۵، ص ۲۸۱.

۲- (۲) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۷۳.

۳- (۳) تفسیر البحر المحیط، اندلسی، ج ۶، ص ۱۰۶.

آن کسی که موظف شد تا به شهر بیاید و غذایی برای دیگران از شهر تهیه کند، بزرگ و رئیس آنان، تملیخا نام داشت که یکی از وزیران دقیانوس بود. او پرستش بت‌ها را رها کرد و شک را از دل دیگر یاران‌ش دور ساخت و آنان را به سوی یکتاپرستی راهنمایی کرد. او در مقابل دیدگان مردم، خدای تبارک و تعالی را پرستش کرد تا مردم را از انقلاب خود و رهایی از آیین شرک باخبر سازد سپس بقیه افراد را به سمت آن غار حرکت داد و بذر توحید و یکتاپرستی را در دل‌های آنان پاشید. خداوند نیز زندگانی دیگری در مکانی دیگر برایشان فراهم ساخت. آیه ۱۶ سوره مبارک کهف می‌فرماید:

﴿وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا﴾

و هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می‌پرستند کناره‌گیری کردید، به غار پناه برید که پروردگارتان [سایه] رحمتش را بر شما می‌گستراند و در این امر، آرامشی برای شما فراهم می‌سازد.

اما بعد از آنکه از خواب بیدار شدند، پنداشتند که شاید بخشی از روز یا حداکثر یک روز را خوابیده‌اند و احساس گرسنگی و تشنگی کردند. آیه ۱۹ سوره کهف می‌فرماید: ﴿فَلْيَنْظُرْ أَيْهَا أَرْكَبِي طَعَامًا﴾؛ «تا بنگرد کدام یک از آنها غذای پاکیزه‌تری دارند». ابن عباس می‌گوید: «یعنی غذایی حلال و پاک بیاورد»؛ زیرا کسانی که در شهر آنها زندگی می‌کردند، با بردن نام بت‌ها، حیوانات را ذبح می‌کردند؛ ولی در میان آنان اشخاصی بودند که ایمان‌شان را مخفی می‌کردند. (۱) اینکه آنان در پی غذایی پاک و حلال بودند، خود نشانگر این است که آنان اهل رعایت و مواظبت در امور معنوی نیز بوده‌اند؛ زیرا وقتی آنان در مورد امور ظاهری مراقبت می‌کردند، پس بی‌گمان در مورد نجاسات معنوی نیز اهل مراقبت بودند. خوردن غذای شبهه‌ناک و حرام، اثر زیادی در پاکی و زلالی نفس انسان دارد و میل انسان را به خداوند تبارک و تعالی کاهش می‌دهد و مانع

ص: ۲۲۲

قبولی عبادت ها و دعاهاى فرد مى شود. از رسيدن اصحاب كهف به اين جاىگاه و وارد شدن آنان به عرصه هاى ديگر كه وابسته به عالم هاى نورانى است، فهميده مى شود كه بايد در ابتدا، مقدمات فراوانى را فراهم کرده باشند تا براى درك آن مقام هاى بزرگ و جاىگاه هاى بلند لياقت پيدا كنند.

## حیات دوباره و معاد جسمانی

طبرى در تاريخ خود مى گويد:

اصحاب كهف فرزندان پادشاه روم بودند و خدا اسلام را نصيب آنها كرد و آنان عده اى اندك بودند كه از قوم خود كناره گرفتند و به غار پناه بردند و خدا آنها را به مدت طولانى به خواب برد تا اينكه قومشان همگى از بين رفتند و امتى مسلمان به جاى آنها آمد كه پادشاهى مسلمان داشتند و درباره مسئله روح و جسم اختلاف كردند. يكى مى گفت: روح و جسم با هم برانگيخته مى شوند؛ ديگرى مى گفت: روح برانگيخته مى شود و جسم در زمين نابود مى شود و چيزى از آن باقى نماند. پادشاه از اختلاف آنان ناخشنود بود؛ خرقيه اى پوشيد و بر خاكستر نشست و سپس خداى عزوجل را خواند و گفت: پروردگارا! اختلاف اينان را مى نگرى؟ كسى را برانگيز كه حقيقت را براى آنها بيان كند و خدا اصحاب كهف را برانگيخت. (۱)

آيه ۲۱ سوره مبارك كهف مى فرمايد:

وَكَذَلِكَ أَعِزَّنَا عَلَيْهِمْ لِئَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا

و اين چنين مردم را متوجه حال آنها كرديم تا بدانند كه وعده خداوند [در مورد رستاخيز] حق است و در پايان جهان و برپايى قيامت شكى نيست. در آن هنگام كه ميان خود درباره كار خویش نزاع داشتند، گروهى مى گفتند: بنايى بر آنان بسازيد [تا براى هميشه از نظر پنهان

ص: ۲۲۳

شوند و از آنها سخن نگویید که] پروردگارش از وضع آنها آگاه تر است. ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند [و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند] گفتند: ما مسجدی در کنار [مدفن] آنها می سازیم [تا خاطره آنان فراموش نشود].

شکی نیست که این اتفاق نشانه ای از جانب خدای تبارک و تعالی بود تا به آنها نشان دهد که زندگی بعد از مرگ حقیقت داشته، شکی در آن راه ندارد و خداوند متعال تمام مردگان را زنده می کند و استخوان های پوسیده را حیات دوباره خواهد بخشید؛ چنان که به جناب عزیر - که او را نیز پس از گذشت صد سال زنده کرد - این را نشان داد. آیه ۲۵۹ سوره مبارک بقره می فرماید:

(أَوْ كَذَّبُوا عَلَىٰ آلِهِمْ عَلَىٰ عُرُوشِهِمْ قَالُوا يَحْيَىٰ هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِنَا فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةَ مِائَةٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا بَلْ لَبِثْتُمْ مِائَةَ مِائَةٍ فَأَنْزَلْنَاهُ إِيَّاهُمْ فَأَنْزَلْنَاهُ إِلَىٰ طَعَامِكُمْ وَ شَرَابِكُمْ لَمْ يَتَّسِبْنَاهُ وَ أَنْظَرْنَا إِلَىٰ حِمَارِكُمْ وَ لِنَجْعَلَكُم آيَةً لِلنَّاسِ وَ أَنْظَرْنَا إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی [ویران شده] عبور کرد، درحالی که دیوارهای آن، به روی سقف ها فرو ریخته بود، [و اجساد و استخوان های اهل آن، در هر سو پراکنده بود او با خود] گفت: چگونه خدا اینها را پس از مرگ زنده می کند؟! [در این هنگام] خدا او را یک صد سال میراند، سپس زنده کرد و به او گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا بخشی از یک روز. فرمود: نه، بلکه یک صد سال درنگ کردی. نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود [که همراه داشتی؛ با گذشت سال ها] هیچ گونه تغییر نیافته است. [خدایی که یک چنین مواد فاسدشدنی را در طول این مدت، حفظ کرده، بر همه چیز قادر است!] ولی به الاغ خود نگاه کن [که چگونه از هم متلاشی شده. این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم] برای اینکه تو را نشانه ای برای مردم [در مورد معاد] قرار دهیم. [اکنون] به استخوان ها [ی مرکب سواری خود] نگاه کن که چگونه آنها را برداشته، به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم. هنگامی که [این حقایق] بر او آشکار شد، گفت: می دانم خدا بر هر کاری توانا است.

روایت شده ابن کواء از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پرسید:

آیا فرزندی در دنیا آمده که از پدرش بزرگتر باشد؟ فرمود: بله، فرزند عزیر؛ زمانی که سوار بر استر از کنار شهری خراب عبور کرد و همراه خود کتاب (۱) و کوزه ای از آب گوارا داشت و با دیدن این شهر ویران با خود گفت: خداوند چگونه این شهر مرده را دوباره زنده خواهد کرد؟ پس خداوند برای صد سال او را میراند به صورتی که فرزندش بچه دار شد و نسلی از او به وجود آمد؛ سپس خداوند او را دوباره زنده کرد و این گونه بود که فرزندش از خود عزیر بزرگتر بود. (۲)

اما اینکه سؤال کرد: (أَنْتِي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا)؛ «چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می کند؟»، این سخن او از روی انکار معاد نبود؛ بلکه فقط می خواست کیفیت و چگونگی دوباره زنده شدن مردگان را ببیند تا به ایمان و یقینش افزوده شود و با این حالت خوابید.

پس آنچه در آیه سوره کهف راجع به معاد و حیات پس از مرگ آمده، برای نشان دادن قدرت خداوند در زنده کردن مردگان و بازگشت دوباره آنان به عرصه حیات است و اینکه زندگی و مرگ و همه چیز به دست اوست و خداوند بر همه چیز تواناست.

### حدیث امام صادق (علیه السلام) در کتاب احتجاج

افراد بسیاری بعد از مرگ به دنیا باز گشتند؛ یکی از آنها اصحاب کهف بودند که خداوند آنان را میراند و بعد از ۳۰۹ سال در زمانی که اعتقاد به معاد از سوی مردم نفی می شد، برای آنکه قدرتش را به آنان نشان دهد و بدانند که زنده شدن مردگان حقیقت دارد، حجت بر آنان تمام شود و نزاع و اختلاف در این امر را کنار بگذارند. برخی می گفتند: تنها ارواح در آخرت مبعوث خواهند شد و برخی می گفتند: هم روح و هم جسم. خداوند متعال برای حل این اختلاف و اینکه نشان دهد هر دو دوباره زنده خواهند شد، آنان را حیات دوباره بخشید. (۳)

ص: ۲۲۵

۱- (۱) در نسخه های بحار الأنوار و البرهان «قتر» که کتاب می باشد، آمده است.

۲- (۲) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۱؛ البحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۷۴.

۳- (۳) الاحتجاج، ج ۲، ص ۸۸.

این کار تنها برای آگاهی دادن به عده ای و خارج کردن آنان از حیرت انجام نشد، بلکه برای همگان این حقیقت روشن گردید که آنچه مؤمنان آن قوم ادعا می کردند - یعنی بازگشت روح و جسم با یکدیگر در قیامت - درست بود و با این کار مؤمنان تأیید و دلگرم شده و منکران تنبیه شدند. معاد جسمانی در واقع یعنی بدن انسان به طور دقیق با تمامی اجزایش مانند روز اول بعد از پوسیدن و خاک شدن، دوباره ساخته شده و برمی گردد.

ظاهراً تشکیک هایی که در مورد مسئله معاد جسمانی می شود، همه به خاطر نقص فهم انسان از درک این امور است که بر ما پوشیده مانده و از دسترس بشر به دور افتاده است؛ چراکه این امور از جنس عالم مادی و زمینی نیست و مربوط به عالم نورانی و لطیف است. خداوند در آیات ۳ و ۴ سوره مبارک قیامت می فرماید:

(الَّذِينَ نَجَّمَعُ عِظَامَهُ \* بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ)

آیا انسان می پندارد که هرگز استخوان های او را جمع نخواهیم کرد؟ \* آری قادریم که [حتی خطوط سر] انگشتان او را موزون و مرتب کنیم.

اما شکی در این نیست که منکران و شک کنندگان در این عقیده، به این حقیقت همیشگی ایمان نیاوردند تا آنچه برای اصحاب کهف اتفاق افتاد، برای آنان نیز آشکار شد و ایمان آوردند. این درست همان چیزی است که در عصر ما، این فرقه گمراه به آن عقیده دارند و به دنبال آن هستند.

ابن کثیر از ابن جریر در بیان اختلاف های ذکر شده در قضیه اصحاب کهف آورده است: «آنان دو گروه بودند: یکی اهل ایمان و دوم، نظر مشرکان» (۱) ابن عباس می گوید:

در مورد ساخت مسجد و ساختن بنا در آنجا اختلاف کردند؛ اهل ایمان گفتند: در اینجا مسجدی بسازیم؛ چراکه آنان نیز بر دین ما بودند. اما مشرکان گفتند: در اینجا یادبودی بسازیم؛ چراکه ایشان بر سنت ما بودند. (۲)

ص: ۲۲۶

۱- (۱) تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۸۲.

۲- (۲) تفسیر الثعلبی، ج ۶ ص ۱۶۲.



شوکانی(۱) با عنایت به روایتی از اهل بیت (علیهم السلام) که آشکار می سازد آنچه در کنار آن غار ساخته شد، مسجد بود، به این مطلب اشاره می کند که سخن مسلمانان در آن زمان اجرایی شد و گفته شده که حکومت به دست اهل ایمان بود؛ در نتیجه نظر آنها اجرایی و عملی شد که البته توجیه اول پسندیده تر و مناسب تر است.

ظاهر امر این است که دو طرف درگیری، بر بزرگداشت مقام آن جوانمردان هم عقیده بودند و آنچه در آن اختلاف داشتند، چگونگی بزرگداشت آنان بود.

کسانی که قصد داشتند دیواری بر دهانه غار بسازند، هدفشان این بود که اعتقاد به معاد و زندگی دوباره را به فراموشی بسپارند؛ چراکه طرف داران این فکر می توانستند همیشه به اصحاب کهف برای اثبات معاد استدلال کنند. از این رو با ساخت دیوار بر دهانه غار، این نشانه برای همیشه پنهان می شد و آثار آن نیز در طول زمان از بین می رفت. آیه ۲۱ سوره کهف می فرماید: (فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ)؛ «گروهی می گفتند: بنایی بر آنان بسازید [تا برای همیشه از نظر پنهان شوند و از آنها سخن نگوئید که] پروردگارشان از وضع آنها آگاه تر است». یعنی آنها را به حال خود رها سازید تا ارتباط مردم با آنان بریده شده، داستان آنان فراموش شود و از آنان سخنی نگوئید. این اندیشه با سخنان افراد غیرمؤمن به معاد، سازگار است.

مؤلف: این آیه در مقام مدح بوده و عمل و کار آنان را نکوهش نمی کند. این خود نشانگر این است که ساخت بنا در کنار قبور انسان های صالح، از سنت های ابراهیمی است؛ برای همین قرآن کریم کارشان را عبادت بت توصیف نکرده است؛ به ویژه اگر در دین الهی، ساخت عبادتگاه بر قبر افراد صالح حرام بود (چنان که این گروه کوچک ادعا می کنند)، قرآن کریم باید فریاد می زد که این کار با هدف ما منافات دارد و در اصطلاح نقض غرض است. به ویژه اینکه هدف از این رویداد، بالا بردن میزان هدایت به سوی

ص: ۲۲۷

توحید خداوند عزوجل است، نه ترویج بت پرستی؛ اگر غیر از این باشد و خداوند سکوت کند، فعل الهی مخالف هدف اصلی اوست.

نباید از ظاهر روایت هایی که در مورد تحریم قبرها وارد شده (۱) فریب خورد؛ بلکه باید در هدف اصلی و حقیقی آنها اندیشه کرد و نهی در روایت ها به این خاطر است که قبرها در صدر اسلام، از آن مشرکانی بود که با مسلمانان نسبت خویشاوندی داشتند. کسانی که به این دسته از روایات استناد می کنند، در واقع در پی ویرانی بنای زیارت و نزدیکی به خداوند متعال هستند؛ چراکه این امر، مخالف روایات وارده و سنت شریف نبوی است؛ مانند این روایت: «میان قبر و منبرم باغی از باغ های بهشت است» (۲) و همچنین این روایت: «کسی که قبرم را زیارت کند، شفاعتم بر او واجب می شود» یا «شایسته شفاعتم می شود» و این روایت: «کسی که مرا بعد از مرگم زیارت کند، همانند کسی است که مرا در حیاتم زیارت کرده است» (۳). پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچنین در زیارت مادرشان، هم گریه کردند و هم افراد همراه را گریانند و فرمودند: از پروردگرم اجازه خواستم تا برای مادرم طلب مغفرت کنم که اجازه نداد و از پروردگرم اجازه خواستم تا مادرم را زیارت کنم که به من اجازه داد (در حالی که به نظر اینان، وی مؤمن نبوده است). ما در ادامه هنگام استدلال بر وجوب ساخت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام)، به این روایت ها استناد خواهیم کرد.

با این بیان روشن می شود که آنچه قرآن کریم در صدد تبیین آن است، همراه ساختن آموزه ها و تعالیم رشددهنده با اصحاب کهف بوده و اینکه بر غار آنها مسجدی ساخته

ص: ۲۲۸

۱- (۱) مانند روایتی که می گوید: رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) یهود را لعن کرد، به خاطر اینکه پیامبران را کشتند و بعد از آن قبرهاشان را سجده گاه قرار دادند.

۲- (۲) من لایحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج ۲، ص ۵۶۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۶۴؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۷.

۳- (۳) نیل الأوطار، ج ۵، ص ۱۷۹.

شده است، به این معناست که ساختن مسجد بر قبرها موجب گسترش خوبی صالحان و نشر آیات پروردگار است.

پس کسانی که گفتند: (إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا)؛ «در آن هنگام که میان خود درباره کارشان نزاع داشتند، گروهی گفتند: «بنایی بر آنان بسازید»، هدف آنان (کسانی که قصد از بین بردن آثار اصحاب کهف را داشتند) خاموش کردن این چراغ و تخریب آن نشانه ای است که خداوند به این جوانمردان اعطا کرد؛ چراکه ساخت بنا بر آن مکان، سبب باقی ماندن نشانه الهی و نور خداوند عزوجل می شود. چنان که ساخت بنا بر قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز باعث جاودانگی دین و شریعت سرور پیامبران می شود.

آنچه مورد نظر شرع است، تنها در مورد قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) نیست، بلکه می خواهد بگوید که این کار، رکنی از ارکان معارف و تعالیم دین است و تلاش کردن برای از بین بردن این آموزه دینی، باعث از بین رفتن تمام عقیده می شود. خداوند متعال در آیه ۱۲۵ سوره بقره می فرماید: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى)؛ «و از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید». پس این مقام از جانب خدای عزوجل نزد پیروان، جاودانه باقی می ماند و آن را برای نزدیکی به خداوند سبحان، مصلاهی خود قرار می دهند.

ساختن و آباد کردن قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) - با زیارت و حرم ساختن برای آنها - از آموزه ها و شعائر دین است که با آن می توان به خدای تعالی نزدیک شد و این کار رکنی از ارکان معارف دین بوده و خود، اعتقاد به نبوت خاتم پیامبران و رسولان است.

### **بزرگداشت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نوعی شرک!**

#### **اشاره**

در این بحث به سه پراکنی های این گروه که با اسم توحید این کار را انجام می دهند اشاره می کنیم. مانند این حرف که می گویند: بزرگداشت مقام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شرک است. در حالی که قرآن کریم در سوره های متعددی خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله) را تکریم کرده

است. پس بزرگداشت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، بزرگداشت خدای عزوجل است؛ چراکه بزرگداشت مخلوق خدا، بزرگداشت خداست. این کار بیان می کند که آفریننده این مخلوق، چه عظمتی دارد که آن را با این اتقان و نظم و با این صفات و خواص بسیار خلق کرده است. درمقابل، کوچک کردن مخلوقات خداوند، کوچک کردن و توهین به عظمت خداوند است. خداوند برای بزرگداشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) این چنین فرمود:

(آیه ۵۶ سوره احزاب) آورده است:

خدا و فرشتگانش بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم [فرمان او] باشید.

صاحب مجمع البیان در مورد بزرگداشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آورد که این تکریم، به گونه ای است که هیچ بزرگداشتی حتی به آن نزدیک نشده و به مرتبه آن نمی رسد. در آیه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)؛ «خدا و فرشتگانش بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درود می فرستند»؛ معنای آن این است که خداوند بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درود فرستاده و ایشان را مورد تمجید نیکوی خویش قرار می دهد و او را به بزرگ ترین ستایش ها تکریم کرده است و فرشتگان نیز بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درود می فرستند و پاک ترین دعاها را نثار ایشان می کنند.

ابوحزمه ثمالی می گوید: سدی و حمید بن سعد انصاری و برید بن ابی زیاد، برایم از عبدالرحمن بن ابی لیلی از کعب بن عجره نقل کردند:

هنگامی که این آیه نازل شد، عرض کردیم: ای رسول خدا! سلام دادن به شما را می دانستیم، اما درود فرستادن بر شما چگونه است؟ فرمود: بگوئید خداوند! بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان او درود فرست؛ چنان که بر ابراهیم (علیه السلام) و خاندان او درود فرستادی؛ چراکه تو ستوده و بلندمرتبه ای و بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش برکت را جاری کن؛ چنان که بر ابراهیم (علیه السلام) و خاندان او جاری کردی. (۱)

ص: ۲۳۰

۱- (۱) بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۹؛ مسند، ج ۱، ص ۱۶۲؛ سنن نسائی، ج ۳، ص ۴۸؛ المعجم، الطبرانی، ج ۱۹، ص ۱۲۳.

عالمان اسلامی همگی بر این تفسیر، هم عقیده هستند. اما این گروه بر این مطلب تکبر ورزیده و به سوی اهل بیت (علیهم السلام) نیامدند و به نظرهای کوتاه و ناصواب خویش عمل کردند. خداوند متعال در آیه ۳۶ سوره اعراف می فرماید:

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

و آنها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند، اهل دوزخ اند جاودانه در آن خواهند ماند.

این گونه تعابیر حتی در میان برخی از نوادر عالمان شیعه نیز موجود است؛ چراکه معتقدند توسل به یکی از اولیای الهی بت پرستی است؛ درحالی که توسل به آنها، توسل به آیات بزرگ الهی بوده و آنها راه های رسیدن به خداوند هستند.

این تعابیر شیطانی به منظور پوشش دادن به این ادعاها صورت گرفته و هدف نهایی آن جلوگیری از رفتن به سوی اهل بیت (علیهم السلام) و توهین به آیات پروردگار است. این مسئله خود، نوعی توهین و هتک حرمت ذات خداوند است.

قرآن کریم در سوره احزاب، مقام های بزرگی را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) برمی شمرد که از درک بشر بالاتر است. خداوند در آیات ۱ و ۲ سوره حجرات می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ \* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید [و پیشی مگیرید] و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست \* ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نکنید و در برابر او بلند سخن مگویید [و داد و فریاد نزنید]؛ آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی صدا بلند می کنند؛ مبدا اعمال شما نابود گردد، درحالی که نمی دانید.

بالا- بردن صدای خود بر صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به نحوی که موجب سبک شمردن ایشان باشد، باعث نابودی اعمال می شود؛ چراکه فروتنی در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بزرگداشت ایشان در جایگاه نشانه بزرگ پروردگار، آموزه ای از آموزه های الهی و نشانی از نمادهای دین است. خداوند در آیه ۳۲ سوره حج می فرماید: (ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)؛ «این است [مناسک حج] و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست». کسانی که در برابر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خضوع ندارند، آداب حضور در محضر ایشان را رعایت نمی کنند، صدای خویش را از صدای ایشان بالاتر می برند و با ایشان مانند یکی از خودشان برخورد می کنند، اعمالشان از بین می رود؛ چراکه این کار باعث روی گردانی از نشانه های پروردگار می شود.

در «عمده القاری» آمده است:

زیدبن ارقم می گوید: گروهی از مردم عرب زبان، نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند. دسته ای از آنان به دسته ای دیگر گفت: بروید نزد این مرد؛ اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود ما خوشبخت ترین مردمان خواهیم بود و اگر پادشاه بود، در کنارش زندگی می کنیم. پس نزد حجره پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند، درحالی که ایشان را صدا می کردند: یا محمد یا محمد! (صلی الله علیه و آله) (۱)

اینجا خداوند آیه ۴ سوره حجرات را نازل کرد: (إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ)؛ «کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند، بیشترشان نمی فهمند». این آیه درباره گروهی از بنی تیم، زمانی نازل شد که نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و آنان از عرب هایی بودند که مراعات ادب و حشمت اشخاص را نمی کردند. پس از پشت حجره ها صدا می کردند: یا محمد! (صلی الله علیه و آله) بیرون بیا و این کار پیامبر را اذیت کرد.

خداوند در آیه ۱ سوره حجرات می فرماید:

ص: ۲۳۲

ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید [و پیشی مگیرید] و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست.

قرطبی در تفسیرش در مورد این آیه می گوید:

یعنی در قول و عمل بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سبقت مجوید و هر آنچه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از امور دین و دنیا به شما عرضه می کند، آن را اجابت کنید. هر کس که سخن و عمل خود را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقدم بدارد، مانند آن است که بر خدا تقدم یافته است؛ چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جانب خدا امر می کند. (۱)

یکی از روایت هایی که واحدی از ابن جریح نقل می کند این است که:

ابن ابی ملیکه از عبدالله بن زبیر نقل می کند: سواری از بنی تمیم بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شد؛ پس ابوبکر خطاب به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: قعقاع بن معبد را امیرشان قرار بده؛ عمر گفت: اقرع بن حابس را امیر کن. ابوبکر خطاب به عمر گفت: تو در پی مخالفت با من هستی و عمر گفت: من قصد مخالفت با تو را نداشتم و این بگو مگو ادامه یافت تا اینکه صدایشان بالا گرفت و اینجا بود که این آیه شریفه (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) تا (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ) نازل شد.

بخاری این حدیث را از حسن بن محمد بن صباح روایت کرده است. مهدوی نیز آن را نقل کرده است. (۲) احمد بن حنبل نیز این حدیث را از ابن ملیکه با اختلاف در الفاظ نقل کرده و می گوید: «نزدیک بود که دو خیر (که مقصود ابوبکر و عمر است) با بلند کردن صدایشان نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) هلاک شوند». (۳)

ترمذی در سنن خود از ابن ابی ملیکه نقل می کند، عبدالله بن زبیر برایش چنین نقل کرد:

اقرع بن حابس به نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آمد؛ پس ابوبکر گفت: ای رسول خدا! او را امیر قومش قرار ده و عمر گفت: ای رسول خدا چنین مکن. پس آنان نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) شروع به نزاع کردند و

ص: ۲۳۳

۱- (۱) تفسیر قرطبی، ج ۱۶ ص ۳۰۰.

۲- (۲) همان، ص ۳۰۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۲۰؛ تفسیر ثعالبی، ج ۹، ص ۷۰.

۳- (۳) مسند، ج ۴، ص ۶.

صدایشان را بالا بردند؛ پس ابوبکر به عمر گفت: تو در پی مخالفت با من بودی و عمر گفت: من در پی مخالفت با تو نبودم. می گوید اینجا بود که این آیه نازل شد: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ).

می گوید: «بعد از این واقعه، عمر هنگامی که در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخنی می گفت، بسیار آرام صحبت می کرد؛ به طوری که به سختی فهمیده می شد.» (۱)

مورخان در جریان صلح حدیبیه نقل می کنند:

زمانی که قریش عروه بن مسعود ثقفی را برای مذاکره به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستاد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با او بالحنی که با یکی از اصحابش سخن می گفت برخورد کرد و به او گفت که برای جنگ افروزی نیامده است. پس او از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فاصله گرفت و به روش تعامل و برخورد اصحاب با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) توجه می کرد. حضرت وضو نمی گرفت، مگر اینکه آب وضویش را می ربودند و آب مززه ایشان را برای تبرک می گرفتند و اگر مویی از پیامبر می افتاد، آن را برای خود به یادگار نگه می داشتند. عروه به سوی قریش بازگشت و گفت: ای گروه قریش! من در زمان کسری نزد او رفته ام و نزد قیصر نیز بوده ام و نجاشی را دیده ام؛ اما به خدا سوگند! من پادشاهی را در میان قومی، مانند محمد (صلی الله علیه و آله) در میان قومش ندیدم. من گروهی را دیدم که او را هرگز در ازای چیزی تسلیم نمی کنند؛ پس خود دانید هرچه می خواهید انجام دهید. (۲) این رفتار و برخورد مؤمنان و صحابه نزدیک در قبال پیامبر (صلی الله علیه و آله) خداست که این چنین ایشان را تکریم و تعظیم می کردند.

در صحیح ابن حبان با الفاظ دیگری در مورد استحباب به کارگیری فرستاده ای برای مذاکره با دشمن (مهادنه) آمده است:

عروه صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تحت نظر گرفت؛ پس برایش روشن شد و گفت: به خدا سوگند! پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای وضو استنشاق نکرد، مگر اینکه آب دهان مبارکش را کسی به دست می گرفت و

ص: ۲۳۴

۱- (۱) عمده القاری، ج ۱۹، ص ۱۸۳.

۲- (۲) السیره النبویه، ابن هشام، ص ۵۰۲.



آن را به سر و صورت خویش می مالید و هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنان را بر کاری امر می کرد، به انجام آن مبادرت می ورزیدند و هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) وضو می گرفت، بر سر آب وضوی ایشان با یکدیگر منازعه می کردند و زمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن می گفت، به احترام ایشان صدای خود را پایین می آوردند و از روی تکریم پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خیره خیره به ایشان نگاه نمی کردند. (۱)

از این نکته آشکار می شود که بالا بردن صدا بر صدای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، موجب از بین رفتن عقیده و نابودی اعمال می شود و تکریم و تعظیم پیامبر (صلی الله علیه و آله)، یعنی تعظیم آیات پروردگار عزوجل. خداوند تبارک و تعالی در آیه ۳ سوره مبارک حجرات می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ أَسْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ)

آنها که صدای خود را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کوتاه می کنند، همان کسانی هستند که خداوند دل هایشان را برای تقوا خالص نموده و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است.

از همین روست که می گوئیم: صدا زدن و فراخواندن، زمانی عبادت محسوب می شود که با اعتقاد به استقلال در قدرت و غنی به ذات بودن معبود انجام گیرد؛ و اگر بدانند که او هم قدرت و توان خود را از جانب پروردگار متعال به دست آورده است و خداوند نیز به خاطر جایگاه و نزدیکی او، این توان و قدرت را به وی داده است و این تکریم بنده از جانب خداوند، به خاطر آبرومندی و نزدیکی به خودش می باشد و تمام این امور، بخششی از جانب خدای عزوجل است. پس باین حال صدا زدن این غیر، توجه کردن و خواستن خداوند متعال است؛ چراکه خواستن نزدیکان پروردگار، در واقع خواستن خداست؛ همان گونه که روی گردانی و پشت کردن به نزدیکان درگاه الهی، در واقع دوری کردن از محضر ربوبی است. پس صدا کردن آن غیر، صدا زدن خدا به وسیله آیات بزرگ اوست و خواندن خدا با نام های نیکویی است که به آنها شناخته می شود.

ص: ۲۳۵

هیچ کس غیر از این گروه ناچیز، ادعای کفر و شرک بودن این مطلب را ندارد؛ چرا که ادعا می کنند فراخواندن و یاری خواستن از زندگان، شرک است؛ چه رسد به مردگان. آنان بر این باورند که فرد با این کار، مهدورالدم شده و قتلش واجب است.

نتیجه: خداوند عزوجل بر همه موجودات احاطه داشته و بر همه آنان سیطره دارد؛ او مالک حقیقی آن چیزهایی است که به آنها داده و بر توانایی آنها مسلط است. درحقیقت مالکیت بخشیدن، یکی از مخلوقات خداوند است و کسی که چیزی به او داده شده و آنچه که عطا شده، همگی در حدوث و بقاء به خداوند متعال محتاج اند پس چگونه ممکن است که مخلوقی در فعلش مستقل باشد، ولی در وجودش نیازمند و محتاج به قیومیت خداوند تبارک و تعالی؟

در ادامه می گوئیم: صفات فعل بر صفات ذات دلالت دارند و کسی که در فهم صفات فعل عاجز باشد، صفات ذات را هم نخواهد شناخت. عظمت صفات ذات، بدون فهم عظمت خلقت در مخلوقات شناخته نخواهد شد؛ پس این مخلوقات بزرگ، نشانگر بزرگی و عظمت صفات فعلی پروردگارانند و درنتیجه عظمت مخلوق، بر بزرگی صفت ذاتی دلالت دارد که غیب الغیوب است.

پس در این راه و روش، نگاه به آیات فعلی پروردگار است؛ از آن جهت که مخلوق خدای متعال هستند و مرتبط و نیازمند به او و رهنمون به سوی او می باشند. گرامی ترین مخلوقات و باعظمت ترین آن نشانه ها، پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) هستند؛ زیرا خداوند با بزرگداشت ایشان و اعطای مقام های تکوینی، آنان را مورد محبت خویش قرار داده است.

درنتیجه، زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) از بزرگ ترین درهای عبادت و اسباب نزدیکی به خداوند و از مظاهر دین است و روی گردانی از آن آیات الهی و رها ساختن و انکار این مظاهر دینی، باعث از بین رفتن اعمال و خسران در دنیا و آخرت

می شود. ولایت به تنهایی نیز کافی نیست؛ بلکه باید شرط دیگری برای قبولی اعمال به آن ضمیمه شود که عبارت است از توجه پیدا کردن به ایشان و روی آوردن به وسیله زیارت و تمسک به آنان.

### فتوای شیطانی برای تخریب قبه نبوی

خداوند در آیه ۷۴ سوره بقره می فرماید:

(ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ)

سپس دل های شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ یا سخت تر؛ چراکه پاره ای از سنگ ها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود و پاره ای از آنها شکاف برمی دارد و آب از آن تراوش می کند و پاره ای از خوف خدا [از فراز کوه] به زیر می افتد [اما دل های شما، نه از خوف خدا می تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است] و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

خداوند درباره دل های مریض در آیه ۱۰ همین سوره فرمود:

(فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ)

در دل های آنان یک نوع بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده و به خاطر دروغ هایی که می گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آنهاست.

این ویژگی از صفات افرادی است که با خدا و رسولش ستیز کرده و از امامانی گمراه و منحرف پیروی می کنند؛ چراکه جرئت و حماقت کرده و در فتوایشان به طور صریح از تخریب قبه پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) به نام توحید سخن می رانند. این از القائات زهرآگین آنها بر اسلام و مسلمانان است که به منظور جلوگیری از این مظاهر مقدس دینی صورت می گیرد؛ مظاهری که دوام یاد آنها باعث برپا ماندن اصل دین و تعالیم توحیدی خواهد بود. مسلمانان نیز با سیره عملی مبارک خود همین کار را کرده اند. البانی می گوید:

از آن چیزهایی که مایه تأسف است، این بنا [ی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)] است که قرن هاست بر قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بنا شده است - و همواره پابرجا بوده است - این قبه سبز مرتفع و قبر شریف، با پنجره هایی مسی، زیورها و دیگر چیزهایی که خود صاحب قبر به آن راضی نیست، احاطه شده است. هنگامی که در سال ۱۳۶۸ ه. ق برای زیارت مسجد شریف نبوی رفتم و برای عرض سلام به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به آنجا مشرف شدم، در پایین دیوار شمالی قبر، محراب کوچکی دیدم و در پشت آن نیز قسمتی از زمین مسجد را دیدم که کمی مرتفع نیز بود که به این مسئله اشاره داشت که این مکان، مختص نماز خواندن در پشت قبر است. من تعجب کردم که چگونه این تفکر بت پرستی در دوران تسلط دولت توحیدی بر این مکان سایه افکنده است!<sup>(۱)</sup>

وی سپس ادعا می کند که این افعال، بت پرستی است؛ برخلاف احادیث نبوی که می گوید: میان قبر و منبرم باغی از باغ های بهشت است. یعنی خداوند در آنجا عبادت شده و می توان به او نزدیک شد. در مورد زیارت مشاهد مشرفه که محل عبادت پروردگار، نزدیکی به او و رسیدن به مقام های بالاست نیز همین حکم جاری است.

بعضی از آنها این گونه فتوا داده اند: «تخریب مشاهدی که بر قبرها بنا شده، واجب است و باقی گذاردن آنها بعد از اینکه انسان قادر به تخریب و ویران کردن آنهاست، حتی برای یک روز هم جایز نیست».<sup>(۲)</sup>

خداوند بر دل و گوش و چشم بعضی از اینها مهر زده و اینان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعلام دشمنی و کینه کرده اند و می گویند:

همانا من می گویم مردم ششصد سال است که بر هیچ اعتقادی نبوده اند و این اجتهاد من است و من از تقلید خارج هستم و می گویم که اختلاف علماء در این مسئله بلاست. من کسی را که به بندگان صالح خدا توسل یابد، تکفیر می کنم و من بوصیری را به خاطر این سخنش که

ص: ۲۳۸

۱- (۱) تحذیر الساجد من اتخاذ القبور مساجد، البانی، ص ۲۸.

۲- (۲) زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ابن القیم، ص ۶۶۱.

خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: «ای گرامی ترین مردم»، تکفیر می کنم. من اعلام می کنم که اگر می توانستم، قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را خراب می کردم و اگر می توانستم، ناودان کعبه را بر می داشتم و ناودانی چوبی برایش می گذاشتم، و من زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را حرام می دارم و زیارت قبر پدر و مادر و دیگران را نیز صحیح نمی دانم. (۱)

دل های ایشان مرده و پرقساوت شده که پیرو هوای نفس و از رهروان شیطان و حزبش هستند. خداوند متعال در آیه ۲۳ سوره جاثیه می فرماید:

(أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصِيرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ)

آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی [بر اینکه شایسته هدایت نیست] گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای افکنده است؟ با این حال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی شوید؟

حافظ تقی الدین سبکی می گوید:

همواره اهل علم، عوام را در تمام شئون زندگی شان از بدعت ها نهی می کنند و آنها را زمانی که در جایی، بدعتی از ایشان پدیدار شود، به سوی سنت در زیارت و دیگر اعمال ارشاد می دارند و هیچ گاه آنان را به خاطر زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و توسل به ایشان در زمره مشرکان به حساب نیاورده اند. چگونه آنان را مشرک بدانند و حال آنکه خداوند، آنان را از شرک رهایی بخشیده و ایمان را در دل هایشان جای داده است؟ اولین کسی که آنها را به خاطر این امور به شرک متهم ساخته، ابن تیمیه است و بعد از او کسانی راه او را ادامه داده اند که از روی نیاز، در پی غارت و مباح دانستن اموال و خون مسلمانان هستند. (۲)

نتیجه: دین اسلام در ایمان و اعتقاد به خداوند، به توجه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرا می خواند و

ص: ۲۳۹

---

۱- (۱) الرسائل الشخصیه، للشیخ محمد بن عبدالوهاب (عقیده الشیخ و بیان حقیقه دعوت و رد ما الصق به من التهم)، ج ۶، ص ۷.

۲- (۲) السیف الصقیل، ص ۱۷۹.

این امر در میان تمام عبادت‌ها از بافضیلت‌ترین آنهاست. دوری جستن از توجه به خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله) در عبادت، انکار شهادت دوم و دعوت به شرک با نام توحید است. این همان چیزی است که سلفی‌ها از فهم آن ناتوان‌اند؛ چراکه منکر توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدند و در ادبیات کتاب‌هایشان در ترسیم بنای توحید، هیچ رنگ و اثری از همراهی شهادت دوم و نتایج و دستاوردهای آن، با رنگ و آثار شهادت اول دیده نمی‌شود؛ پس در تفسیر شهادت اول، به توحید بسنده می‌کنند و بر چگونگی رکن بودن نتایج شهادت دوم در ارکان توحید، هیچ توجهی نمی‌کنند. اینان بر نحوه ارتباط میان نتایج هر یک از شهادت اول و دوم در ترسیم و تبیین اصل توحید نیز راهی نیافتند و از همین جا معلوم می‌شود که توسل و توجه به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، یک ضرورت بوده و تنها یک امر مختار شرعی نیست.

### گفتار نهم: احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله)

#### اول: وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امام علی (علیه السلام) درباره محل دفن

##### اشاره

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) وصیت کرد در همان خانه خودشان دفن شوند و روح مطهر ایشان در همان اتاق شریفی که مشترک میان او و حضرت زهرا (علیها السلام) بود، به ملکوت اعلی پیوست. همان اتاقی که در ابتدای هجرت به مدینه منوره، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دختر عزیزش به آنجا وارد شدند. آن اتاقی که پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و وفات دخترش حضرت فاطمه (علیها السلام)، عایشه با برداشتن دیواری که میان اتاق او و اتاق شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، آن را به اتاق خود ملحق ساخت.

دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) مبنی بر دفن کردن ایشان در اتاق شریفش، به منزله احداث بنا در اطراف قبر شریف ایشان است. این مسئله، خود دلیل روشنی است بر اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنجا را محلی برای عبادت و پرستش خداوند قرار داد تا علامت و نشانه‌ای برای این دین حنیف باشد.

این امری قطعی و از ضروریات دین است و کسی جز انسانی لجباز و متکبر که از هواهای نفسانی و بدعت‌ها پیروی می‌کند، منکر آن نمی‌شود؛ زیرا از همان لحظات اول در جریان دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بدن شریف ایشان در اتاقی که مختص به آن حضرت بود، قرار گرفت و دیوارهای اتاق شریف، همانند اضلاع ضریحی بود که امروزه بر روی قبرهای مطهر اهل بیتش (علیهم السلام) قرار می‌گیرد.

از این مطلب معلوم می‌شود که حفظ و نگهداری بنای قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت پاک ایشان (علیهم السلام)، سنتی قطعی در دین است و انکار آن جز با هدف از بین بردن این نشانه و مبارزه با دومین پایه و ستون دین که همان شهادت دوم است، صورت نمی‌گیرد.

### **سیره و روش مسلمانان در مورد قبرهای پیامبران**

سیره مسلمانان در مورد قبرهای پیامبران در سرزمین شام نیز این گونه بوده است. یکی از آن قبرها، قبر حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) است که مسلمانان از زمانی که سرزمین شام را فتح کردند تا هم اکنون، بر حفظ، نگهداری و استحکام بخشیدن به آن تلاش کردند. از قبرهای دیگر می‌توان به قبر حضرت اسماعیل (علیه السلام) اشاره کرد که در بیت الله الحرام و درون حجر دفن شده است؛ همچنین قبر مادرش جناب هاجر (علیها السلام) که اسماعیل (علیه السلام) او را درون حجر دفن کرد و ایشان به خاطر اینکه قبر مادرش زیر پای طواف کنندگان لگدمال نشود، دیوار حجر را بنا کرد.

در این زمینه برخی روایت‌ها از شیعه و سنی بر این مضمون دلالت می‌کند و ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) روایتی که مرحوم کلینی در کتاب شریف «کافی» از معاویه بن عمار نقل می‌کند که می‌گوید:

از حضرت امام صادق (علیه السلام) سؤال کردم که آیا حجر، جزء خانه کعبه است یا از کعبه چیزی داخل آن است؟ حضرت فرمود: خیر، حتی به اندازه سر ناخنی داخل آن نیست. اما حضرت

اسماعیل (علیه السلام) مادرش را درون آن دفن و برای جلوگیری از لگد کردن قبر، در اطراف آن حجر را احداث کرد که درون آن قبرهای پیامبران است. (۱)

ب) روایت شده است که:

حضرت ابراهیم (علیه السلام) زمانی که مناسک حج را به پایان رساند، خداوند عزوجل به او دستور رفتن داد که در این میان، مادر اسماعیل (علیه السلام) (هاجر) رحلت کرد. اسماعیل (علیه السلام) او را کنار خانه کعبه دفن کرد و دیوار حجر را در اطراف آن بنا کرد تا اینکه قبرش لگد مال نشود. (۲)

ج) مفضل بن عمر از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «حجر، خانه اسماعیل (علیه السلام) بود که درون آن قبر هاجر و قبر حضرت اسماعیل (علیه السلام) واقع شده است». (۳)

در بعضی روایت ها آمده است که: «در اطراف کعبه هفتاد پیامبر مدفون هستند، که به این سیره جاری میان مسلمان ها اشاره دارد».

د) معاویه بن عمار از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «میان رکن یمانی و حجرالاسود، هفتاد پیامبر دفن شده اند که از شدت گرسنگی و سختی رحلت کردند». (۴)

ح) روایت دیگری در کافی از حضرت امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «در مسجد خیف هفتصد پیامبر نماز خوانده اند و میان رکن (حجرالاسود)، مملو از قبرهای پیامبران است و قبر حضرت آدم (علیه السلام) نیز در حرم الهی است». (۵)

و) در تفسیر قرطبی به نقل از ابن عباس آمده است که:

در مسجدالحرام تنها دو قبر وجود دارد؛ یکی قبر حضرت اسماعیل (علیه السلام) و دیگری قبر حضرت شعیب (علیه السلام). قبر حضرت اسماعیل (علیه السلام) درون حجر و قبر حضرت شعیب (علیه السلام) در مقابل حجرالاسود

ص: ۲۴۲

۱- (۱) الکافی، ج ۴، کتاب الحج، باب حج ابراهیم و اسماعیل و بناءهما.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳- (۳) الکافی، ج ۴، کتاب الحج، باب حج ابراهیم و اسماعیل و بناءهما.

۴- (۴) همان، باب حج الانبیاء (علیهم السلام).

۵- (۵) همان، ص ۲۱۴.



قرار گرفته است. عبدالله بن زمره سلولی می گوید: میان رکن (حجرالاسود) و مقام، تا چاه زمزم، قبر ۹۹ پیامبر است که برای حج خانه خدا به آنجا آمدند و در آن مکان دفن شدند (درود خداوند بر همگی آنها باد). (۱)

(ز) طبرانی از ابن عباس نقل می کند که:

اولین موجوداتی که کعبه را طواف کردند، فرشتگان خدا بودند و میان حجرالاسود تا رکن یمانی، قبرهای بسیاری از پیامبران واقع شده است. هر پیامبری که مورد آزار و اذیت قوم خودش قرار می گرفت، از میان آنها هجرت می کرد و در کنار خانه خدا به عبادت می پرداخت تا از این دنیا رحلت نماید. (۲)

(ح) هیشمی در «مجمع الزوائد» از ابن عباس، کلامی را مانند عبارت پیش گفته نقل می کند. (۳)

### عبادتگاه بودن قبرهای پیامبران در مسجدالحرام

دفن و خاک سپاری پیکر مطهر پیامبران در کنار بیت الله الحرام، سنتی قطعی و دلیلی آشکار بر رجحان انجام عبادت و بندگی در کنار قبرهای پیامبران است. این مسئله، دلیلی روشن بر برتری انجام طواف این قبرها و تحقق انواع عبادت ها در کنار آنهاست. از جمله آن قبرها قبر ذی کفل (علیه السلام) در عراق، دانیال در شوشتر، آن کسی که در زمان خلافت خلیفه دوم با راهنمایی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) دفن شد، جناب عزیر در العمارة در جنوب عراق، زکریا در حلب، یحیی در شام، شعیب در اردن، شیث در لبنان و دیگر قبرهای پیامبران (علیهم السلام) که در عراق، شام و فلسطین بناهای مستحکمی دارند اشاره کرد.

ص: ۲۴۳

۱- (۱) تفسیر القرطبی، ج ۲، تفسیر قوله تعالی: «ربنا و اجعلنا مسلمین لک».

۲- (۲) مجمع الکبیر، ج ۱، باب سعیدین جبیر عن ابن عباس.

۳- (۳) مجمع الزوائد، ج ۱، باب سبب النهی عن کثره السؤل.

## حفظ قبرهای پیامبران از ویرانی، یا عمران و آبادسازی آنها

به عبارت دیگر حفظ و نگهداری این قبرها از نابود شدن، جز با بازدید و مواظبت همیشگی و آباد ساختن آنها از طریق زیارت ممکن نخواهد شد. این امر از روش عالمان اسلامی در طول قرن های متمادی با نگارش کتاب های مختلف و گزارش کردن احوال این قبرها برداشت می شود.

### دوم: روضه شریف در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، جایگاهی برای عبادت مسلمانان

#### اشاره

کلامی از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) با سندهای مستفیض بیان شده که فرمود: «میان قبر و منبر من باغی از باغ های بهشت است» و در تعبیری دیگر چنین آمده است که: «میان خانه و منبر من باغی از باغ های بهشت است و منبر من بر روی حوض کوثر است».<sup>(۱)</sup>

در مسند احمد بن حنبل با لفظ دیگری آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «میان این خانه های من و منبرم، باغی از باغ های بهشت است و منبر من بر روی باغچه ای از باغچه های بهشت است».<sup>(۲)</sup>

چنان که سیوطی در تفسیر «الدر المنثور» آورده و بیهقی از محمد بن المکندر نقل کرده که می گوید:

جابر بن عبدالله انصاری را در کنار قبر مطهر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) گریان دیدم؛ او می گفت: اینجا محل ریختن اشک از چشمان است؛ از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: میان منبر و قبرم باغی از باغ های بهشت است.<sup>(۳)</sup>

این حدیث متواتر در کتاب «عمده القاری» از راویان متعددی مانند امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، جابر بن عبدالله انصاری، عایشه، ام سلمه، عبدالله بن عمر، ابوسعید خدری، سعد،

ص: ۲۴۴

۱- (۱) البخاری، ج ۷، ص ۲.

۲- (۲) مسند احمد، ج ۴، حدیث عبدالله بن زید بن عاصم.

۳- (۳) الدر المنثور، ج ۱، تفسیر سوره بقره، آیه ۱۷.

زبیر، عبدالله بن زید و عمر بن خطاب نقل شده است.

این حدیث متواتر بر این مطلب دلالت دارد که قبر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علامت و نشانه ای همیشگی تا روز قیامت برای پرستش خداوند متعال قرار داده شده است؛ چنان که تمام شهر مدینه، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) حرم قرار داده شده است.

حرم بودن به معنی جایگاه پرستش قرار گرفتن، محل قداست و تبرک جستن، و پناهگاه بودن آنجاست؛ تا چه رسد به مسجد شریف نبوی و نیز تا چه رسد به میان قبر و منبر ایشان که به مراتب از سایر مکان ها برتر است.

محل عبادت و پرستش قرار دادن یک مکان، با وقف مقایسه نمی شود؛ زیرا محل عبادت قرار دادن سرزمین های خاص که تنها به اختیار شارع است، همیشگی و تا روز قیامت جریان دارد. سرزمین هایی که شارع، هاله ای از قداست و عظمت را به آن ارزانی داشته است، بدون در نظر گرفتن مسجد بودن آن، مکان هایی برای عبادت هستند. چنان که وضعیت در مورد چند برابر شدن پاداش عبادت در دیگر مناطق حرم مکه معظمه، اگرچه جزء مسجدالحرام نباشد، این چنین است. پاداش عبادت در مسجدالحرام چند هزار برابر است؛ چنان که عبادت در سرتاسر سرزمین مکه چند برابر است.

نتیجه اینکه محل عبادت و پرستش قرار گرفتن، با مسئله وقف متفاوت است. مسجد بودن مسجدالحرام، همانند سایر مسجدها نیست؛ بلکه از جنبه جایگاه عبادت قرار گرفتن آن است؛ همچنان که وضعیت در مورد منا و مزدلفه نیز این گونه است و تا ابد جایگاه عبادت و پرستش قرار گرفته اند.

### **برتری مشاهد مشرفه در نظر بیشتر دانشمندان اهل سنت**

شوکانی در «نیل الاوطار» می گوید:

کسانی که معتقدند شهر مدینه بر مکه فضیلت دارد، به چند دلیل تمسک کرده اند. یکی از آنها این سخن پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: میان قبر و منبر من، باغی از باغ های بهشت است.

ص: ۲۴۵

این دلالت می کند که این افراد از این حدیث متواتر چنین فهمیده اند که محل قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله)، جایگاهی الهی برای عبادت و پرستش قرار داده شده و حرمت آن بر حرم مکه معظمه برتری دارد. (۱)

دلیل دیگر بر این مطلب آن چیزی است که سمهودی در «وفاء الوفاء» آورده است:

بر قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) رحمت و رضوان الهی و نیز فرشتگان از جانب خداوند نازل می شوند و در نزد خداوند محبوبیت فراوانی دارد. کسی که در آن قبر آرمیده است، نزد خداوند محبوبیتی دارد که عقل ها از ادراک آن عاجزند و این ویژگی، تنها مختص به آن مکان شریف است؛ پس در این حال، چگونه برترین مکان ها نباشد؟ (۲)

### **برتری خاک قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر سایر سرزمین ها**

سمهودی در کتابش، «وفاء الوفاء»، یادآور می شود، آن تربتی که اعضای شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دربر گرفته است، از کعبه شریف تر است. امت هم عقیده اند که کعبه معظمه از شهر مدینه برتر است؛ به استثنای خاکی که اعضای پیکر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دربر دارد. (۳)

مؤلف «التاج السبکی» از ابن عقیل حنبلی نقل می کند: «بقعه ای که پیکر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دربر دارد، از عرش برتر است».

همین طور مؤلف «فاکهی» (از دانشمندان اسلامی) نقل می کند:

همگی اتفاق نظر دارند که بقعه دربر دارنده اعضای شریف بدن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به طور مطلق بافضیلت ترین نقاط روی زمین، حتی نسبت به موضع کعبه است.

وی در ادامه می افزاید:

من می گویم: همچنین آن بقعه شریف که اعضای پاک بدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دربر دارد،

ص: ۲۴۶

---

۱- (۱) نیل الأوطار، ج ۵، باب حجج من قال بأفضلیه المدینه.

۲- (۲) وفاء الوفاء للسمهودی، ج ۱، ص ۳۰.

۳- (۳) همان، ص ۲۸.

بافضیلت تر از تمامی آسمان هاست. حتی اگر کسی بگوید، سرتاسر کره زمین از تمامی آسمان ها باشرافت تر است، سخن گزافی نگفته است؛ زیرا بدن مطهر ایشان درون زمین قرار گرفته است. (۱)

### روضه شریف میان خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دربردارنده قبرهای فرزندان پاک ایشان

پیش از این گذشت که تعبیر حدیث در کتاب مسند احمد، چنین بود که پیامبر فرمود: «میان خانه های من، باغی از باغ های بهشت است». این حدیث شریف به این معناست که باید میان خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قبر شریف ایشان، باغی از باغ های بهشتی باشد. از سوی دیگر در حدیث های متعددی خانه علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام)، داخل خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) شده است؛ مانند آنچه که در ذیل آیه شریفه ۳۶ سوره نور بیان شده است: (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ)؛ «[این چراغ پرفروغ] در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند».

سیوطی در کتاب «الدر المنثور» روایتی را از ابن ابی حاتم از مجاهد در ذیل این آیه نقل می کند که آن خانه ها، خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند. همچنین ابن مردویه از انس بن مالک و بریده نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آیه ۳۶ سوره نور را تلاوت فرمود؛ سپس مردی از میان جمعیت برخاست و پرسید: یا رسول الله! این خانه ها کدام است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خانه های پیامبران. پس از آن ابوبکر برخاست و پرسید: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! آیا این خانه (اشاره به خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) از آن خانه هاست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بله، از برترین آنهاست. (۲)

غیر از اینها روایت های فراوانی وجود دارد که در مورد اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است. این مکان های شریف، محلی برای عبادت، زیارت و متوسل شدن به ایشان قرار

ص: ۲۴۷

۱- (۱) حاشیه ابن عابدین، ج ۲، ص ۶۸۸.

۲- (۲) الدر المنثور، ج ۵، نور: ۳۶.

داده شده است؛ زیرا این جایگاه‌ها از مظاهر پرستش الهی هستند و این وجه از تعلیل، از صیغه جمع ذکر شده در آیه شریفه دانسته می‌شود. شرح این مطلب در مورد این قاعده قرآنی در بحث اول گذشت.

مرحوم کلینی در کتاب «کافی» از جمیل بن درّاج نقل می‌کند که امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می‌فرمود:

میان منبر و خانه‌های من، باغی از باغ‌های بهشت است و منبرم بر روی باغچه‌های بهشت قرار دارد. پاداش نماز در مسجد من، برابر با هزار رکعت نماز در سایر مساجد، به جز مسجدالحرام است.

جمیل می‌گوید:

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا خانه‌های علی (علیه السلام) از خانه‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) محسوب می‌شود؟ (یعنی آیا خانه‌های علی (علیه السلام) هم از باغ‌های بهشتی است و جزء خانه‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و آن خانه‌ها، مختص به خانه‌های همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست، بلکه شامل اصحاب کساء نیز می‌شود؟) امام صادق (علیه السلام) فرمود: بله، برترین آنهاست. (۱)

پس خانه‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) شامل خانه‌های علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان دیگر از فرزندان حسین (علیهم السلام) نیز می‌شود و این خانه‌ها برترین و بافضیلت‌ترین آنهاست.

از تعبیر متعدد و گوناگون حدیث، روشن می‌شود که مقصود از این کلام که فرمود: «میان منبرم و خانه‌های من، باغی از باغ‌های بهشت است»، عموم به نحو مجموعی و استغراقی است. یعنی تمام آن زمینی که در حدیث، اطراف آن مشخص شده، باغی از باغ‌های بهشت است. پس در صورتی مفاد این روایت کامل خواهد بود که عنوان خانه‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نحو عموم استغراقی دربرگیرنده خانه‌های علی، فاطمه و فرزندان پاک ایشان (علیهم السلام) باشد.

به عبارت دیگر، بیان حدیث با عبارت‌های گوناگون که گاهی در مورد منبر می‌گوید

ص: ۲۴۸

---

۱- (۱) الکافی، ج ۴، باب المنبر و الروضه و مقام النبی (صلی الله علیه و آله).

«بر باغچه ای از باغچه های بهشت است» یا اینکه «منبر بر روی حوض است» یا اینکه «بر باغی از باغ های بهشت است»، همگی بر این مطلب دلالت دارد که هر طرف از این محدوده معین، بر باغی از باغ های بهشت است. در نتیجه عنوان (بیوتی) عموم استغراقی است و این عنوان داخل در حکم مغبی است؛ یعنی بخشی از روضه و باغ بهشتی، منبر است و بخشی از آن خانه ها هستند و بخشی میان آنهاست.

همچنین عنوان خانه ها (البیوت)، همان گونه که در روایات شیعه و سنی در ذیل آیه ۳۶ سوره نور که می فرماید: (فِی بُیُوتٍ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرَفَعَ) آمده است، مراد از آن، خانه های پیامبران است که خانه آقای پیامبران (صلی الله علیه و آله)، جزء آنهاست و آن حضرت فرمود: خانه علی (علیه السلام) و فاطمه از برترین آن خانه هاست. چنان که سیوطی در تفسیرش «الدرالمنثور» در ذیل این آیه شریف به نقل از ابن مردویه از انس بن مالک و بریده، این مطلب را ذکر کرده است.

آنچه این مطلب را تقویت می کند، این است که انتساب خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از انتساب خانه های همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ایشان، قوی تر و تمام تر است و داخل شدن خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) در خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امری حقیقی و واقعی است؛ نه اینکه بخواهد خانه علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) را به جای خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حساب آورد. (۱)

در نتیجه به حسب مفاد اولی حدیث، عنوان عام خانه های پیامبر (بیوت)، قبرهای فرزندان مطهر ایشان را نیز دربر می گیرد.

از سوی ائمه (علیهم السلام) به ما روایت هایی رسیده است که مواضع قبرهای آنان از باغ های بهشتی است. بر این اساس خواندن نماز و انجام عبادت، به ویژه در کنار سر مبارک آنها

ص: ۲۴۹

---

۱- (۱) رابطه نزدیکان مانند فرزند و...، رابطه ای نسبی و جدایی ناپذیر است؛ بر خلاف رابطه زوجیت که امری اعتباری است.

مستحب است. از این جهت در روایت های مستفیض از ائمه (علیهم السلام)، در مورد اجازه گرفتن برای زیارت حرم های شریف آنان، چنین آمده است: «خدایا من در مقابل دری از درهای خانه های پیامبرت (صلی الله علیه و آله) ایستاده ام».

همچنین از ائمه (علیهم السلام) روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «در خانه فاطمه (علیها السلام)، در خانه من است و خانه او، خانه من است؛ هر کس آن را مورد هتک و بی حرمتی قرار دهد، حجاب الهی را هتک کرده است».<sup>(۱)</sup>

از این حدیث، تشویق و ترغیب به زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) برداشت می شود و اینکه آن قبرها، مکان های مقدسی است که خداوند متعال آنها را محل عبادت و اسباب و وسایلی برای نزدیک شدن به خود قرار داده است.

این حدیث متواتر که از جهت سند و دلالت به طور قطع به آن اطمینان داریم، با مضمون آیات قرآن مطابقت دارد. خداوند در آیه ۱۲۵ سوره بقره می فرماید: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلِّیْنَ)؛ «و از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید».

حال این امر در مورد مقام و منزلت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که حرمت او با عظمت تر از حضرت ابراهیم (علیه السلام) است، چگونه خواهد بود؟ همچنین در مورد پیکر پاک ایشان چه باید گفت؟ حال آنکه مقام ابراهیم (علیه السلام)، جایگاه پیکر شریف ایشان نیست؛ بلکه فقط پاهای حضرت ابراهیم (علیه السلام) را لمس کرده است. پس مفاد این حدیث شریف و قطعی، با یک امر قطعی و ضروری از ضروریات مسلمان ها مطابقت دارد و آن عبارت است از اینکه مقام ابراهیم (علیه السلام) را محل عبادت خود قرار دهند. از این مطلب می توان چنین استفاده کرد که آبادسازی قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خواندن نماز و دعا در کنار آن و تبرک جستن به آن، از درهای عبادت خداوند متعال است.

ص: ۲۵۰



## محل عبادت قرار دادن مدینه از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اضافه عبادتگاه قرار دادن قبر

سمهودی می گوید:

همان گونه که حرم مکه معظمه از سوی حضرت آدم و حضرت ابراهیم (علیهما السلام) محل عبادت و پرستش قرار گرفت، حرم مدینه نیز از سوی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) محل عبادت قرار گرفت و نیز همان طور که مسجدالحرام و کعبه معظمه، محل و جایگاه عبادت شد، به همان صورت مسجد نبوی و قبر شریف آن حضرت نیز از سوی سیدالانبیا (صلی الله علیه و آله)، محل عبادت قرار گرفت. (۱)

روایتی در باب حرم بودن مدینه از انس بن مالک نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

مدینه از فلان مکان تا فلان مکان حرم است و کسی نباید درختان آن را قطع کند و نباید امر جدید، غیر معمول و ناشناخته ای در سنت وارد شود و هرکس چنین کند، لعنت خداوند، فرشتگان و تمامی مردم بر او باد. (۲)

احمد بن حنبل در مسند خویش حدیثی را از ابی مالک اشجعی و او از رافع بن خدیج نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «سخنی در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مکه به میان آمد؛ ایشان فرمود: ابراهیم (علیه السلام) مکه را حرم قرار داد و من هم میان این دو رشته کوه مدینه را حرم قرار می دهم». (۳)

بر انسان عاقل و زیرک، مخفی نمی نماند که محل عبادت قرار گرفتن قبر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و شهر مدینه، باشرافت تر و باعظمت تر از سایر مشاعر و محل های عبادت مانند مقام ابراهیم (علیه السلام) است. از این جهت در روایت ها آمده است که حرمت مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) با وجود آن حضرت و اهل بیت او (علیهم السلام) فزونی یافته است. از این مطلب فهمیده می شود که انکار این جایگاه عظیم، آفتی از آفات دین خواهد بود.

ص: ۲۵۱

۱- (۱) وفاء الوفاء، فصل دوازدهم، در حکمت تعیین مقدار معینی از زمین به عنوان حرم.

۲- (۲) صحیح البخاری، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳- (۳) مسند احمد، حدیث ابی مالک اشجعی؛ صحیح البخاری، ج ۴، کتاب بدء الخلق.

چنان که گفتیم، مفاد این حدیث شریف (ما بین قبری و منبری) قطعی است؛ حال چگونه اینان به این بیان ها تمسک می کنند؟ علاوه بر این، حدیث ذکر شده در مورد قبر شریف ایشان نیز قطعی است. همچنین حدیث مستفیضی که در مورد زیارت قبر مادر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شده، یعنی همان سنتی که ایشان تشریح کرده است. زیارت قبرهای اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، از عموم روایت های اخصی است که گمانه زنی درباره آنها انسان را به زحمت و مشقت می اندازد و خاص، مقدم بر عام است.

اضافه بر این اگر ما بر اساس توهم، تعارضی میان روایت ها ببینیم، همان طور که در بحث قرآنی پیش از این بیان شد، آبادسازی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قبرهای اهل بیت ایشان (علیهم السلام) مطابق با آیات قرآن مجید است و با احکام ضروری و قطعی دین که از شهادت دوم و سوم به دست می آید نیز مطابق است.

### تعیین محدوده روضه شریف

آنچه که در بیشتر روایت های ذکر شده از سوی شیعه و سنی ملاحظه می شود، بیان حدیث نبوی با این عبارت است که: «میان منبر من و خانه های من، باغی از باغ های بهشتی است».

خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) میان اتاق های همسران ایشان تقسیم شده است که در جهت قبله و قبر شریف ایشان - که در حال حاضر محل عبور زیارت کنندگان قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است - قرار دارد و در جهت پشت به قبله (شمال مدینه)، سکوی مرتفعی که پایان خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) است، واقع شده (که متصل به پنجره های ضریح از قسمت پایانی است) و بر روی آن سکوی مرتفع، خانه یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نام سوده دختر زمعه، قرار گرفته که در آن محراب تهجد و نماز شب پیامبر (صلی الله علیه و آله) واقع شده است؛ به طوری که قبله محراب تهجد پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) قرار می گیرد.

بنابراین خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) در میان خانه های همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) که قریب به ۹ اتاق بود واقع می شود که این اتاق ها در دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم بندی می شوند. اما اتاقی که پیکر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن دفن شد، همان اتاقی است که میان ایشان و دخترش فاطمه (علیها السلام) مشترک بود که در ابتدای ورود به مدینه و قبل از ازدواج ایشان با حضرت علی (علیه السلام) در آن اتاق زندگی می کردند. همان گونه که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذکر می کند، حضرت فاطمه (علیها السلام) اجازه باز کردن کوچک ترین سوراخ و منفذی را در آن اتاق به عایشه نداده بود.

همچنین در روایت های شیعه و اهل سنت آمده است: «خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) از خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از خانه های پیامبران است»؛ چنان که سیوطی در «الدر المنثور» در ذیل آیه ۳۶ سوره نور، آن روایت را بیان کرده است و مانند آنچه که حضرت امام صادق (علیه السلام) برای ما بیان فرمود. (۱). براین اساس در روایت آمده است که: «خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) از برترین خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و نماز خواندن در آن از روضه برتر است». بنابراین گسترش محدوده روضه شریف، روشن می شود که اندازه آن بیشتر از آن حد و اندازه ای است که در کتاب های شیعه و سنی آمده است. ظاهر آنچه عالمان در تعریف محدوده روضه شریف بیان کرده اند، این است که آنها بر همان اندازه ای اکتفا کرده اند که از لفظ حدیث (میان قبر من و منبرم باغی از باغ های بهشت است) استفاده می شود.

درحالی که آنچه در الفاظ متعدد حدیث بیشتر بیان شده، اقتضا می کند که حد روضه شریف از جهت طولی تا بعد از پنجره های ضریح و از طرف شمال تا آخر سکوی مرتفعی که متصل به آن است، ادامه داشته باشد. آنچه این استظهار را تأیید می کند، روایتی با سند صحیح از علی بن جعفر است که می گوید: «نماز خواندن در خانه علی و

ص: ۲۵۳

---

۱- (۱) الوسائل، باب ۵۹، من أبواب أحكام مساجد، ح ۱ و ۲؛ الکافی، ج ۴، باب المنبر و الروضه و مقام النبی ۹، ح ۱۳ و ۱۴.

فاطمه (علیها السلام) از روزه برتر است». این بدان معناست که آن خانه، بهترین مکان روزه است؛ زیرا خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) داخل روزه هستند و نیز غایت داخل در مغیبه است.

سیوطی در الدر المنثور ذیل این آیه شریفه که می فرماید: (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ)؛ «در خانه هایی که خداوند اذن فرموده [دیوارهای آن] بالا روند»؛ آورده است که:

ابوبکر برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)! آیا این خانه (خانه علی و فاطمه (علیهم السلام)) از آنهاست؟ حضرت فرمود: بله، از برترین آنهاست. این گفته سیوطی به همین مطلب اشاره دارد. (۱)

مؤید این مطلب آن است که حضرت امام جواد (علیه السلام) کنار ستونی که در مقابل خانه فاطمه (علیها السلام) بود، زیاد نماز می خواند.

از عمومیت و شمول کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «بیوتی: خانه های من»، چنین استفاده می شود که شامل قبرهای ائمه (علیهم السلام) مانند قبر امام حسن مجتبی (علیه السلام) در بقیع، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، سید الشهداء، امام کاظم، امام رضا، امام جواد، امام هادی و امام عسکری (علیهم السلام) نیز می شود. بعد از آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خانه هایی که خداوند اذن داده است بالا- بروند، همان خانه های پیامبران و خانه های اوست که خانه علی و فاطمه (علیها السلام) و فرزندان ایشان از برترین آنهاست».

حدیث دیگری از حسین بن ثویر از حضرت امام صادق (علیه السلام) در مورد آداب زیارت سیدالشهداء (علیه السلام) آمده است که فرمود:

با آب فرات غسل کن و لباس های پاک و نظیف خود را بپوش؛ سپس پابرهنه به سمت حرم حرکت کن، زیرا تو در حرمی از حرم های خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او هستی. (۲)

همچنین روایت های مستفیضی که در این زمینه وارد شده است می فرماید:

ص: ۲۵۴

---

۱- (۱) الدر المنثور، ج ۵، سوره النور.

۲- (۲) الوسائل، ج ۱۴، أبواب المزار، باب ۶۲.

«قبر حسین بن علی (علیهما السلام) باغی از باغ های بهشت است»<sup>(۱)</sup>.

در روایت صحیح از ابوهاشم جعفری آمده است که می گوید:

شنیدم حضرت محمد بن علی الجواد (علیهما السلام) می فرمود: میان دو کوه سرزمین طوس، قطعه ای است که از بهشت گرفته شده است؛ هر کس در آن داخل شود از احوال روز قیامت ایمن خواهد بود.<sup>(۲)</sup>

### روایت هایی در مورد قداست زمین کربلا

ابوعامر، خطیب و سخنران اهل حجاز، می گوید:

محضر امام صادق (علیه السلام) رسیدم و عرض کردم: کسی که قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را زیارت کند و آنجا را آباد سازد، خداوند چه پاداشی به او خواهد داد؟ حضرت فرمود: ای ابوعامر! شنیدم از پدرم و او از پدرش و... از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ایشان فرمود: به خدا قسم که در سرزمین عراق کشته شده و در آنجا مدفون خواهی شد. حضرت علی (علیه السلام) می گوید: ای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، کسی که قبرهای ما را زیارت کند و آنها را آباد نماید و از آنجا سرکشی و مواظبت نماید، خداوند چه پاداشی به او خواهد داد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای ابوالحسن! خداوند قبر تو و قبر فرزند تو را قطعه زمینی از زمین های بهشتی قرار داد. خداوند قلب های انسان های نجیب و بندگان برگزیده اش را مشتاق شما ساخت و در این راه و در مسیر عمران قبرهای شما، مشقت ها و آزار و اذیت های فراوانی را متحمل می شوند و به قصد نزدیکی به پروردگار متعال و ابراز دوستی به رسولش، بسیار به زیارت قبرهای شما می آیند. ای علی! اینان به طور ویژه به شفاعت من نائل شده و بر حوض کوثر بر من وارد خواهند شد و در بهشت به زیارت من خواهند آمد. ای علی! هر کس قبرهای شما را آباد سازد و از آنها مراقبت و مواظبت کند، مانند آن است که حضرت سلیمان بن داوود را در ساخت بیت المقدس کمک کرده است. کسی که به زیارت قبرهای شما بیاید، برای او معادل ثواب هفتاد حج بعد از حجه الاسلام (حج واجب) نوشته می شود و مانند روزی که از مادرش متولد شده، از گناهانش پاک می شود تا

ص: ۲۵۵

۱- (۱) الوسائل، ج ۱۴، باب ۶۷.

۲- (۲) همان، باب ۸۲، ح ۱۳.

وقتی که از زیارت شما برگردد. ای علی! بشارت بر تو باد و به دوستان و دوستداران خود مژده بده که چشم روشنی ها و نعمت هایی در انتظار آنان است که هیچ چشمی آن را ندیده و نیز گوشی نشنیده و حتی بر قلب انسانی خطور نکرده است. ولی عده ای از انسان های پست و فرومایه، زیارت کنندگان قبرهای شما را سرزنش و ملامت می کنند؛ همان گونه که زن بدکار ملامت می شود. آنان شرورترین افراد امت من هستند که خداوند آنها را از شفاعتم بهره مند نسازد و حوض کوثر بر من وارد نشوند. (۱)

همین روایت را مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب تهذیب الاحکام و در باب زیارت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فضیلت کوفه آورده است. (۲)

همچنین روایت های مستفیضی در مورد آداب زیارت امامان از فرزندان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شده است که دلالت بر آن دارد که بقعه های قبرهای آنها از حرم خداوند متعال و حرم رسول اوست و آنها از خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) محسوب می شوند. چگونگی اجازه خواستن قبل از ورود به حرم های شریف آنها، به این نکته اشاره دارد که می گوید: خدایا من مقابل دری از خانه های پیامبرت و فرزندان او (که برترین درووها بر آنها باد) ایستاده ام و مردم را از وارد شدن به آن خانه ها بدون اجازه پیامبرت منع کردی.... (۳) در این نوع از دعا و اجازه خواستن، قبرهای امامان (علیهم السلام) به منزله خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفته است. به همین سبب و به جهت روایت هایی که پیش از این بیان شد، مرحوم سید مرتضی (علم الهدی) و ابن جنید و بعضی از متأخرین مانند علامه شیخ حسین عصفور، به رجحان تمام بودن نماز برای مسافر در کنار قبرهای هر یک از امامان فتوا داده اند؛ نه اینکه این مسئله اختصاص به آن مواضع چهارگانه (مسجد نبوی، مسجدالحرام، مسجد کوفه و حرم سیدالشهداء (علیه السلام) داشته باشد با این تقریب که علت

ص: ۲۵۶

---

۱- (۱) الوسائل، ج ۱۴، باب ۲۶، أبواب المزار.

۲- (۲) تهذیب الأحکام، ج ۶، باب فضل الکوفه و المواضع التي يستحب فيه الصلاة.

۳- (۳) البحار، ج ۹۷، کیفیه الإستئذان و زیاره النبی (صلی الله علیه و آله).

بہتر بودن خواندن نماز به صورت کامل در آن مواضع چهارگانه، چند برابر شدن ثواب نماز است و این علت در سایر مکان های متبرکه ای که هر یک از دیگر امامان در آنجا مدفون اند نیز موجود است.

### سوم: اقامه ماتم و عزا کنار قبرهای اهل بیت (علیهم السلام)، سنتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

#### اشاره

احمد بن حنبل در مسندش از ابوهریره نقل می کند:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به زیارت قبر مادرش آمنه رفت و در آنجا گریست و اطرافیان او هم گریه کردند؛ سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: از پروردگرم اجازه خواستم تا برای مادرم طلب آمرزش کنم؛ ولی به من اجازه داده نشد و از خداوند اجازه خواستم تا قبر او را زیارت کنم و به من اجازه داده شد؛ پس شما نیز به زیارت قبرهای مردگان بروید، زیرا شما را به یاد مرگ و آخرت می اندازد. (۱)

شبهه این روایت را مسلم در کتاب صحیح خود در باب اجازه خواستن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از خداوند متعال برای زیارت مادرش، آورده است. (۲)

حاکم در مستدرک می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) همراه هزار سربازی که سر خود را پوشیده بودند، به زیارت قبر مادرش رفت که همگی در آن روز با پیامبر (صلی الله علیه و آله) گریه کردند».

این حدیث طبق قواعد و شرایط مسلم و بخاری صحیح است. (۳) اگرچه مضمون ابتدای این احادیث از نظر ما بی اعتبار است (چراکه می گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) از استغفار برای مادرش منع شد)؛ زیرا مادر گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بانویی راستگو و درستکار و دارای مراتب عالی در توحید و ایمان به خدا بود. خود پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نیز از نسل پدران و مادران خداپرست و عابد بود

ص: ۲۵۷

۱- (۱) مسند احمد، ج ۲، مسند ابوهریره، ج ۵، حدیث بریده أسلمی.

۲- (۲) صحیح مسلم، ج ۳، باب استئذان النبی (صلی الله علیه و آله) ربه عزوجل فی زیاره قبر أمه؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، باب ما جاء فی زیاره المشرکین؛ سنن ابوداؤد، ج ۲، باب المحرم یموت کیف یصنع به.

۳- (۳) المستدرک، ج ۲، زیاره النبی (صلی الله علیه و آله) قبر أمه.

و در اصلاّب پاکیزه و رحم های پاک قرار گرفته بود. ولی اشکالی که در ابتدای این احادیث وجود دارد، از توجه و استدلال به ذیل آن احادیث جلوگیری نمی کند.

به نظر ما از احادیث متواتری که در مورد زیارت قبر مادر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده است - که درود خداوند بر او باد و خداوند ما را با او محشور کند - چنین به دست می آید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مصیبت از دست دادن مادرش، مجلس عزا و ماتم در کنار قبر ایشان برپا کرد و سستی بزرگ را در معرض دید عموم مسلمانان قرار داد تا سرآغاز حرکتی در برپا کردن مجلس های عزا و ماتم در کنار قبرهای اهل بیت ایشان (علیهم السلام) و در مصیبت های آنان باشد. نکته جالب در این حدیث متواتر نزد اهل سنت این است که کسی که گریه کرد، شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که اطرافیان را نیز به گریه درآورد.

نووی در شرح مسلم پس از بیان این حدیث می گوید: «این روایت را نسائی از قتیبه و او از محمدبن عبید نقل کرده است». ابن ماجه نیز از ابی بکر بن ابی شیبه از محمدبن عبید نقل کرده است که تمامی این افراد از موثقان هستند و این حدیث بی گمان صحیح است؛ به ویژه عبارت «گریه کرد و اطرافیان را نیز به گریه درآورد» (۱).

### **برپایی دعا و انجام عبادت نزد قبرهای اهل بیت (علیهم السلام) از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله)**

هیثمی در مجمع الزوائد، روایتی را از ابن عباس نقل می کند که:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگام بازگشت از غزوه تبوک و انجام عمره مفرده، زمانی که از ارتفاعات کوه عسفان پایین آمد، خطاب به اصحاب فرمود: کنار این گردنه تکیه بزنید تا نزد شما برگردم؛ سپس به سوی قبر مادرش حرکت کرد و در آنجا به مدت زیادی با پروردگار خویش مناجات کرد. پس از آن اشک از چشمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) جاری شد و صدای گریه حضرت بلند شد؛ به طوری که اصحاب نیز از گریه ایشان به گریه افتادند.

ص: ۲۵۸

---

۱- (۱) شرح مسلم، ج ۷، باب استئذان النبی (صلی الله علیه و آله) ربه فی زیاره قبر أمّه.



هیثمی در پایان می گوید که این روایت را طبرانی نیز در معجم الکبیر آورده است. (۱)

از عبارت این حدیث آشکار می شود که سنت دعا و مناجات نزد قبرهای اهل بیت (علیهم السلام) را پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایه گذاری کردند؛ چنان که شدت گرفتن گریه ایشان نیز سنتی در اقامه عزا نزد قبرهای اهل بیت (علیهم السلام) است. این حدیث متواتر با الفاظ و عبارت های گوناگون نقل شده است که دلالت می کند زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از قبر مادرش و اقامه عزا و انجام دعا و مناجات در آنجا، چندین مرتبه تکرار شده است.

### **برخی از سنت های پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زیارت قبر مادرش (علیها السلام)**

از این عبارت حدیث متواتر که می گوید: «سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) گریه کرد و گریه اش شدت یافت و اطرافیان را نیز به گریه آورد» چند نکته استفاده می شود:

الف) مهاجرت و سفر کردن به منظور زیارت قبرهای اهل بیت (علیهم السلام) رجحان دارد؛ چراکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بارها به زیارت قبر مادرشان رفتند.

ب) سنت برپایی عزا و ماتم بر اهل بیت (علیهم السلام) جایز است.

ج) قبرهای اهل بیت (علیهم السلام) را همانند جایگاه هایی برای عبادت و مناجات با پروردگار قرار دادند. برپا کردن مجلس عزا و گریه کردن و به گریه درآوردن بر مصیبت های اهل بیت (علیهم السلام)، سنت بزرگی بود که بارها از پیامبر (صلی الله علیه و آله) صادر گردید. مرحوم علامه امینی در کتاب «سنتنا و سیرتنا» ذکر می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دوازده مجلس در عزا و ماتم سیدالشهداء (علیه السلام) برپا کرد. ایشان برای هر یک از آنها مصادر و منابعی را از اهل سنت نقل کرده است.

قرطبی صاحب کتاب «الاستذکار» و بیهقی مؤلف «شعب الایمان» و العینی صاحب «عمده القاری»، زیارت کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) از قبر مادرش را ذکر کرده اند. (۲)

ص: ۲۵۹

۱- (۱) مجمع الزوائد، ج ۱، باب فی شیطان المؤمن، باب فی أهل الجاهلیه.

۲- (۲) الاستذکار، ج ۱، ص ۱۸۷؛ شعب الایمان، ج ۷، ص ۱۵؛ عمده القاری، ج ۸، ص ۷.

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» چنین آورده است که:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) کنار قبری نشست و به مدت طولانی در جوار آن مناجات نمود؛ سپس حضرت به گریه افتاد و ما نیز از گریه او به گریه آمدیم. آن گاه حضرت فرمود: قبری که من در کنار آن هستم، قبر مادر من است. (۱)

طبری چنین روایت می کند که:

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شهر مکه شد، بر موضع قبری ایستاد که قبر مادرش بود و آن قدر آنجا ایستاد تا اینکه آفتاب بدن او را داغ کرد؛ به امید اینکه از جانب خداوند به او اجازه داده شود تا برای مادرش استغفار کند. (۲)

طبرانی از عکرمه و از ابن عباس نقل می کند که: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زمانی که از غزوه تبوک باز می گشتند و عمره ای را به جا آوردند، از ارتفاعات کوه عسفان پایین آمدند و قبر مادرشان را زیارت کردند». (۳) این روایت ها یکدیگر را تأیید می کنند.

العینی در عمده القاری می گوید:

شارع (صلی الله علیه و آله) هر سال نزد قبرهای شهدا می رفت و می فرمود: سلام علیکم به خاطر صبری که داشتید، سرای جاویدان آخرت چه نیکوست! همچنین ابوبکر، عمر و عثمان نیز این کار را انجام می دادند.

همچنین ابن ابی الدنیا نقل می کند: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبر مادرش را همراه با هزار رزمنده که صورت خود را پوشانده بودند، در روز فتح مکه زیارت کرد». ابن ابی شیبیه از حضرت علی (علیه السلام)، عبدالله بن مسعود و انس بن مالک نقل می کند که:

حضرت فاطمه (علیها السلام) قبر جناب حمزه، عموی گرامیش را در هر جمعه زیارت می کرد و نیز عمر،

ص: ۲۶۰

۱- (۱) فتح الباری، ج ۸، ص ۳۹۰.

۲- (۲) جامع البیان، ج ۱۱، ص ۵۸.

۳- (۳) مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۷؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۸۳؛ المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۹۶.

قبر پدرش را زیارت می کرد و در کنار آن می ایستاد و برای او دعا می کرد؛ عایشه نیز قبر برادرش عبدالرحمن را در مکه زیارت می کرد. (۱)

د) از این حدیث متواتر چنین استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پایه گذار سنت زیارت قبرهای اهل بیتش (علیهم السلام) بود و روایت نقل شده «لا تشد الرحال» که آن را دلیلی برای عمومیت نفی ثواب در زیارت غیر مساجد سه گانه قرار داده اند؛ نزد بیشتر دانشمندان اهل سنت، همان گونه که پیش از این بیان کردیم، حمل بر فضیلت می شود.

مرحوم شیخ صدوق روایت صحیحی را از یاسر خادم نقل می کند که حضرت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) فرمود:

به زیارت قبری نباید رفت جز قبرهای ما. آگاه باشید که من به وسیله سم، مظلومانه به شهادت می رسم و در مکان غریبی دفن خواهم شد. پس هر کس به قصد زیارت من مسافرت کند، دعایش به اجابت می رسد و گناهان او آمرزیده می شود. (۲)

نووی در شرح مسلم می گوید:

نظر صحیح و درست پیش اصحاب ما و آنچه که امام الحرمین و محققان در نظر گرفته اند، این است که سفر کردن به مسجدی غیر از آن مساجد سه گانه، نه حرام است و نه مکروه. گفته اند مقصود آن است که فضیلت کامل و تام، فقط در سفر کردن به این سه مسجد است؛ والله اعلم.

شیعه و اهل سنت از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که فرمود: «کسی که حج به جا آورد و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است». این حدیث شریف با الفاظ و عبارت های دیگری نیز بیان شده است که مفاد آنها تعیین وقت مشخصی برای یکی از موسم های زیارت آن حضرت است. این مفاد، روایت استدلال به ظاهر این حدیث را باطل می کند.

ص: ۲۶۱

---

۱- (۱) عمده القاری، ج ۸، ص ۷۰.

۲- (۲) عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۸۵.

این درحالی است که روایت های متواتری از اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است که زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عمران و آباد ساختن آنجا و قبرهای اهل بیت ایشان (علیهم السلام) از آموزه های دینی و از مظاهر بزرگ عبادت و پرستش خداست. صاحب کتاب «وسائل الشیعه»، ۹۶ باب در این زمینه نگاشته که در آنها صدها حدیث ذکر شده است. این به علاوه آن چیزی است که مرحوم مجلسی صاحب بحارالانوار در ابواب مزار و میرزای نوری در مستدرک الوسائل از اصول نقل شده از اصحاب آورده اند. همچنین محدثان برتر دیگری نیز در این زمینه و در ابواب احکام مساجد و غیره، روایت هایی را در کتاب های حدیثی نقل کرده اند.

این امر به بالاترین درجه تواتر در میان روایت ها رسیده است و از این جهت این مطلب از پایه های اساسی در شعائر دینی و آموزه های اهل بیت (علیهم السلام) است؛ به حدی که ایشان شیعیان را به زیارت قبرهای ائمه (علیهم السلام) و آبادسازی آنها، حتی در صورت خوف بر جان برانگیخته اند. این خود به گستردگی و وسعت رکبیت این مطلب در دین اشاره دارد. این سیره و روشی است که نزد شیعیان اهل بیت (علیه السلام) از قرن اول و دوم هجری تاکنون دست به دست منتقل شده است.

#### **چهارم: جواز زیارت قبرها از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله)**

ابن ماجه از ابن ابی ملیکه و از عایشه نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه زیارت قبرها را دادند. (۱)

اصل این روایت، چنان که غزالی در احیاء العلوم نقل کرده است، بدین گونه است که عبدالله بن ابی ملیکه می گوید:

روزی عایشه از سوی قبرستان برمی گشت؛ به او گفتم: ای ام المؤمنین از کجا می آیی؟ گفت:

ص: ۲۶۲

---

۱- (۱) سنن ابن ماجه، ج ۱، باب ما جاء فی زیاره القبور.

از قبر برادرم عبدالرحمن بن ابی بکر؛ به او گفتم: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زیارت قبرها را منع نکرده بود؟ گفت: بلی، در ابتدا از زیارت قبرها منع کرد، ولی پس از آن، امر به زیارت قبرها نمود. (۱)

این روایت بر عمومیت اذن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زیارت قبرها دلالت دارد که شامل بانوان نیز می شود؛ چنان که بیان راویان حدیث نیز این چنین است.

ابن ماجه از عبدالله بن مسعود نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «پیش از این شما را از زیارت قبرها منع کردم؛ اما حال می گویم به زیارت آنها بروید؛ زیرا موجب زهد در دنیا و به یاد آوردن آخرت می شود». (۲)

همچنین ابوداود در سنن از ابن بریده نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «پیش از این شما را از زیارت قبور نهی کردم، اما اینک می گویم که به زیارت آنها بروید؛ چراکه زیارت قبرها یاد مرگ و آخرت را در انسان زنده می کند». (۳)

### پنجم: تعیین موسم حج برای زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از سوی خود ایشان

#### اشاره

یکی از دلیل های این مطلب، روایت مستفیضی است که از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: «هر کس حج به جا آورد و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است و هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من بر او واجب است». (۴) این تعیین وقت برای زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) که پس از انجام مناسک حج است، اگرچه منحصر به همین مورد نیست، ولی یکی از زمان های زیارت، پس از اعمال حج است.

در برخی روایت ها چنین عبارتی آمده که: «هر کس پس از مرگ، مرا (پیامبر) (صلی الله علیه و آله)

ص: ۲۶۳

---

۱- (۱) إحياء العلوم، ج ۴، باب زیاره القبور؛ السنن الکبری، ج ۴، باب ما یقول اذا دخل المقبره؛ نیل الأوطار، ج ۴، الدلیل علی تحریم إتياع الجنائز للنساء.

۲- (۲) سنن ابن ماجه، ج ۱، باب ما جاء فی زیاره قبور المشرکین.

۳- (۳) سنن أبی داود، ج ۲، باب المحرم یموت کیف یصنع به.

۴- (۴) الدر المنثور، ج ۱، سوره البقره.

زیارت کند، گویا در زمان حیاتم مرا زیارت کرده است»<sup>(۱)</sup>.

هیشمی در مجمع الزوائد از ابن عمر نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من بر او واجب است»<sup>(۲)</sup>. این روایت را بزاز نیز نقل کرده است.

عبدالله بن عمر از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود: «کسی که فقط به قصد زیارتم به نزد من آید و حاجتی جز این نداشته باشد، بر من واجب است که در روز قیامت از او شفاعت کنم»<sup>(۳)</sup>.

این حدیث به طور آشکار انسان را بر خالص کردن قصد از سفر و مهاجرت در زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برمی انگیزد. این روایت را طبرانی در معجم الکبیر و الاوسط آورده است که در سند آن حفص بن ابی داوود قاری قرار گرفته که احمد او را توثیق کرده است.

عبدالله بن عمر از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود: «هر کس قبر مرا پس از مرگم زیارت کند، مانند کسی است که در زمان حیاتم مرا زیارت کرده است».

هیشمی در مجمع الزوائد می گوید: این روایت را طبرانی در معجم الصغیر و الاوسط نقل کرده است و در سند آن عایشه، دختر یونس قرار گرفته است. پس از آن، بابی با این عنوان آورده است: قرار دادن صورت بر روی قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)<sup>(۴)</sup>.

متقی هندی در کنز العمال از ابن عباس نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر کس به قصد انجام مناسک حج به سوی مکه بیاید و پس از آن مرا در مسجدم زیارت کند، برای او پاداش دو حج نیکو و پذیرفته شده ثبت می شود»<sup>(۵)</sup>.

این حدیث شریف بر خالص کردن هدف زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلالت می کند. این

ص: ۲۶۴

---

۱- (۱) کنز العمال، ج ۵، زیاره قبر النبی (صلی الله علیه و آله) من الاکمال.

۲- (۲) مجمع الزوائد، ج ۴، باب زیاره سیدنا رسول الله (صلی الله علیه و آله).

۳- (۳) همان، باب قوله (صلی الله علیه و آله) لاتجعل قبری وثنا.

۴- (۴) همان.

۵- (۵) کنز العمال، ج ۵، باب زیاره قبر النبی (صلی الله علیه و آله) من الاکمال.

حدیث، بدعت های وهابیت را باطل می کند که می گویند قصد سفر به مدینه منوره، تنها باید به قصد مسجد نبوی باشد، نه به هدف زیارت قبر شریف ایشان و نه به قصد زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله). آنها این بدعت ها را بر تخیلات خود پایه ریزی کرده اند که در برداشت از حدیث «لا تشد الرحال» به دست آمده است. درحالی که رفتن به مسجد نبوی با زیارت ایشان تلازم دارد؛ حتی رفتن به مسجد الحرام با زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) متلازم است که این خود بر امر به سفر کردن به قصد زیارت قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلالت دارد.

### انجام دادن حج و زیارت قبر پیامبر

(صلی الله علیه و آله)

### واهل بیت

(علیهم السلام)

این حدیث شریف به ما می فهماند که زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دارای پاداشی معادل چندین برابر اعمال حج است. از این معنی نباید چنین برداشت شود که اعمال حج، ناچیز شمرده شده و حج نادیده گرفته شود؛ بلکه معنای حدیث، تأکید ویژه ای بر اهمیت زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و داشتن ولایت ایشان است. این روایت، اهمیت و ضرورت ضمیمه کردن زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اعمال حج را بیان می کند؛ همچنین بیان می دارد که ولایت، رکنی از ارکان دین، مانند حج، نماز، روزه و زکات است. ولایت برترین رکن هاست، بدون اینکه نسبت به سایر رکن ها کوتاهی صورت گیرد. نظیر همین مطلب، روایت هایی است که بارها مسلمانان را به زیارت قبرهای اهل بیت (علیهم السلام)، به خاطر پاداش فراوان آن برمی انگیزد. این دستور به معنای قرار گرفتن در معرض هلاکت به خاطر ترک حج نخواهد بود؛ چنان که سلفیان و وهابیان، این گونه می اندیشند. چگونه چنین است، درحالی که در روایت اهل بیت (علیهم السلام) آمده است: «اگر مسلمانان یک سال حج را ترک کنند، نابود خواهند شد».<sup>(۱)</sup>

ص: ۲۶۵

---

۱- (۱) وسائل الشیعه، ج ۱، ابواب مقدمه العبادات؛ کافی، ج ۲، باب ان ترک الخطیئه الاسیر؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، باب عدم جواز تعطیل الکعبه عن الحج؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، قوله تعالی: (وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ).

همچنین اهل بیت (علیهم السلام) فرموده اند:

خداوند متعال سختی ها و بلاها را از شیعیانی که توفیق انجام مناسک حج را ندارند، به برکت شیعیانی که حج به جا می آورند، دور می سازد. اگر همه آنها فریضه حج را ترک کنند، هلاک خواهند شد. این معنای کلام خداوند در آیه ۲۵۱ سوره بقره است که می فرماید: (وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ)؛ «و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرا می گرفت».

یعنی برپایی مراسم حج از طرف مسلمانان و مؤمنان، بدون ملاحظه استطاعت، یک واجب کفایی است.

در روایت از امامان معصوم (علیهم السلام) آمده است که:

اگر مردم به علت فقر و مشکلات اقتصادی از انجام حج عاجز باشند، بر حاکم اسلامی لازم است که با دادن هزینه های آن از بیت المال، عده ای را به منظور انجام حج اعزام نماید تا این فریضه الهی تعطیل نشود. همان طور که برای زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز باید از بیت المال هزینه نماید.

در روایت دیگری از اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که: بر حاکم اسلامی واجب است دو شهر مکه معظمه و مدینه منوره را با سکونت دادن عده ای از مسلمان ها آباد و پررونق نگه دارد. (۱)

همچنین در روایت اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که مسکن گزیدن و اقامت دائمی کنار بیت الله الحرام و مدینه منوره و سایر شهرهایی که قبور مطهر اهل بیت (علیهم السلام) در آنجا واقع شده است، جهاد در راه خدا به حساب می آید. آنچه که از مجموع این روایت ها به دست می آید، این است که بر مسلمانان واجب است که نسبت به برپایی و آبادساختن همه آموزه های دینی و ارکان شریعت اقدام کنند؛ نه اینکه نسبت به بعضی از آنها به حساب بعضی دیگر اقدامی صورت پذیرد، یا اینکه تنها به برخی از آنها اکتفا شود.

ص: ۲۶۶

---

۱- (۱) الکافی، ج ۴، باب الإجماع علی الحج؛ الوسائل، ج ۱۱، باب وجوب إجبار الوالی الناس علی الحج.



احمد بن حنبل در مسندش روایتی از داوود بن ابی صالح نقل می کند که:

روزی مروان به سمت مسجد نبوی آمد و مردی را دید که صورتش را روی قبر مطهر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) قرار داده است. مروان به آن مرد گفت: آیا می دانی چه کار می کنی؟ آن مرد صورتش را بلند کرد و او کسی جز ابویوب نبود. سپس فرمود: بله به نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آمده ام، نه به زیارت سنگ ها. در عبارت دیگری چنین آمده: به زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده ام و سنگی مشاهده نمی کنم. (۱)

این روایت به صورت کامل در کتاب «الخلافة» آمده است و آن را احمد و داوود بن ابی صالح نقل کرده اند. ذهبی گفته است غیر از ولید بن کثیر، کسی از داوود بن ابی صالح روایت نقل نکرده است و کثیر بن زید از او روایت نقل کرده و کسی آن را تضعیف نموده است؛ چنان که در مسند نیز بیان شده است.

احادیثی که مسلمان ها را به زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تشویق و ترغیب می کند، خط بطلانی بر سخنان پوچ و باطل سلفیان خواهد بود که سفر کردن به غیر از مساجد سه گانه را حرام دانسته اند.

صاحب «تحفه الأحمدي» می گوید:

میان دانشمندان اسلامی در مورد جواز سفر کردن به غیر از مساجد سه گانه مانند رفتن به زیارت بندگان صالح خداوند، خواه زنده یا مرده باشند و نیز رفتن به سرزمین های ویژه به قصد تبرک جستن از آنجا و نماز خواندن در آنها، اختلاف شده است.

وی در ادامه می گوید:

نظر صحیح نزد امام الحرمین و غیر او از شافعیان، این است که سفر کردن، حرام نیست. از حدیث «لا تشد الرحال» پاسخ هایی داده اند؛ یکی از آنها این است که مراد از روایت، این است که فضیلت تام و کامل در سفر کردن به این سه مسجد است؛ بر خلاف غیر آنها و سفر کردن

ص: ۲۶۷

---

۱- (۱) مسند احمد، ج ۵، حدیث ابویوب انصاری؛ مستدرک، ج ۴، باب ابکوا علی الدین اذا ولیه غیر اهله؛ مجمع الزوائد، ج ۴، باب قوله (صلی الله علیه و آله) لا تجعل قبری وثنا؛ ولایه المناصب، ج ۵؛ تاریخ مدینه، ابن عساکر، ج ۵۷.

به غیر از آن سه مسجد جایز است. در روایت احمد که در آینده بدان اشاره خواهد شد، لفظی آمده است که ظهور در تحریم ندارد. (۱)

آنچه این استظهار را تقویت می کند، روایت هایی است که با عبارت های گوناگون از ابوهریره نقل شده است؛ مانند «قصید سفر، جز به سوی سه مسجد نباید کرد» و مانند «تنها به سه مسجد باید مسافرت کرد». عبارت اول را بخاری در صحیح خود آورده است (۲) و روایت دوم را مسلم از طریق دیگری از ابوهریره بیان نموده است. (۳) روایت اول را مؤلفان کتاب های سنن و نیز غیر آنها بیان کرده اند. (۴)

بزاز این دو عبارت حدیث را نقل کرده است و بر این نکته تأکید می کند که حدیث در جهت بیان اهمیت و فضیلت مساجد سه گانه ایراد شده است. آنچه این استظهار را تقویت می کند، احادیث مستفیضه ای است که نزد شیعه و اهل سنت بر چند برابر بودن پاداش نماز در مسجد نبوی و مسجد الحرام دلالت دارد. (۵)

### باعظمت تر بودن مسجد کوفه از بیت المقدس

در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که پاداش نماز در مسجد کوفه از بیت المقدس بیشتر است. در روایت های اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که جواز تمام خواندن نماز برای مسافر در مواضع چهارگانه (مسجد الحرام، مسجد نبوی، مسجد کوفه و حائر

ص: ۲۶۸

۱- (۱) تحفه الأحوذی، ج ۲، باب ما جاء فی آی المساجد أفضل.

۲- (۲) صحیح بخاری، ج ۲، باب فضل الصلاه فی المسجد.

۳- (۳) صحیح مسلم، ج ۴، باب بیان أن المسجد الذی أسس علی التقوی.

۴- (۴) همان، باب سفر المراه مع المحرم، باب لاتشد الرحال الا الی ثلاثه؛ ارواء الغلیل، محمد ناصر الالبانی، ج ۳، باب النهی عن شد الرحال؛ ج ۴، باب تفضیل الصلاه فی مسجده؛ أحكام الجنائز، باب صیغه السلام عند الدخول؛ المعجم الصغیر، ج ۱، باب من اسمه سلمه؛ المعجم الاوسط، ج ۲، ج ۴، ج ۵؛ المعجم الکبیر، ج ۲۲، باب من یکنی ابونجیح؛ مجمع الزوائد، ج ۴، باب قوله (صلی الله علیه و آله) لاتشد الرحال الا الی ثلاثه.

۵- (۵) مجمع الزوائد، ج ۴، باب قوله (صلی الله علیه و آله) لاتشد الرحال الا الی ثلاثه.

الحسینی (علیه السلام) در کربلا) به جهت ثواب و پاداش عظیم آن است. (۱)

پیش از این گذشت که پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) در روایتی که شیعه و اهل سنت آن را نقل کرده اند، فرمود: «میان قبر و خانه های من، باغی از باغ های بهشت است» این محدوده شامل خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) و فرزندان ایشان نیز می شود.

خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) شامل قبر ایشان و قبرهای اهل بیت پاک ایشان (علیهم السلام) نیز می شود و به همین جهت فضیلت و پاداش فراوانی برای نماز در کنار قبر آنها ذکر شده است.

اینجا تفاوتی آشکار میان استظهاری که بیشتر دانشمندان اهل سنت به آن معتقدند و آنچه که سلفی ها (وهابیت) به آن معتقدند، وجود دارد. چراکه مشهور نزد دانشمندان اهل سنت این است که حدیث «لا تشد الرحال» را بر نفی کمال تام و نهایی حمل کرده اند؛ درحالی که وهابیت حدیث را بر نفی تحریمی حمل کرده اند. این به نکته مهمی اشاره دارد که روش پوچ و باطل ایشان در استظهار حدیث، خود سبب بروز بحران در این فهم دور از ادب شده است. زیرا آنها بر ظاهر الفاظ و عبارت های حدیث پافشاری کرده و جمود می ورزند و هیچ گونه توجهی به سایر طرقی که حدیث از آن نقل شده است و نیز شواهد و قرائنی که وجود دارد، نمی کنند. این بلایی بزرگ در روش استظهار در ادله است؛ و گرنه نظیر این تعبیر به طور فراوان در گفت و گوها استفاده می شود؛ مانند «هیچ بردباری ای مانند صبر و شکیبایی نیست».

### آباد سازی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، تداوم بخش شهادت دوم

گذشته از آنچه گفته شد، این احادیث را آیات قرآن مجید یاری می کند. خداوند متعال در آیه ۶۴ سوره نساء می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ)

ص: ۲۶۹

اگر اینان هنگامی که به خود ظلم کردند، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم برای آنها طلب آمرزش می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

و نیز خداوند در آیه ۵ سوره منافقون می فرماید: (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ)؛ «هنگامی که به آنان گفته می شود بیایید تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای شما طلب آمرزش کند».

این دو آیه کریمه، دلالت می کند که آمدن به محضر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)، سفارش ویژه و مؤکد خداوند متعال است تا افراد در آن مکان شریف به منظور کسب توبه و طلب آمرزش حضور یابند.

به عبارت دیگر تشویق و ترغیب قرآن کریم و سنت متواتر و مستفیض بر زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مستلزم آن است که قبر آن حضرت را از مظاهر عبادت و پرستش پروردگار و از علامت ها و نشانه های بزرگ دینی قرار دهیم تا اینکه این سنت الهی از بین نرود و بلکه نام و یاد مبارک ایشان در جایگاه پایه و اساس دین و حقیقت شهادت به رسالت، همواره باقی بماند. از این جهت معلوم می شود که آباد کردن قبر شریف ایشان از نشانه های بزرگ برای استمرار دین، در میان جامعه بشری و همه عالمیان تا روز قیامت است.

### **از بین بردن قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به فراموشی کشاندن یاد اوست**

دعوت به محو و ناپدید کردن قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله)، درحقیقت دعوت به نابودی دین و شریعت خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) است که همان هدف اصلی یهود و نصاری می باشد. از این جهت اشکال موجود در نظر اینان درباره محو و ناپدید کردن قبرهای پیامبران و رسولان الهی - که برگرفته از این کلام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است - روشن می شود؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار دادند». در تعبیر دیگر چنین آمده است که: «خداوند یهود را بکشد».

عمران و آباد کردن قبرهای پیامبران و رسولان الهی، به منظور جاویدان ساختن یاد و

نام آنها، امری بسیار پسندیده است. قرآن مجید نیز بر زنده بودن نام و یاد آنها و الگوشدن آنها برای بشریت و سرچشمه نور الهی قرار گرفتن آنها، تأکید می کند؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا)؛ «و از مقام ابراهیم، جایگاه عبادتی برای خود انتخاب کند». باوجوداین دعوت قرآن مجید، چگونه دین، ما را به محو کردن قبرهای پیامبران فرا می خواند؟ مگر اینکه بگوییم این حدیث شریف به منظور زشت و ناپسند شمردن کارهای یهود و نصاری دربارہ خدا قرار دادن حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت عزیر (علیه السلام) از سوی یهودیان، صادر شده است؛ یا اینکه بگوییم یهود و نصاری قبرهای انبیا را ویران ساختند و روی آنها سجده کردند و نماز خواندند که منجر به یکسان شدن آن قبرها با خاک و از بین رفتن علامت بودن آنها شد.

بخاری در صحیح خود از محمدبن مقاتل از عبدالله از ابوبکر بن عیاش و او از سفیان تمار نقل می کند که: «قبر مطهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدم، درحالی که بالاتر از سطح زمین بود».<sup>(۱)</sup>

همچنین احمدبن حنبل روایتی را در مسندش از شعبی این گونه نقل می کند:

کسی که همراه با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود، برای من نقل کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کنار قبری که به طور جداگانه در گوشه ای قرار گرفته بود عبور کرد؛ پس در مقابل آن به نماز ایستاد و همراهان وی نیز برای نماز تشکیل صف دادند. من به او گفتم: ای ابا عمرو! چه کسی برای تو این حدیث را نقل کرد؟ گفت: ابن عباس.<sup>(۲)</sup>

همچنین در صحیح ابن حبان با اسناد خودش از ابن عباس نقل می کند که: «روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از کنار قبری که در گوشه ای تنها واقع شده بود عبور کرد و ایشان بر آن نماز خواند و ما نیز با ایشان نماز خواندیم».<sup>(۳)</sup>

ص: ۲۷۱

---

۱- (۱) صحیح البخاری، ج ۲، باب ما جاء فی قبر النبی (صلی الله علیه و آله).

۲- (۲) مسند احمد، ج ۱، مسند عبدالله بن عباس؛ صحیح بخاری، ج ۱، فی الجنائز؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، باب الشعبی عن ابن عباس.

۳- (۳) صحیح ابن حبان، ج ۷، باب إباحه الصلاه علی قبر المدفون.

این خبر به طور روشن بیان می دارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر قبری که در ناحیه ای به صورت منفرد واقع شده بود نماز خواندند و این واژه «منبوذ»، دلالت می کند که اگر قبر تازه احداث شده باشد یا در قسمتی واقع شده که نبش نشده بود، نماز خواندن روی آن جایز است؛ اما خاک قبرهایی که نبش شده و زیرورو شده اند، نجس است و نماز خواندن روی نجاست جایز نیست؛ مگر اینکه انسان بر روی شیء پاکیزه ای بایستد و بر روی قبری که نبش شده نماز بخواند. (۱)

این روایت ها این معنا را تقویت می کند که مقصود از اینکه نباید قبرها را مسجد قرار دهیم، درحقیقت دوری گزیدن از موارد آلودگی و کثافات به هنگام خواندن نماز است.

### ششم: وجود حیات برزخی برای اهل قبور

روایت هایی به طور پراکنده به ما رسیده است که بر مسئله وجود حیات برزخی برای اهل قبور دلالت دارد. یکی از آنها روایتی است که مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل می کند:

جوان یا زن سیاه چهره ای مدتی در مسجد برای نماز شرکت می کرد؛ پس از مدتی که آن شخص غایب شد، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از آن زن یا از آن جوان پرس و جو کرد و سراغ او را گرفت؛ به ایشان عرض شد که مرده است. حضرت فرمود: چرا مرا مطلع نساخیتید؟ گویا اصحاب فقدان آن زن یا آن جوان را کوچک شمردند. سپس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: مرا بر قبر آن راهنمایی کنید؛ پس اصحاب ایشان را به کنار قبر او بردند و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر آن نماز خواند. سپس فرمود: این قبرهای شما سرشار از ظلمت و تاریکی بر اهل آنهاست و خداوند متعال با نماز من، آن خانه قبر را نورانی می سازد. (۲)

چنان که ابن حبان به این نکته اشاره کرده است و در پایان روایت چنین می افزاید که:

بعضی از مخالفین به این زیارت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، چنین احتجاج کرده اند که این از ویژگی های پیامبر

۱- (۱) صحیح ابن حبان، ج ۷، باب إباحه الصلاة علی قبر المدفون.

۲- (۲) صحیح مسلم، ج ۳، باب القيام للجنازه؛ مسند احمد، ج ۲، مسند أبی هریره.

خدا (صلی الله علیه و آله) است؛ از این جهت که می خواهند منکر این ویژگی برای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بشوند؛ در حالی که این روایت در این مسئله، بسیار روشن است و به طور واضح بر وجود حیات برزخی دلالت دارد. (۱)

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «هرگاه انسانی که محبوب میت در دار دنیا بوده است، به زیارت میت می رود، میت با او بسیار انس و الفت می گیرد». (۲)

روایتی در وفاء الوفاء از ابن عباس نقل شده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

هیچ انسان مؤمنی از کنار قبر برادر مؤمن خود که او را پیش از این می شناخت عبور نمی کند و سلام نمی دهد، جز اینکه میت نیز او را می شناسد و جواب سلام او را می دهد. (۳)

روایت دیگر اینکه:

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) در جنگ بدر دستور دادند تا جنازه های مشرکان در چاه قلیب ریخته شود؛ سپس خطاب به آنان فرمود: به درستی ما به حقانیت وعده های پروردگاران پی بردیم؛ آیا شما نیز وعده های پروردگارتان را حق یافتید؟ در این میان عمر به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: با چه کسی سخن می گویی؟ با اجساد که روح در آن وجود ندارد؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: قسم به کسی که جان محمد (صلی الله علیه و آله) در دست اوست! شما به آنچه که می گویم از آنها شنواتر نیستید. قتاده می گوید: خداوند آنها را زنده کرد تا بشنوند و از این سخن حسرت ببرند و مورد بازخواست و توبیخ قرار گرفته و پشیمان گردند. (۴)

این اظهار تعجب و اعتراض صورت گرفته از ناحیه بعضی از اصحاب، به سبب جهل آنها نسبت به وجود حیات برزخی برای مردگان است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) این اعتراض و تعجب را چنین پاسخ می دهد: «شما از آنها شنواتر نیستید».

مضمون این حدیث با خطاب حضرت شعیب (علیه السلام) به قوم خود پس از نابودی آنها

ص: ۲۷۳

---

۱- (۱) فتح الباری، ج ۳، باب المیت یسمع خفق النعال؛ ج ۱، باب کنس المسجد و التقاط الخرق.

۲- (۲) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۰؛ السیره النبویه، للشامی، ج ۱۱، ص ۳۸۲.

۳- (۳) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۵۱.

۴- (۴) صحیح البخاری، ج ۵، باب قتل ابی جهل، باب قصه غزوه بدر.

مطابقت دارد که خداوند در آیات ۹۱-۹۳ سوره اعراف می فرماید:

فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ \* الَّذِينَ كَذَبُوا شُعْبًا كَأَن لَّمْ يَكُنُوا شُعْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ \*  
فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ

سپس زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان به صورت اجساد بی جان در خانه هاشان مانده بودند \* آنها که شعیب (علیه السلام) را تکذیب کردند، [آن چنان نابود شدند که] گویا هرگز در آن [خانه ها] سکونت نداشتند. آنها که شعیب (علیه السلام) را تکذیب کردند، زیانکار بودند \* سپس از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم؛ با این حال، چگونه بر حال قوم بی ایمان تأسف بخورم؟

همچنین سخنانی که بر زبان حضرت صالح (علیه السلام) جاری شد که قرآن مجید در آیات ۷۸ و ۷۹ سوره اعراف می فرماید:

فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ \* فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُجِيبُونَ النَّاصِحِينَ

سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان، [تنها] جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود \* (صالح) از آنها روی برتافت و گفت: ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم، ولی [چه کنم که] شما خیرخواهان را دوست ندارید.

از این سخنان به این نتیجه می رسیم، کسی که معتقد است انسان به محض مردن از این زندگی جدا می شود و نه سخنی را می شنود و نه سودی می رساند، در مورد حیات برزخی که متفاوت با زندگی مادی دنیاست، نادان است. حیات برزخی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت پاک ایشان (علیهم السلام) آن را تبیین کرده اند، آشکار می سازد که نفس انسان در عالم برزخ، حواسی را در اختیار دارد که چندین برابر حواس عالم مادی دنیاست و بر این اساس، آنچه را که می گوئیم، می شنوند و زیارت آنان پس از مرگ، بخشی از ایمانی است که هر انسان مؤمنی باید به آن پایبند باشد.



قرآن كريم.

نهج البلاغه.

١. الاحتجاج، الطبرسى، النجف الأشرف، دارالنعمان، ١٣٨٦ هـ. ق.

٢. أحكام الجنائز، ناصرالدين بن محمد الألبانى.

٣. الإحكام فى أصول الأحكام، ابن حزم.

٤. إحياء علوم الدين، الغزالى.

٥. الأذكار النوويه، يحيى بن شرف النووى، دارالفكر، ١٤١٤ هـ. ق.

٦. الإرشاد فى معرفه حُجج الله على العباد، الشيخ المفيد، بيروت، دارالمفيد.

٧. الاستذكار، القرطبى.

٨. الأم، الشافعى، ط الثانية، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣ هـ. ق.

٩. الأمالى، الشيخ الطوسى، ط الأولى، قم، دارالثقافه، ١٤١٤ هـ. ق.

١٠. إمتاع الأسماع، المقرئى.

١١. بحار الأنوار، محمدباقر المجلسى، بيروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ هـ. ق.

١٢. البرهان فى علامات مهدي آخر الزمان، المتقى الهندى، قم، مطبعه الخيام.

١٣. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، طهران، مؤسسه الأعلمى، ١٤٠٤ هـ. ق.

١٤. تاريخ الطبرى.

١٥. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ هـ. ق.

١٦. التبيان فى تفسير القرآن، الطوسى، ط الأولى، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٩ هـ. ق.

١٧. تحذير الساجد من إتخاذ القبور مساجد، ناصرالدين الألبانى.



١٨. تحف العقول، الحراني.
١٩. تحفه الأهودى فى شرح الترمذى، المبار كفورى، ط الأولى، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٠ هـ. ق.
٢٠. تطهير الاعتقاد فى أدران الإلحاد، محمد بن إسماعيل بن صلاح الصنعانى.
٢١. تفسير ابن كثير، ابن كثير، بيروت، دار المعرفه، ١٤١٢ هـ. ق.
٢٢. تفسير البحر المحيط، الأندلسى.
٢٣. تفسير الثعلبى، أبواسحاق الثعلبى.
٢٤. تفسير العياشى، محمد بن مسعود بن عياش السلمى السمرقندى، طهران، المكتبه العلميه الإسلاميه.
٢٥. تفسير القرطبى، أبى عبد الله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبى، دار إحياء التراث، ١٤٠٥ هـ. ق.
٢٦. تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى، ط الثالثه، مؤسسه دارالكتاب، ١٤٠٤ هـ. ق.
٢٧. تفسير الميزان، علامه الطباطبائى، مؤسسه النشر الإسلامى.
٢٨. تفسير نورالثقلين، علامه الشيخ عبد على بن جمعه العروسى الحويزى.
٢٩. تقييد العلم، أحمد بن على بن ثابت الخطيب البغدادى أبوبكر.
٣٠. تلخيص الحبير، ابن حجر العسقلانى.
٣١. تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسى، دارالكتب الإسلاميه، ١٤٠٧ هـ. ق.
٣٢. التوحيد، الصدوق، قم، جماعه المدرسين، ١٣٨٧ هـ. ق.
٣٣. ثواب الأعمال، الصدوق أبى جعفر محمد بن على بن الحسن بن بابويه، ط الثانيه، قم، منشورات الرضى، ١٤١٢ هـ. ق.
٣٤. جامع البيان، ابن جرير الطبرى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ هـ. ق.
٣٥. خصائص أميرالمؤمنين، النسائى.
٣٦. الخصال، الصدوق، قم، جماعه المدرسين، ١٤٠٣ هـ. ق.
٣٧. الدر المنثور، جلال الدين السيوطى، ط الأولى، بيروت، دار المعرفه، ١٣٦٥ هـ. ق.

٣٨. الدر النضيد في إخلاص كلمه التوحيد، الشوكاني.

٣٩. ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة، الشهيد الأول محمد بن مكي جمال الدين العاملي.

٤٠. رد المحتار على الدر المختار (حاشيه ابن عابدين)، ابن عابدين.

٤١. الرد على الأحنائي، ابن تيميه.

ص: ٢٧٤

٤٢. الرسائل الشخصية، الشيخ محمد عبدالوهاب.
٤٣. روضه الطالبين، الإمام العلامة محيي الدين بن شرف النووي الدمشقي.
٤٤. روضه الواعظين، الفتال النيسابوري، قم، منشورات الرضى.
٤٥. زاد المسير فى علم التفسير، ابن الجوزى، ط الأولى، بيروت، دارالفكر، ١٣٨٢ هـ. ق.
٤٦. زاد المعاد فى هدى خير العباد، ابن القيم.
٤٧. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزويني، بيروت، دارالفكر.
٤٨. سنن أبى داود، السجستاني، ط الأولى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٠ هـ. ق.
٤٩. سنن الترمذى، الترمذى.
٥٠. سنن الدار قطنى، على بن عمر الدار قطنى، ط الأولى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٧ هـ. ق.
٥١. سنن الدارمى، عبدالله بن بهرام الدارمى.
٥٢. السنن الكبرى، البيهقى، بيروت، دارالفكر.
٥٣. سنن النسائى، ط الأولى، بيروت، دارالفكر، ١٣٤٨ هـ. ق.
٥٤. السيره النبويه، ابن هشام، ط الأولى، دار ابن حزم، ١٤٢٢ هـ. ق.
٥٥. السيف الصقيل، الحافظ تقى الدين السبكي، مكتبه زهران.
٥٦. شرح احقاق الحق، السيد المرعشى، قم، مكتبه المرعشى النجفى.
٥٧. شرح المواهب اللدنيه، القسطلانى.
٥٨. شرح مسلم، النووى.
٥٩. شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد المعتزلى، ط الأولى، دار إحياء الكتب العربيه، ١٣٧٨ هـ. ق.
٦٠. شعب الإيمان، البيهقى.
٦١. الشفا بتعريف حقوق المصطفى، القاضى عياض، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٩ هـ. ق.

٦٢. صحيح ابن حبان، محمد بن حبان التميمي البستي، ط الثانيه، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٤ هـ. ق.

٦٣. صحيح البخارى، بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ هـ. ق.

٦٤. صحيح مسلم، بيروت، دارالفكر.

٦٥. عقد الدرر فى أخبار المهدي المنتظر، يوسف بن يحيى بن على المقدسى الشافعى السلمى، طبعه مصر، ١٣٩٩ هـ. ق.

٦٦. علل الشرائع، الصدوق، النجف الأشرف، المكتبه الحيدريه، ١٣٨٦ هـ. ق.

٦٧. عمدہ القارى، العينى.

ص: ٢٧٧

٦٨. عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، الصدوق، ط الأولى، بيروت، مؤسسه الأعلمی، ١٤٠٤ هـ. ق.
٦٩. غايه المرام و حجه الخصام، السيد هاشم البحراني.
٧٠. الغدير، الأميني، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٣٨٩ هـ. ق.
٧١. فتح الباري، ابن حجر العسقلاني، ط الثاني، بيروت، دار المعرفه.
٧٢. فتح العزيز فى شرح الوجيز، عبدالكريم الرافعي، بيروت، دارالفكر.
٧٣. فتح القدير، الشوكاني، عالم الكتب.
٧٤. فتح المعين، المليبارى الهندي، ط الأولى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٨ هـ. ق.
٧٥. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، بيروت، دار الكتب العلميه.
٧٦. الفواكه الدواني على رساله ابن أبى زيد القيرواني، أحمد بن غنيم بن سالم النفراوى.
٧٧. القاعده الجليله فى التوسل و الوسيله، ابن تيميه.
٧٨. القوانين الفقيهيه، ابن الجزى الكلبى.
٧٩. الكافي، محمد بن يعقوب الكليني، ط الثالثه، طهران، دارالكتب الإسلاميه، ١٣٨٨ هـ. ق.
٨٠. كامل الزيارات، ابن قولويه، ط الأولى، مؤسسه نشر الفقاهه، ١٤١٧ هـ. ق.
٨١. كتاب المصنف، أبوبكر عبدالرزاق الصنعاني، المجلس العلمى.
٨٢. كشف الغطاء، الشيخ جعفر كاشف الغطاء، ط حجرية، مهدى أصفهان.
٨٣. كفايه الأثر، الخزاز الطوسى، بيروت، دار الأندلس.
٨٤. كلمه التقوى، العلامه الشيخ محمد أمين زين الدين، المطبعه الشرقيه.
٨٥. كنز العمال، المتقى الهندي، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٩ هـ. ق.
٨٦. لسان الميزان، ابن حجر العسقلاني، ط الثانيه، بيروت، مؤسسه الأعلمی.
٨٧. اللهوف فى قتلى الطفوف، ابن طاووس الحسينى، قم، مطبعه مهر، ١٤١٧ هـ. ق.

٨٨. من لا يحضره الفقيه، الصدوق، ط الثانيه، قم، جماعه المدرسين، ١٤٠٤ هـ. ق.
٨٩. مجمع البيان فى تفسير القرآن، الطبرسى، ط الأولى، بيروت، مؤسسه الأعلمی، ١٤١٥ هـ. ق.
٩٠. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهيثمى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٧ هـ. ق.
٩١. المجموع فى شرح المهذب، النووى، بيروت، دارالفكر.
٩٢. المحاسن، البرقى، تحقيق: جلال الدين الحسينى، المكتبه الإسلاميه.
٩٣. مختصر البصائر، الحسن بن سليمان الحلّى، ط الأولى، النجف الأشرف، المطبعه الحيدريه، ١٣٧٠ هـ. ق.



٩٤. مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، المحدث النورى، ط الأولى، مؤسسه أهل البيت لإحياء التراث، ١٤٠٨ هـ. ق.
٩٥. المستدرك على الصحيحين، الحاكم النيسابورى، بيروت، دارالمعرفه، ١٤٠٦ هـ. ق.
٩٦. مسند احمد بن حنبل.
٩٧. معانى الأخبار، الصدوق، النشر الإسلامى، ١٣٦١ هـ. ش.
٩٨. المعجم الأوسط، الطبرانى، دار الحرمين، ١٤١٥ هـ. ق.
٩٩. المعجم الكبير، الطبرانى، ط الثانيه، القاهره، مكتبه ابن تيميه.
١٠٠. مقتل أبى مخنف.
١٠١. المقنع، الصدوق أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه، قم، مؤسسه الإمام المهدي، ١٤١٥ هـ. ق.
١٠٢. مناقب المهدي، الحافظ أبو نعيم الاصفهاني.
١٠٣. مناقب أمير المؤمنين، ابن المغازلي الشافعي.
١٠٤. منسك المروزي، احمد بن حنبل.
١٠٥. منهاج السنه، ابن تيميه الحراني الدمشقي، دار الآثار.
١٠٦. الموطأ، عبدالله مالك بن أنس.
١٠٧. ميزان الاعتدال، الذهبي، ط الأولى، بيروت، دارالمعرفه، ١٣٨٢ هـ. ق.
١٠٨. نظم درر السمطين، الزرندي الحنفي، ط الأولى، ١٣٧٧ هـ. ق.
١٠٩. نيل الأوطار، الشوكاني.
١١٠. الهدايه الكبرى، الحسين بن حمدان الخصبي، ط الرابعه، بيروت، مؤسسه البلاغ، ١٤١١ هـ. ق.
١١١. وسائل الشيعة، الحر العاملي، ط الثانيه، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ١٤١٤ هـ. ق.
١١٢. الوسيله إلى نيل الفضيله، ابن حمزه، ط الأولى، قم، مكتبه المرعشي النجفي، ١٤٠٨ هـ. ق.
١١٣. وفاء الوفاء، السمهودي.

١١٤. ینایع الموده، القندوزی الحنفی، ط الأولى، دار الأسوه، ١٤١٦ هـ. ق.

ص: ٢٧٩

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

